

دستاوردهای
برجام چه بود؟

تأثیرات خروج آمریکا از برجام
بر بازار کار را بررسی کرده ایم

(قلم و رفاہ)

قلم و رفاہ / ماهنامه تحلیلی در زمینه سیاستگذاری اجتماعی
سال چهارم / شماره ۳۸ / خرداد ۹۷ / ۶۴ صفحه / قیمت ۵۰۰۰ تومان

وزای حد اقل

چرا دولت باید از افزایش
حد اقل دستمزد حمایت کند؟

چهار باور اشتباه درباره تامین اجتماعی

حل بحران صندوق های بازنشستگی
در گرو تشخیص درست علل بحران و دوری از
باورهای غلط است

مکرون جاه طلب فرانسه معترض

امانوئل مکرون در حال تغییر قوانین کارگری
در فرانسه است؛ قوانینی که اعتراض کارگران را
در پی آورده است





بار طرح تحول سلامت روی دوش تامین اجتماعی

ببند «ز»؛ از تصویب

۲۹ بهمن سال گذشته، مجلس شورای اسلامی در جریان بررسی لایحه بودجه سال ۱۳۹۷، بند «ز» تبصره ۷ را از تصویب نمایندگان گذراند. به گفته فعالان کارگری و بازنشستگی این بند بیش از دیگر بندهای لایحه انقباضی و تعدیلی

- در برخی انواع بیمه‌ها، بیمه‌شده طبق قانون مختار شده درمان را انتخاب کند یا نکند، لذا تکلیف افرادی که درمان را انتخاب نکرده‌اند، چه می‌شود؟
- خدمات درمانی منحصر در درمان متعارف نیست و بیمه‌شده ممکن است مثلاً به ارتز و پروتز نیازمند باشد یا فوت کرده و هزینه کفن و دفن به وی تعلق گیرد و ...
- این رویه سازمان را از امکان شفافیت نسبی خارج کرده و ضمن افزایش هزینه‌ها، فساد را گسترش می‌دهد.

اما چرا بند «ز» در دستور کار دولت و یاهمان وزارت بهداشت قرار گرفت و به‌رغم آگاهی از انتقادات و اعتراضات احتمالی، در برنامه بودجه سال جاری گنجانده شد؟ محسن

چرا بند «ز» اجرا می‌شود؟

ایزدخواه (معاون پیشین حقوقی و بین‌الملل سازمان تامین اجتماعی) در این ارتباط با تأکید بسیار بر این نکته که یک دلیل عمده در این گونه جهتگیری‌ها این است که وجه غالب مطالبه‌گری و کنش‌های جمعی کارگران، تدافعی و عکس‌العملی است و از همین‌روست که اکثریت قریب به اتفاق این حرکت‌ها عقیم می‌ماند، می‌گوید: «بند «ز» ظاهر و باطنش یکی نیست و باهم تفاوت دارد. ظاهر امر این است که این بند از قانون بودجه، تامین اجتماعی را موظف کرده سهم درمان را به حسابی در خزانه کل منتقل کنند، اما در باطن، این انتقال، دغدغه وزارت بهداشت است که می‌پندارد سازمان تامین اجتماعی پول زیادی دارد و نمی‌خواهد در اختیار آنها بگذارد. در ظاهر به بهانه «شفاف‌سازی» این بند در دستور کار قرار گرفته اما این مبحث یک پیش‌زمینه تاریخی داشته که به اینجا رسیده است.»

به گفته ایزدخواه، وزارت بهداشت می‌پندارد چون مثلاً تامین اجتماعی در سال گذشته حدود ۷۰ هزار میلیارد تومان، وصول حق بیمه داشته، ۹۰ بیست و هفتم (که البته ۹۰ بیست و هفتم جایگاه قانونی ندارد و با احتساب ۳ درصد سهم دولت، در اصل ۹۰ سی‌ام است) باید به دولت برسد و آنچه در ارتباط با سهم درمان به دولت می‌رسد، بدون شک و تردید باید به وزارت بهداشت منتقل و خرج طرح تحول سلامت شود. چرا در زمینه درمان عمومی به اینجا رسیدیم؟ چرا دولت و وزارت بهداشت بر آن شدند تا «تحولی» در حیطه درمان به وجود بیاورند؟ تحول پر هزینه نظام سلامت، چطور کلید

به اعتقاد تشکل‌ها و فعالان کارگران، فلسفه وجودی بند «ز» تبصره ۷ لایحه بودجه، یعنی جداسازی منابع درمان تامین اجتماعی و واریز آن به حساب خزانه‌داری کل و در نزد دولت، تلاش وزارت بهداشت برای تامین خلاهای ریالی طرح تحول سلامت و اقدام به جبران کاستی‌های این طرح از جیب کارگران است. طرحی که پیش از آن، مدیرعامل سازمان تامین اجتماعی، ضمن تأکید بر اهداف بلند انسانی و اجتماعی آن و آثار مثبت‌اش بر جلب رضایتمندی مردم و مراجعان به مراکز درمانی دولتی، هشدار داد چنانچه بسته‌نظارتی لازم به موازات اجرای طرح برای کنترل هزینه‌های آن عملیاتی نشود، می‌تواند مبدل به «چاه و پل» برای جذب بی‌حد و حصر بودجه بیمه‌ها شود.

بند «ز» در شورای نگهبان نیز تصویب و برای اجرا به دولت ابلاغ شد. رئیس‌جمهور نیز در ۲۲ اردیبهشت ماه سال جاری، در نامه‌ای خطاب به وزراء، اجرایی شدن این بند را که حالا بند «و» در تبصره ۷ قانون بودجه است، ابلاغ کرد و این بار «شیوه اجرا» موجب انتقاد مضاعف واقع شد. رئیس‌جمهور در نامه شماره (۱۷۶۵۶) از کارفرمایان و بیمه‌شدگان اختیاری خواستند سهم درمان را در فیشی جداگانه به حساب خزانه‌داری کل واریز کنند و این تفکیک که به اعتقاد کارگران، تامین اجتماعی را دور زده است به اعتراض مجدد منجر شد.

بند «ز» به کجا رسید؟

در تقابل با این ابلاغیه، تشکل‌های کارگری باز هم قدم به میدان عمل گذاشتند و این بار ناچاراً دست به دامن دیوان عدالت اداری شدند. به عنوان نمونه، کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان تهران و همچنین انجمن صنفی کارگران ساختمانی مریوان با طرح شکایت در دیوان عدالت اداری، خواستار ابطال نامه رئیس‌جمهور شدند. در نامه انجمن صنفی کارگران ساختمانی به موارد زیر در قالب مغایرت‌های قانونی دستور رئیس‌جمهور اشاره شد:

- در دستور ریاست‌جمهوری، کارفرما مکلف شده مبلغ بیمه را با توجه به دستور فوق تفکیک کرده و باید سهم درمان به حساب تعیین شده و مابقی به حساب سازمان تامین اجتماعی واریز شود که مستلزم هزینه و اتلاف وقت کارفرما شده و قانون آمره در این زمینه واریز به حساب سازمان تامین اجتماعی است.

بازتاب

دولت، دغدغه کارگران و بازنشستگان را فراهم کرده است. اما این بند چه می گوید و چه اهدافی را دنبال می کند؟

خورد؟ ایزد خواه در این رابطه می گوید: «قبل از سال ۹۳ از لحاظ درمانی در وضعیت اسفباری بودیم، پرداخت از جیب کارگری و کارفرمایی به بالای ۷۰ درصد رسیده بود و طبق پژوهش های انجام شده، سالانه ۵ تا ۷ درصد اجتماع به خاطر هزینه های کمرشکن درمان، تنزل طبقه اجتماعی پیدا می کنند، به عبارتی از طبقه متوسط به طبقه فقرا سقوط می کنند و این بسیار خطرناک است.»

به گفته او صورت مساله را درست تشخیص دادند، اما راه حلی که اعمال کردند، راه به ناکجا برده است؛ حل مشکلات درمانی مردم بر عهده دولت است اما برای راه حل آن، طرح تحول سلامت را مطرح کردند. این طرح، مشکلات بسیاری دارد. در وهله اول، این طرح به هیچ وجه جایگاه قانونی ندارد و هیچ مصوبه مجلسی برای اجرای این طرح وجود ندارد و فقط یکسری آیین نامه ها و تصویب نامه هایی موجود است که در خود وزارت بهداشت و گاهی در هیات وزیران تصویب شده اند و همچنین باید به این نکته اشاره کرد که این طرح، بخش بزرگی از منابع دولتی را بلعیده و ناچاراً دولت دنبال منابع جایگزین است و به همین دلیل بوده که سراغ صندوق درمان تامین اجتماعی رفته است.

در مجموع، «صیانت از تامین اجتماعی»، یک مطالبه مشترک است؛ فعالان کارگری رسمی و غیررسمی، بر لزوم مقابله با بند «ز» و بخشنامه اجرایی آن تاکید دارند و معتقدند نباید در این زمینه

کوتاه آمد. کاظم فرج الهی (فعال کارگری مستقل) مشکل را در برخی نگاه های قیّم مآبانه و آمرانه می داند و در این رابطه می گوید: «مشکل اصلی را باید جای دیگری پی گرفت. سازمان تامین اجتماعی سال هاست در معرض تهدید است؛ چراکه نگاه نهاد دولت به تامین اجتماعی و به طبقه کارگر، نگاه نادرستی است؛ نگاه پدرخواندگی. در همه کشورهای سرمایه داری پیشرفته، تشکلهای کارگری چهارچشمی مراقب سازمان های بیمه ای و صندوق های بازنشستگی هستند و حساب شان و ارزش سهام آنها در بورس را کنترل می کنند، اما اینجا اولاً بسیاری از آمار و اطلاعات صندوق های بیمه ای شفاف نیست و از آن طرف به دلیل نگاه تولی گری، سازمان های کارگری دچار لکنت شده اند. صدای کارگران کجا می خواهد شنیده شود؟ چه

واکنش های پند
(ز) تبصره ۲

زمانی دولت اجازه خواهد داد کارگران صاحب اختیار اموال خودشان باشند و حداقل در مسائلی که مستقیم به سرنوشته شان مربوط است، حق دخالت موثر داشته باشند؟» او راهکار را تغییر این نگاه آمرانه می داند و می گوید: «دولت باید از این حجم از احاطه گری بر تشکلهای کارگری خودداری کند. دولت بایستی به مقابله نامه های بین المللی کردن نهد. نهاد دولت در حال حاضر از طریق حقوقی در اعماق تشکلهای کارگری نفوذ می کند؛ از تشخیص صلاحیت اعضا گرفته تا تدوین اساسنامه. آنقدر این نفوذ زیاد است که کارگران بسیاری از خیر عضویت می گذرند؛ دقیقاً به همین علت است که کارگران نتوانسته اند قدرتمند عمل کنند و برخی در متن و حاشیه دولت هم به این خیال افتاده اند که به هر بهانه ای که شده، به سراغ منابع سازمان بروند. در یک کلام باید این را بگویم که سازمان تامین اجتماعی، یک بنگاه مالی قدر قدرت است و از قبل انقلاب اندوخته مالی دارد و طبیعی است دولت بخواهد در مقاطعی به منابع آن ورود کند و همین دولت برای اینکه با مانع و رادع روبه رو نشود، مانع از شکل گیری سازمان ها و تشکلهای کارگری قدرتمند است.

حسن صادقی (رییس اتحادیه پیشکسوتان جامعه کارگری) در تحلیل این نامه و چرایی ابلاغ آن می گوید: «به نظر می رسد رییس جمهور برای امضای این نامه به خوبی «توجیه» نشده؛ و این نامه توسط وزارت محترم بهداشت تدوین و لایه لایه صدها نامه دیگر به کار تایل ریاست جمهوری رفته و شاید رییس جمهور نیز بدون توجه و کنکاش در محتوای حقوقی آن، دست به توشیح آن زده است. ضمن آنکه ادبیات این نامه هم متعلق به رییس جمهور نیست و از وزارت بهداشت سرچشمه گرفته است.

او معتقد است اگر رییس جمهور دست به مطالعه مجدد نامه بزند و بازیر و بم های حقوقی آن آشنا شود، آن را پس خواهد گرفت؛ چراکه رییس جمهور یک «حقوقدان» است و یک حقوقدان آن هم در مقام یک رییس جمهور هرگز چنین نامه ای را که مشحون از ایرادهای حقوقی است، امضا و ابلاغ نمی کند. انتقاد صادقی تنها متوجه این نامه و محتوای آن نیست و تیغ تیز انتقاد او در مرحله اول، متوجه بند «و» یا همان بند «ز» و تلاش دولت به پرچمداری وزارت بهداشت برای تصاحب اموال کارگران است. او می گوید: «باید بدانند نه این نامه اخیر و نه آن مصوبه مجلس، هیچ کدام قابلیت اجرایی ندارند. مجلس حق ندارد درباره اموال و منابع سازمان تامین اجتماعی تصمیم گیری کند. این اموال دولتی نیست و به صاحبان مشخص یعنی کارگران تعلق دارد و هر زمان مجلس توانست برای اموال خصوصی و غیردولتی تصمیم گیری و تعیین تکلیف کند، برای تامین اجتماعی و منابع آن هم می تواند.»

به نظر می رسد زنان و مردانی که دوم اسفند ماه سال گذشته مقابل شورای نگهبان جمع شدند، هنوز هم نگرانند و این بار دست به دامان دیوان عدالت اداری شده اند. این بیمه پردازان معمولاً کم در آمد، همه راه را می آزمایند تا دفترچه های درمانی شان بی اعتبار نشود و دارایی های بین نسلی شان آب نرود، اما در شرایطی که همه راه ها «ظاهراً» به بن بست ختم شده، آیا می توان امیدوار بود که دیوان «عدالت» وارد میدان شود و عدالت را به نفع کارگران به جریان بیندازد؟ آیا کارگران به آن حد از توانایی دست پیدا کرده اند تا بتوانند عدالت را به نفع خودشان به جریان بیندازند و ورق را برگردانند؟

مطالبه کارگران
«صیانت از تامین اجتماعی»، یک مطالبه مشترک است؛ فعالان کارگری رسمی و غیررسمی، بر لزوم مقابله با بند «ز» و بخشنامه اجرایی آن تاکید دارند و معتقدند نباید در این زمینه کوتاه آمد

۱۱

۴ باور اشتباه در

«تامین اجتماعی تحت حمایت دولت است»، «بنگاهداری باعث بحران در تامین اجتماعی شده است»، «صندوق های بازنشستگی باید تجمیع شوند»، «دولت می تواند ورشکستگی تامین اجتماعی را جبران کند».

محمد مساعد



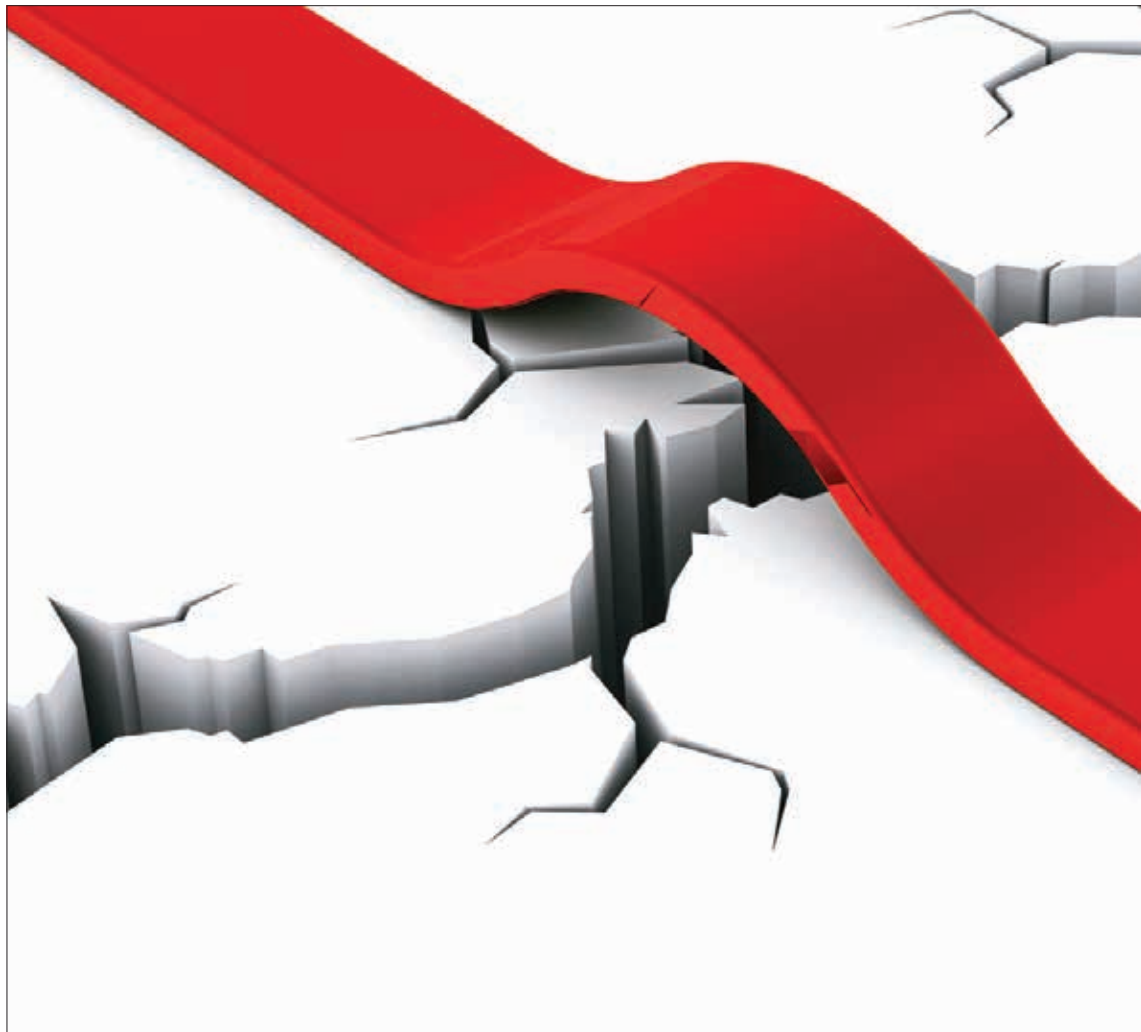
روزنامه نگار



تنگی در گرو تشخیص درست علل بحران و دوری از باورهای غلط است

ارو تا مین اجتماعی

اینها چهار باور عمومی در مورد تامین اجتماعی است و تصور می شود در صورت اجرا یا عدم اجرای آنها بحران تامین اجتماعی رفع می شود. مطلب حاضر نشان می دهد این باورها چرا اشتباه است و کشورهای دیگر چه تجربه ای در این مورد داشته اند.



تأمین اجتماعی تحت حمایت دولت است

تصور رایج در جامعه درباره سازمان تامین اجتماعی این است که این سازمان دولتی است و یا تحت حمایت ویژه دولت قرار دارد. اما سازمان تامین اجتماعی یک سازمان عمومی غیردولتی است که طبق اساسنامه آن شخصیت حقوقی و استقلال مالی و اداری دارد و منحصرًا طبق مقررات اساسنامه خود اداره می شود. اداره تامین اجتماعی باید به صورت شراکتی سه جانبه از طرف دولت، کارگران و کارفرمایان اداره شود و دولت به جز پرداخت سهم خود از حق بیمه، حمایتی از تامین اجتماعی نمی کند. با این حال، سال ها مدیریت دولتمردان بر سازمان تامین اجتماعی باعث شده اغلب در سپهر عمومی این سازمان به عنوان نهادی دولتی شناخته شود. نگاهی به بیش از نیم قرن سابقه سازمان تامین اجتماعی در ایران نشان می دهد این صندوق که وظیفه حمایت از کارگران بیمه پرداز تحت پوشش خود را دارد، همواره از سوی دولت ها به عنوان منبع تامین نقدینگی، ضربه گیری اقتصادی و واگذاری مسئولیت های مدنی دولت استفاده شده است. دکتر محمد ستاری فر، از مدیران سابق تامین اجتماعی در همین رابطه می گوید: «از همان سال های پیش از انقلاب دولت ها هر وقت خرجی داشتند که منابع اش را در اختیار نداشتند از تامین اجتماعی برداشته اند. بعد از انقلاب هم این رویه ادامه پیدا کرد. روزی یکی از چهره های شاخص کشور نزد نخست وزیر وقت، مهندس میرحسین موسوی رفته و برای انجام کاری تعهد گرفته بود که از تامین اجتماعی پولی به حساب آنها واریز شود. من آن زمان در تامین اجتماعی بودم. به دفتر مهندس موسوی رفتم و گفتم چرا سرمایه کارگرانی را که الان در خط مقدم جبهه ها در حال دفاع از کشور هستند به آنها دادید؟ در این شرایط جنگی چطور می خواهید این پول را پس بگیرید؟ موسوی منقلب شد و گفت: «اشتباه کردم.» او قسمتی از زمین های در اختیار دولت را در قبال آن پول به تامین اجتماعی داد و توانستیم به نوعی آن پول را پس بگیریم.» استفاده دولت های مختلف قبل و بعد از انقلاب از منابع تامین اجتماعی تنها محدود به استفاده از نقدینگی این سازمان نمی شود. تجربه اجبار سازمان تامین اجتماعی به تاسیس مراکز درمانی و بیمارستان در دورانی که وزارت بهداشت و درمان بودجه کافی برای تاسیس مراکز بهداشتی نداشت، نمونه دیگری از استفاده دولت ها از تامین اجتماعی است. دکتر ستاری فر که سابقه حضور در مدیریت تامین اجتماعی را دارد در همین باره می گوید: «گفتند پول نیست و باید تامین اجتماعی بیمارستان بسازد. بعد با پول تامین اجتماعی جایی بیمارستان ساختند که به تناسب تعداد تخت های آن بیمارستان هم بیمه شده تامین اجتماعی وجود نداشت. یعنی سرمایه سازمان صرف چیزی شد که بهره وری متقابلی برای بیمه شدگان نداشت.» جالب آنکه چند سال پس از آنکه تامین اجتماعی این مراکز درمانی را تاسیس کرد، تلاش هایی از طرف وزارت بهداشت برای تصاحب این مراکز تحت عنوان «تجمیع مراکز درمان» انجام گرفت که البته ناکام ماند. تعهدات سرسام آوری که

ظرف مدت چند سال در دولت دوم احمدی نژاد به تامین اجتماعی تحمیل شد، یکی دیگر از نمونه های استفاده دولت ها از تامین اجتماعی است. در این مرحله بسیاری از افرادی که دولت وظیفه داشت طبق قانون اساسی از آنها حمایت کند، تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی قرار گرفتند و این سازمان در حالی هر ماه هزینه تعهدات این گروه ها را پرداخت می کند که دولت هرگز به بخشی که وظایف آن بر عهده خودش بوده عمل نکرده است. بدهی دولت به سازمان تامین اجتماعی در حال حاضر به ۱۵۰ هزار میلیارد تومان رسیده که نشان از حجم بزرگ عقب ماندگی های دولت در عمل به تعهداتش دارد.

آیا بنگاهداری باعث بحران در تامین اجتماعی شده است؟

یکی از تصوراتی که درباره تامین اجتماعی رایج شده نقش منفی بنگاهداری در بحران های تامین اجتماعی است. برخی از سیاسیون، بنگاهداری تامین اجتماعی را عامل مشکلات اقتصادی آن می دانند و حتی پا را فراتر می گذارند و فعالیت اقتصادی مجموعه سستا را عامل مشکلات اقتصادی کشور می خوانند. نگاهی به تجربیات دیگر کشورها و وضعیت صندوق های بازنشستگی در آنها نشان می دهد نه تنها صندوق های بازنشستگی در کشورهای مختلف به دلیل خاصیت بین نسلی شان الزام بنگاهداری می کنند بلکه حجم بنگاهداری آنها بسیار بیش از حجم بنگاهداری تامین اجتماعی نسبت به اقتصاد ایران است. برای پاسخ به این سوال که آیا تامین اجتماعی در صورت سرمایه گذاری در بازارهای دیگر به وضعیت امروز دچار می شد، باید نگاهی به وضعیت بخش های مختلف کشور داشته باشیم. نگاهی کلی به وضعیت اقتصاد کشور در دو دهه اخیر نشان می دهد بخش بزرگی از آسیب های وارد شده به تامین اجتماعی تابعی از آسیب های وارد شده به اقتصاد کشور بوده است. سیاست تعدیل اقتصادی و ضربات اساسی به امنیت شغلی در دهه های گذشته میزان زیادی از درآمدهای سازمان تامین اجتماعی از طریق حق بیمه ها (به عنوان شاهرگ درآمدهای تامین اجتماعی) را از بین برده است. برخی از اقتصاددانان تعداد افرادی که در بخش غیرشفاف اقتصاد ایران بدون برخورداری از بیمه مشغول به کار هستند را بالغ بر ۷ میلیون نفر تخمین می زنند. فارغ از آن، افزایش تنش ها در روابط بین الملل و سپس آغاز تحریم های هسته ای همزمان با وارد کردن ضربات اساسی به بخش های مختلف اقتصاد ایران بر بهره وری بنگاه های اقتصادی تامین اجتماعی نیز اثر منفی شدیدی گذاشت. در بخش صنعت، کاهش امکان واردات مواد اولیه و واسطه ای همزمان با افزایش قیمت مواد اولیه به افزایش قیمت تمام شده محصولات و کاهش ظرفیت تولید کارخانجات منجر شد. همزمان با آن، عدم امکان به روزرسانی خطوط تولید و عدم دسترسی به استانداردها و تکنولوژی تولید نیز به افزایش قیمت تمام شده محصولات و کاهش بهره وری خطوط تولید منجر شد. برخی از شرکت های تولید کننده گاهی به دلیل نقص

بنگاهداری و تجربه جهانی
نگاهی به تجربیات دیگر کشورها و وضعیت صندوق های بازنشستگی در آنها نشان می دهد نه تنها صندوق های بازنشستگی در کشورهای مختلف به دلیل خاصیت بین نسلی شان الزام بنگاهداری می کنند بلکه حجم بنگاهداری آنها بسیار بیش از حجم بنگاهداری تامین اجتماعی نسبت به اقتصاد ایران است.



سیاست تعدیل اقتصادی و ضربات اساسی به امنیت شغلی در دهه‌های گذشته میزان زیادی از درآمدهای سازمان تامین اجتماعی از طریق حق بیمه‌ها (به عنوان شاهرگ درآمدهای تامین اجتماعی) را از بین برده است

دست‌اندرکاران تامین اجتماعی پیوسته تکرار می‌کنند، اما نگاهی به آمار و ارقام و تجربیات مشابه نشان می‌دهد در صورت ورشکستگی تامین اجتماعی آنچنان که در صندوق بازنشستگی کشوری اتفاق افتاد، دولت قادر به تحمل بار تعهدات تامین اجتماعی نیست.

هرچند به لحاظ عرفی دولت‌ها به عنوان پایدارترین نهاد اجتماعی، ضامن حیات صندوق‌های بیمه‌گر اجتماعی محسوب می‌شوند اما در عمل، ایفای این نقش به آسانی ممکن نیست. سازمان تامین اجتماعی هزینه‌های ماهیانه‌اش را بالغ بر ۶ هزار میلیارد تومان اعلام کرده است. فراموش نکنیم که دولت سال آینده باید بیش از ۱۴ هزار میلیارد تومان برای کمک به صندوق بازنشستگی تامین اجتماعی نیروهای مسلح و ۲۶ هزار میلیارد تومان برای صندوق بازنشستگی کشوری پرداخت کند.

برای درک بزرگی رقم هزینه‌های تامین اجتماعی در یک سال باید بدانیم مجموع رقم پرداختی یارانه‌ها در طول سال ۹۶ به ۵۰ هزار میلیارد تومان نمی‌رسد و امروز دولت در تامین همین رقم آنچنان دچار مشکل است که محمدباقر نوبخت، رییس سازمان برنامه و بودجه از تلاش‌های دقیقه نودی برای پرداخت یارانه‌ها در پایان هر ماه خبر می‌دهد و معاون وزیر نفت ادعا می‌کند «پرداخت یارانه‌ها عملاً طرح‌های توسعه صنعت نفت را زمین گیر کرده است». از دیگر سو، هر روز به تعداد بازنشستگان و مستمری‌بگیران صندوق تامین اجتماعی اضافه و از سوی دیگر از تعداد ورودی‌ها و بیمه‌پردازان جدید کم می‌شود؛ روندی که یقیناً هزینه‌های تامین اجتماعی را در آینده بسیار بیش از این خواهد کرد، در حالی که درآمدهای دولت افزایش چندانی نخواهد داشت.

بنابراین می‌توان گفت تساهل درباره سرنوشت صندوق تامین اجتماعی و واگذاری حل مشکلات آن به آینده با این توجیه که نهاد دولت می‌تواند از پس تعهدات آن بربیاید، تصویری اشتباه است. در ادامه، میزان هزینه دولت در دو صندوق بازنشستگی کشوری و لشکری آمده است:

جدول شماره ۱

شهم دو صندوق لشکری و کشوری از بودجه عمومی کشور (اعداد به میلیارد تومان)

نام کشور	جمعیت	تعداد صندوق‌ها
اتریش	۸,۸۰۰,۰۰۰	۱۳
بلژیک	۱۱,۳۵۰,۰۰۰	۱۹۶
کانادا	۳۵,۱۵۰,۰۰۰	۸۸۷۶
جمهوری چک	۱۰,۶۱۰,۰۰۰	۵۵
ایرلند	۶,۵۷۰,۰۰۰	۶۷۸۴۰
هلند	۱۷,۴۰۰,۰۰۰	۳۳۰
اسلوونی	۲,۰۶۵,۰۰۰	۹
اسپانیا	۴۶,۵۴۰,۰۰۰	۱۶۸۸
سوئیس	۸,۴۶۵,۰۰۰	۱۸۶۶
انگلستان	۶۵,۶۴۸,۰۰۰	۴۳۶۹۰
ایالات متحده	۳۲۶,۷۵۱,۰۰۰	۶۸۵۲۰۳
برزیل	۲۰۸,۷۵۵,۰۰۰	۳۱۷

جدول شماره ۲

شهم دو صندوق لشکری و کشوری از بودجه عمومی کشور (اعداد به میلیارد تومان)

صندوق	عملکرد ۱۳۹۵	مصوب ۱۳۹۶	برآورد ۹۷
صندوق لشکری	۱۵۶۸۴	۱۵۲۵۸۳	۱۴۴۶۰
صندوق کشوری	۱۸۶۱۵	۱۸۵۲۰	۲۶۵۴۲

یا فقدان قطعه‌ای کوچک به کلی از جریان تولید خارج شدند. اما این آسیب‌ها تنها به بخش صنعت کشور محدود نشد. بخش‌های دیگر اقتصاد ایران نیز تحت تاثیر همان عوامل بیرونی بشدت آسیب دید. محدودیت سرمایه‌گذاری‌های خارجی، تضعیف پول ملی، تورم فزاینده و کاهش صادرات نفت و به تبع آن کاهش درآمد ارزی، بحران‌های بانکی و آسیب به گروه‌های مختلف در بازار بورس به خوبی نشان می‌دهد اگر تامین اجتماعی هر فعالیت اقتصادی دیگری به جز بنگاهداری برای حفظ سرمایه‌های خود می‌کرد نیز تفاوتی در نتیجه حاصل نمی‌شد و نمی‌توان بنگاهداری را عامل بحران‌های اقتصادی تامین اجتماعی دانست.

صندوق‌های بازنشستگی باید تجمیع شوند

یکی از تصویری که در سال‌های اخیر درباره صندوق بازنشستگی از جمله تامین اجتماعی به وجود آمده این است که صندوق‌های بازنشستگی باید تجمیع شوند، حتی با اصلاحاتی که در سال‌های آخر دولت احمدی‌نژاد در اساسنامه تامین اجتماعی ایجاد شد، هیات امنای تامین اجتماعی به عنوان هیات امنای صندوق‌های بازنشستگی دیگر نیز محسوب شدند. به نظر می‌رسد این سیاست‌های تجمیعی برای کاهش هزینه‌های دولت در صندوق‌های بازنشستگی ورشکسته کشور از طریق همپوشانی آن با منابع تامین اجتماعی و صندوق روستاییان و عشایر انجام می‌گیرد، اما نگاهی به وضعیت صندوق‌های بازنشستگی در دیگر کشورها نشان از تعدد صندوق‌های بازنشستگی در این کشورها دارد.

تعداد صندوق‌های بازنشستگی دارای نظام بازنشستگی مزایای معین (DB) در بلژیک ظرف ۵ سال از ۱۷۲ صندوق در سال ۲۰۱۰ به ۱۹۶ صندوق در سال ۲۰۱۵ رسید و تعداد این صندوق‌ها در ترکیه ۲۲۳ صندوق بوده است. ایالات متحده در سال ۲۰۱۰ بیش از ۷۰۰ هزار صندوق بازنشستگی داشته و این تعداد در ایرلند در سال ۲۰۱۵ بیش از ۶۷ هزار صندوق بوده است. بنابراین نه تنها در ایران نسبت به دیگر کشورها با تعدد صندوق‌های بازنشستگی دارای نظام بازنشستگی مزایای معین (مانند ایران) روبه‌رو نیستیم بلکه به نظر می‌رسد باید رواج این تصور غلط را نیز در ادامه همان سیاست‌های تحمیلی بر تامین اجتماعی از طرف دولت‌ها در ایران دانست. در جدول مقابل نگاهی به تعداد صندوق‌های بازنشستگی دارای نظام بازنشستگی مزایای معین (DB) در برخی کشورها تا سال ۲۰۱۵ انداخته ایم.

دولت می‌تواند ورشکستگی تامین اجتماعی را جبران کند

یکی از تصورات اشتباه درباره تامین اجتماعی، منابع و مخارج آن و توان دولت در عمل به آن تعهدات این است که گفته می‌شود در صورت ناتوانی تامین اجتماعی در عمل به تعهداتش دولت می‌تواند به این تعهدات عمل کند. این همان نکته‌ای است که بسیاری از سیاسیون و حتی از

قلمرو فاد

پرونده اصلی

ورای حداقل

چرا دولت باید از افزایش حداقل دستمزد حمایت کند؟

هم، در بسیاری از سالیان گذشته و به خصوص در دولت‌های دهه ۸۰ شمسی، ضریب افزایش حداقل دستمزد بسیار کمتر از رشد نرخ تورم بوده است. به رغم این مقدمات هنوز این مباحثه ادامه دارد و تعیین تکلیف قطعی نشده است، به طوری که هر سال با نزدیک شدن به نیمه دوم سال و به خصوص فصل زمستان این اختلاف نظرها به اشکال مختلف بیرون می‌ریزد و در جامعه مدنی بروز می‌یابد.

در پرونده «سیاست دستمزدی» سعی کرده‌ایم با نگاهی به آمار و ارقام موجود و رسمی، نوری بتابانیم بر روندهای حاکم بر سیاستگذاری دستمزد نیروهای کار در سالیان اخیر. همچنین نگاهی کرده‌ایم به اقتصاد سیاسی حداقل دستمزد در ایران تحت عنوان دستمزدهای فقیرانه کارگران.

در نهایت سعی کرده‌ایم معیار سومی برای تعیین حداقل دستمزد ارائه دهیم که برگرفته از تجارب جهانی است. این معیار سوم همان موضوع درآمد پایه است که علاوه بر نیازهای اولیه، سایر مایحتاج و نیازهای نیروهای کار و خانواده‌های کارگران را نیز تحت پوشش قرار می‌دهد.

اگر بپذیریم بحران‌های اقتصادی سال‌های اخیر ایران بیش از هر شکل دیگر، در قالب تورم بوده است، آنگاه شکل مواجهه دولت در تعیین حداقل دستمزد و شیب افزایشی سالانه آن اهمیت دوچندان می‌یابد. بر سر معیارهای حداقل دستمزد همواره در ایران مناقشه‌ای در بین سیاستگذاران دولتی، نیروهای کار و تولید و کارفرمایان در جریان بوده است. در یک تقسیم‌بندی کلی و براساس قانون کار فعلی، دو معیار اصلی مورد اختلاف در خصوص تعیین حداقل دستمزد وجود دارد.

نخستین معیار افزایش حداقل دستمزد براساس درصد افزایش سالیانه تورم است. معیار دوم اما کمی جامع‌تر و اجتماعی‌تر است. این معیار، سبب معیشت خانوار است که بر مبنای میانگین نیازهای یک خانوار چهار نفره تعیین شده است. در سالیان گذشته نیروهای کار بیش از هر چیز بر توجه به معیار دوم یعنی سبب معیشت خانوار تاکید کرده‌اند؛ در حالی که کارفرمایان تاکید اصلی خود را بر محاسبه نرخ تورم سالیانه به عنوان معیار تغییرات حداقل دستمزد کارگران قرار داده‌اند. باید توجه داشت که حتی با معیار محاسبه نرخ تورم



دولت‌ها و دستمزدها

چرا دولت باید از افزایش حداقل دستمزد حمایت کند؟



فرشید یزدانی

گروه نظرسنجی
و افکار سنجی
موسسه عالی پژوهش
تامین اجتماعی

موضوع تعیین حداقل دستمزد سال ۹۷، در آخرین روزهای سال گذشته از مهمترین موضوعات حوزه تامین اجتماعی، رفاه و سیاستگذاری کشور به شمار می‌رفت. موضوع در حوزه «حداقل دستمزد» همان روزهای پایان سال با توافقی مبنی بر افزایش ۱۹,۸ درصدی نسبت به سال ۹۵ به پایان رسید اما پرونده سایر سطوح دستمزدی همچنان باز است و کارفرمایان بر ۵ درصد افزایش و کارگران بر ۸ درصد افزایش تاکید دارند که از منظر کارشناسی با توجه به وضعیت عمومی کشور و حوزه اشتغال، هر دو پیشنهاد افزایشی ناکافی به شمار می‌رود. از سوی دیگر، از منظر تخصصی، ابهامات و خلاءهای این فرایند تعیین حداقل دستمزد همچنان پابرجاست و رفع آنها نیازمند مداخله جدی‌تر بازیگران اصلی این حوزه یعنی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و سازمان تامین اجتماعی است. این گزارش، بر همین موضوعات و ضرورت ایفای نقش جدی‌تر دولت و وزارت متبوع در این فرایند - بخصوص در سالی که عنوان «حمایت از تولید داخلی» را یافته - تمرکز دارد.

جنبه‌های عوامانه و ابعاد غیر کارشناسی موضوع با چالش مواجه کرده است.

این روش باعث کاهش انتظارات نیروی کار در افزایش سهم خود می‌شود و سایر سطوح درآمدی را نیز به سطح حداقل دستمزد نزدیک می‌کند؛ گرچه امسال به واسطه تلاش طرف نیروی کار موضوع «سبد کالا» مورد پذیرش طرفین قرار گرفت.

متأسفانه دولت به عنوان مهمترین عامل تاثیرگذار در این مساله، نقش خود را از سطح یک عامل و طرف گفت‌وگو به سطح نوعی میانجی و ریش سفید تقلیل داده و تلاشی نیز برای ایفای نقش موثرتر از خود نشان نمی‌دهد.

این در حالی است که دولت از توان بالای ناشی از مطالعات کارشناسی و بهره‌مندی از رویکردی کلان در مقایسه با دو طرف دیگر این چانه‌زنی برخوردار است اما دچار نوعی موقعیت متناقض شده است. دولت به نوعی مهمترین عامل تاثیرگذار

امسال نیز مانند سال‌های گذشته، تعیین میزان رشد دستمزدها در یک فرایند چانه‌زنی بین کارفرمایان، کارگران و دولت در جریان بود و هنوز پرونده این موضوع باز است.

گرچه طرفین با تصویب رشد ۱۹,۸ درصدی نسبت به سال گذشته، در خصوص حداقل دستمزدها به توافق رسیده‌اند، اما در خصوص سایر سطوح دستمزدی هنوز ابهامات زیادی وجود دارد.

به نظر می‌رسد نفس طرح بحث «سایر سطوح دستمزدی» موضوعی فریبنده از سوی کارفرمایان باشد تا در عین اینکه نشان دهند کارفرمایان حداقل نیاز کارگران را می‌پذیرند اما سطوح بالاتر را بار شد خیلی کمتری قبول کنند و در عین حال سهم کل پرداختی به نیروی کار را از این طریق کاهش دهند. این مساله‌ای است که هم دولت هم نیروی کار را به واسطه

دولت فعال‌تر برای
تعیین دستمزدها

ابهام باقی

گرچه طرفین با تصویب رشد ۱۹,۸ درصدی نسبت به سال گذشته، در خصوص حداقل دستمزدها به توافق رسیده‌اند، اما در خصوص سایر سطوح دستمزدی هنوز ابهامات زیادی وجود دارد.



است اما کمترین مسئولیت را بر عهده می‌گیرد. با این رویکرد، دولت با چنین شیوه ایفای نقشی، به واسطه قدرت لایبگری، به سوی کارفرمایان گرایش می‌یابد و در عمل خواسته‌های آنان را محقق می‌کند.

مطابق آخرین جدول داده - ستانده کشور که توسط مرکز آمار ایران تهیه شده است، در سال ۱۳۹۰ سهم پرداختی به نیروی کار از کل عوامل تولید حدود ۲۱ درصد از کل هزینه‌ها را دربر می‌گرفته است (البته با تفاوت‌هایی در مشاغل و فعالیت‌های مختلف).

در سال ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲، نرخ‌های تورم بالا در سایر عوامل تولید و عدم افزایش دستمزدها مطابق با نرخ تورم، طبیعتاً به کاهش این سهم انجامیده است.

صرفاً در خصوص حداقل دستمزد با توجه به ارقام اعلام شده در خصوص تورم و رشد دستمزدها قدرت خرید حداقل‌بگیران تا آغاز سال ۱۳۹۶ فقط نزدیک به ۱۳ درصد کاهش داشته است. ارقام مربوطه به قرار ذیل بوده است: (جدول یک)

همانطور که مشاهده می‌شود، سهم نیروی کار به نزدیک ۱۸ درصد در عوامل تولید کاهش یافته در حالی که نرخ رشد سایر سطوح دستمزدی، کمتر از ارقام مذکور بوده است.

به این واسطه، با توجه به نرخ‌های در جریان بحث امسال برای سایر سطوح دستمزدی که به نصف رشد حداقل دستمزدی نیز نمی‌رسد، سهم نیروی کار از عوامل تولید به حدود ۱۵ درصد کاهش یافته است؛ موضوعی که متأسفانه نادیده گرفته می‌شود.

این وضعیت را با عطف توجه به سهم حداقل‌بگیر در بین سطوح دستمزدی می‌توان بهتر درک کرد: مطابق آخرین آمار اعلامی توسط سازمان تأمین اجتماعی در سال ۱۳۹۵، فقط ۶ درصد بیمه‌پردازان در سطح حداقل دستمزد بیمه پرداخت می‌کنند. با توجه به اینکه متوسط دستمزد اعلامی حدود ۱,۵ برابر حداقل دستمزد است، این سهم، در پرداختی‌ها به نیروی کار به حدود ۴ می‌رسد.

بنابراین، در واقع توافق کارفرمایان برای افزایش ۱۹,۸ درصد حداقل دستمزد فقط ۶ درصد تعداد و ۴ درصد کل پرداختی به نیروی کار را شامل می‌شود. مطابق همان آمار، نزدیک به ۶۵ درصد بیمه‌پردازان بین حداقل دستمزد و ۱,۲۵ برابر حداقل دستمزد، بیمه پرداخت می‌کنند.

به بیان دیگر، با توجه به سمت و سوی مذاکرات در جریان ۶۵ درصد نیروی کار، با رشد دستمزدی کمتر از نصف حداقل دستمزد خواهند داشت و این باز به معنای کاهش سهم نیروی کار در عوامل تولید است.

این شیوه تعیین دستمزد و نوع نگاه به نیروی کار، با اهداف سالی که به نام «حمایت از کالای داخلی» نامگذاری شده همخوانی ندارد؛ چرا که حمایت از کالای ایرانی در درجه اول، در گروی حمایت از نیروی کار ماهر، نیمه‌ماهر و در کنار نیروی کار غیر ماهر است.

وقتی سطح دستمزد نیروی کار ماهر و نیمه‌ماهر هر روز رو به کاهش است نمی‌توان انتظار بهبود در کالاهای داخلی را داشت. به نظر می‌رسد در این بین لازم است وزارت کار، تعاون و رفاه اجتماعی، گرچه دیر هنگام، اما با اندکی کار کارشناسی وارد گفت‌وگو شود؛ کاری که معطوف به ایفای وظیفه اصلی آن یعنی حمایت از مناسبات کار و تولید در کشور است. به جای مقهور شدن در مقابل استدلال طرف کارفرما و حامیان بازار آزاد خودتنظیم‌گر، دولت باید نقشی فراتر و ملی بر عهده گیرد، نه آنکه صرفاً نقشی منفعلانه به عنوان یک میانجیگر صرف ایفا کند.

سال	نرخ تورم رسمی اعلامی	نرخ افزایش حداقل دستمزد (درصد)
۹۰	۲۱,۵	۹
۹۱	۳۰,۵	۱۷,۹
۹۲	۳۴,۷	۲۵
۹۳	۱۵,۶	۲۵
۹۴	۱۱,۹	۱۷
۹۵	۹	۱۴

➤
جدول شماره ۱
مقایسه نرخ تورم اعلامی و درصد افزایش حداقل دستمزد در ۵ سال گذشته

روند مزد ماهانانه دزکشوز

هدف از تعیین حداقل مزد، حمایت از نیروی کار در مقابل دریافت مزد کم و ناشایست است. با این کار سهم منصفانه‌ای از کیک رشد اقتصادی عاید همه شده و حمایت حداقلی برای تضمین معیشت نیروی کار تضمین می‌شود. اما بررسی‌های دقیق روند افزایش دستمزد نشان می‌دهد به رغم روند رو به رشد دستمزد اسمی، دستمزد واقعی و قدرت خرید کارگران طی دهه‌های اخیر کاهش یافته است.

تحت عنوان «مقاله‌نامه تثبیت حداقل مزد»^۲ کشورهای عضو را به پوشش «تمام گروه‌های حقوق‌بگیری که شرایط استخدام آنها به گونه‌ای است که پوشش‌شان لازم است» ملزم کرد. این مقاله‌نامه با تمرکز بر کشورهای در حال توسعه مورد تصویب قرار گرفت. علاوه بر این، مقاله‌نامه‌ها و توصیه‌نامه‌های متعدد دیگری هم در این زمینه در سازمان بین‌المللی به تصویب رسیده که این امر ناشی از اهمیت تامین حداقل زندگی برای نیروی کار است.^۳ امروزه، حداقل مزد در بیش از ۹۰ درصد کشورهای عضو سازمان بین‌المللی کار وجود دارد.

در شرایطی که نابرابری دستمزد در بسیاری از کشورها، اعم از توسعه‌یافته و در حال توسعه، رو به فزونی است، بسیاری از کشورها به مکانیسم‌های جدید یا قوی‌تری برای تعیین حداقل مزد روی آورده‌اند (سازمان بین‌المللی کار، ۲۰۱۶). بحران اخیر و روند طولانی مدت افزایش نابرابری‌ها سبب شده مباحث مربوط به حداقل مزد در جهان مجدداً قوت گیرد (سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، ۲۰۱۵). به عنوان مثال، بریتانیا که حداقل مزد قانونی با پوشش ملی را در سال ۱۹۹۹ معرفی کرده بود، مزد معیشتی ملی را در سال ۲۰۱۶ در سطح بالاتری تعیین کرد.

تعیین حداقل مزد باید به شکل متوازی صورت گیرد. بر مبنای توصیه‌نامه شماره ۱۳۵ سازمان بین‌المللی کار که در سال ۱۹۷۰ تصویب شد، توجه به ۶ مولفه برای تعیین حداقل دستمزد ضروری است. اول، نیازهای کارگران و خانواده آنها؛ دوم، سطح عمومی مزد در کشور (نگاه مقایسه‌ای بین حداقل دستمزد و سایر سطوح دستمزدی)؛

تعیین حداقل مزد، اقدامی برای کاهش نابرابری مزد و فقر نیروی کار در بسیاری از کشورهاست. مطابق با تعریف سازمان بین‌المللی کار (ILO)، «حداقل مزد مبلغی است که کارفرما باید در ازای کار انجام شده طی یک مدت معین به کارگر پرداخت کند. این مقدار نمی‌تواند با توافق جمعی یا قرارداد فردی کاهش یابد.» در واقع، منظور از حداقل مزد مبلغی است که بدون توجه به عرضه و تقاضای بازار و میزان بهره‌وری نیروی کار، عمدتاً مبتنی بر ملاحظات معیشتی نیروی کار، تعیین می‌شود (جعفری، ۱۳۹۳).

حداقل مزد می‌تواند مولفه‌ای از سیاست غلبه بر فقر و کاهش نابرابری، مثلاً بین زنان و مردان، باشد. شایان ذکر است که نظام‌های حداقل مزد باید به گونه‌ای طراحی و تعریف شوند که مکمل و ضمانت سایر سیاست‌های اجتماعی و اشتغال باشند.

در این بین، طی ادوار گذشته تعیین حداقل مزد در طول زمان از یک ابزار سیاستی برای استفاده در تعدادی از بخش‌های منتخب با دستمزد پایین به ابزاری با پوشش گسترده‌تر در سطح کشورها تکامل یافته است. این تکامل در مقاله‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار به خوبی مشخص است. مقاله‌نامه شماره ۲۶ تحت عنوان «مقاله‌نامه نظام برقراری حداقل مزد»^۱، که در سال ۱۹۲۸ تصویب شد، کشورها را به تعیین حداقل مزد در بخش‌هایی که «ترتیباتی برای تنظیم‌گری موثر دستمزدها به وسیله توافق جمعی یا سایر روش‌ها ندارند و سطح دستمزد در آنها به طور غیرعادی پایین است»، تشویق کرد. سپس، در سال ۱۹۷۰ در مقاله‌نامه ۱۳۱

نرگس اکبری‌پور روشن

گروه بیمه‌های
اجتماعی و محاسبات
موسسه عالی پژوهش
تامین اجتماعی

سوم، هزینه زندگی و تغییرات آن (توجه به شاخص قیمت‌ها)؛ چهارم، مزایای تامین اجتماعی (برای حداقل کردن فرار بیمه‌ای)؛ پنجم، استانداردهای نسبی زندگی سایر گروه‌های اجتماعی (توجه به کاهش فقر نسبی) و ششم، عوامل اقتصادی و ضروریات توسعه اقتصادی (بزدانی، ۱۳۸۹). همچنین، به موجب توصیه‌نامه شماره ۳۰ مصوب سال ۱۹۲۸ و مقاله‌نامه شماره ۱۳۱ مصوب سال ۱۹۷۰، این کار باید مبتنی بر مذاکرات سه‌جانبه و مشارکت سازمان‌های کارفرمایی و کارگری باشد. بنابراین، بر اساس دستورالعمل سازمان بین‌المللی کار، تعیین حداقل مزد باید مبتنی بر شواهد آماری و در مشورت کامل با شرکای اجتماعی انجام شود.

بررسی تجارب کشورهای نشان می‌دهد نیازهای کارگران و خانواده‌های شان (استفاده از شاخص‌های تورم و هزینه‌های زندگی) و همچنین ظرفیت پرداخت بنگاه‌ها مهمترین معیارها در تعیین حداقل مزد است. در واقع، این دو معیار مأموریت اصلی حداقل مزد شامل تضمین استاندارد زندگی برای نیروی کار و اثربخشی را تامین می‌کنند. در جدول (۱) معیارهای مورد استفاده برای تعیین و تعدیل حداقل مزد به همراه دوره تعدیل در برخی از کشورهای منتخب ارائه شده است.

با توجه به قوانین ذکر شده، هر ساله حداقل مزد قانونی کشور اعلام می‌شود. بررسی روند تغییرات حداقل مزد ماهانه طی یک دهه اخیر نشان می‌دهد، به رغم افزایش پیوسته و مستمر میزان اسمی حداقل مزد طی دوره مورد بررسی، حداقل مزد واقعی با کاهش مواجه شده است (نمودار ۱). این امر به معنای کاهش قدرت خرید حداقل مزد طی یک دهه اخیر است، به عبارت دیگر، ارزش حداقل مزد در مقابل تورم حفظ نشده است. به طور مشخص، حداقل مزد واقعی از ۸۵۹ هزار و ۱۵۵ تومان در سال ۱۳۸۶ به ۶۸۷ هزار و ۵۹ تومان در سال ۱۳۹۲ کاهش یافت. این تنزل قدرت خرید عمدتاً به دلیل سطوح بالای تورم در سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۲ بوده است. البته، پس از آن، حداقل مزد واقعی در مسیر افزایش قرار گرفت و به ۸۴۸ هزار و ۵۴۰ تومان در سال ۱۳۹۶ رسید (نمودار ۱).
تذکر: حداقل مزد ماهانه واقعی از تقسیم حداقل مزد ماهانه اسمی به شاخص قیمت‌های سال پایه ۱۳۹۵ که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران گزارش می‌شود، به دست آمده است.

همانگونه که در نمودار (۲) نشان داده شده، کاهش قدرت خرید دستمزدها طی این دوره به این دلیل ایجاد شده که در برخی سال‌ها (به طور مشخص، سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲، ۱۳۸۷، ۱۳۹۰) نرخ رشد حداقل مزد از نرخ تورم کمتر بوده است. با این حال، از سال ۱۳۹۳ نرخ رشد حداقل مزد از نرخ تورم بیشتر بوده و با ادامه این روند، قدرت خرید حداقل مزد از سال ۱۳۸۶ پیشی خواهد گرفت (نمودار ۲).

برای ارزیابی سطح حداقل مزد نسبت به وضعیت اقتصادی و اجتماعی کشورها معمولاً از شاخص نسبت حداقل مزد به مزد میانه یا متوسط مزد کشورها استفاده می‌شود. نظر به اینکه دسترسی به اطلاعات مزد میانه در کشور وجود نداشته، نسبت حداقل مزد به متوسط مزد

کشور در این نوشتار مورد بحث قرار می‌گیرد. در راستای دسترسی به سطح دستمزد متوسط کشور می‌توان متوسط هزینه خانوارهای با یک نفر شاغل که در آمار هزینه و درآمد خانوارهای مرکز آمار ایران قابل دسترسی است را با تقریبی نمایانگر متوسط درآمد نیروی کار در نظر گرفت. با این فرض، متوسط درآمد نیروی کار در سال ۱۳۹۴ معادل ۲ میلیون و ۳۴۴ هزار و ۴۲۵ تومان بوده است. با در نظر گرفتن حداقل مزد ماهانه در این سال (۷۱۲ هزار و ۴۲۵ تومان)، نسبت حداقل مزد به متوسط مزد کشور حدود ۳۰ درصد خواهد بود. داده دیگری که می‌تواند تقریبی از متوسط مزد کشور باشد سرانه جبران خدمات شاغلان کارگاه‌های صنعتی کشور است. بر اساس آخرین اطلاعات منتشر شده از سوی مرکز آمار ایران، سرانه جبران خدمات شاغلان در سال ۱۳۹۴، ۲ میلیون و ۲۰۷ هزار و ۵۰۲ تومان بوده است. با استفاده از این رقم، نسبت حداقل مزد به متوسط مزد کشور در حدود ۳۲ درصد برآورد می‌شود.

بررسی نسبت حداقل مزد به متوسط مزد در کشورهای توسعه یافته اروپایی نشان می‌دهد نسبت یاد شده عموماً

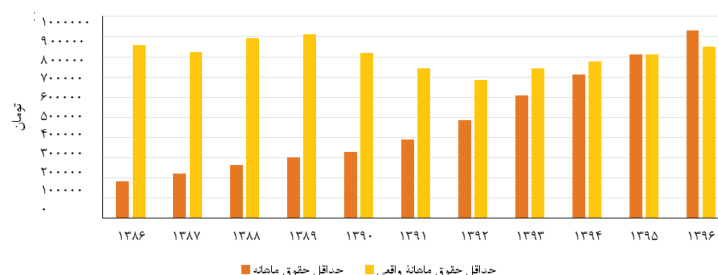
جدول شماره (۱)
معیارهای مورد استفاده برای تعیین و تعدیل حداقل مزد و دوره زمانی تعدیل در کشورهای منتخب

کشور	نرخ تورم رسمی اعلامی	نرخ افزایش حداقل دستمزد (درصد)
استرالیا	- استانداردهای عمومی زندگی کارگران - عوامل اقتصادی از قبیل سطح بهره‌وری، تورم و اشتغال - نیازهای کارگران کم‌درآمد - هزینه زندگی - تورم	طول دوره تعدیل سالانه
آمریکا	- درآمد مورد نیاز برای حفظ استانداردهای زندگی در سطحی بالاتر از خط فقر - سطح عمومی دستمزدها - بهره‌وری نیروی کار و سود کارفرمایان - حداقل نیازهای معیشتی - هزینه زندگی	نامنظم
اندونزی	- ظرفیت بنگاه‌ها - دستمزد رایج بازار - شرایط بازار کار، رشد اقتصادی و درآمد سرانه - کارایی نیروی کار - حداقل هزینه زندگی برای برآورد کردن نیازهای اساسی کارگران و خانواده‌های شان	حداقل یک‌بار در هر دو سال به صورت منطقه‌ای و به تفکیک بخش‌ها
چین	- میانگین سطح دستمزد کل جامعه - بهره‌وری - شرایط اشتغال در کشور - نفاوت میان مناطق در زمینه توسعه اقتصادی - مزایای تامین اجتماعی - هزینه آمار معاش کارگران - دستمزد کارگران در شرایط مشابه - ظرفیت و توانایی صنعت برای پرداخت حداقل مزد - نیاز کارگران و خانواده آنها	سالانه - به صورت منطقه‌ای
ژاپن	- متوسط دستمزد کارگران ساده - تورم	سالانه - به صورت منطقه‌ای و به تفکیک بخش‌ها
فرانسه	- عوامل اقتصادی نظیر وضعیت اقتصادی، بهره‌وری و اشتغال - تغییرات هزینه زندگی در مناطق مختلف - نوسان قیمت‌ها	سالانه و در برخی موارد بیش از یک‌بار در سال
فیلیپین	- بهره‌وری نیروی کار - سطح توسعه منطقه - شرایط کسب و کار	سالانه - به صورت منطقه‌ای
ونزوئلا	- هزینه زندگی خانوار - مقیاس بنگاه - عوامل اقتصادی نظیر وضعیت اقتصادی - تورم	حداقل یک‌بار در سال - به صورت منطقه‌ای
ایران	متوسط هزینه زندگی خانوار کارگران	سالانه



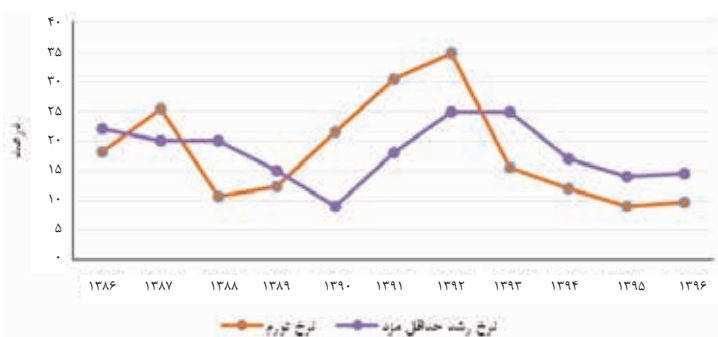
نمودار (۱)

مقایسه روند تغییرات حداقل حقوق ماهانه اسمی و واقعی طی دوره ۹۶-۱۳۸۶



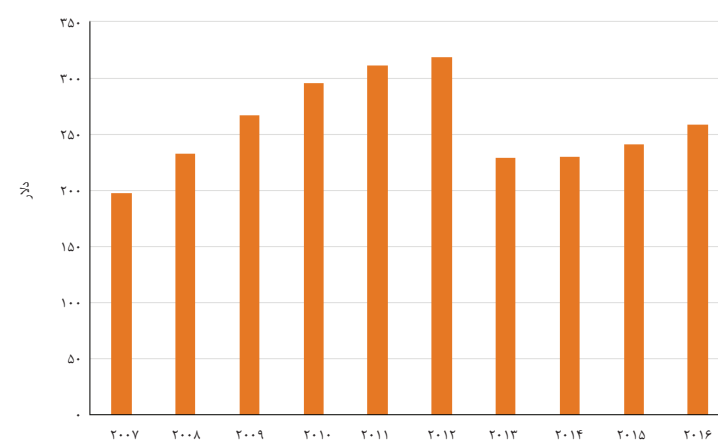
نمودار (۲)

مقایسه روند نرخ رشد حداقل مزد اسمی با نرخ تورم طی دوره ۹۶-۱۳۸۶



نمودار (۳)

روند تغییرات معادل دلاری حداقل مزد ماهانه در ایران طی ۱۶-۲۰۰۷



بین ۴۰ تا ۵۵ درصد است. البته این رقم در کشورهای در حال توسعه در دامنه وسیع تری قرار می گیرد، بر اساس آخرین اطلاعات در دسترس، در حالی که نسبت حداقل مزد به متوسط مزد در کشورهای مالی، ویتنام، مکزیک و هند نسبتاً کم (بین ۳/۰ تا ۴/۰) است، نسبت های به مراتب بالاتری در کشورهای فیلیپین و اندونزی مشاهده

می شود (حدود ۷/۰ تا ۸/۰ متوسط مزد). در کشورهایی مانند پرو، برزیل و کاستاریکا حداقل مزد در سطحی تقریباً معادل یا بیش از ۵۰ درصد متوسط دستمزد تعیین می شود. در اینجا، تذکر این نکته ضروری است که به دلیل روش های متفاوت محاسبه متوسط دستمزد در کشورها و دشواری دستیابی به مقادیر صحیح و واقعی این متغیرها باید در مقایسه شاخص یاد شده بین کشورها و تفسیر آن محتاط بود. علاوه بر این، برخی از کشورها حداقل مزد را به صورت منطقه ای و یا به تفکیک صنایع و بخش های مختلف تعیین می کنند، بنابراین سطوح مختلفی از حداقل مزد در آنها وجود دارد. به همین دلیل، اطلاعات بین کشوری باید با توجه به اطلاعات تکمیلی هر کشور تفسیر و تحلیل شوند.

علاوه بر آمار پیش گفته، با استفاده از داده های سازمان بین المللی کار می توان معادل دلاری حداقل دستمزد را در کشورهای مختلف مورد مقایسه قرار داد. بر اساس اطلاعات پایگاه داده ILO درباره دستمزدها در جهان^۱، نمودار (۳) روند تغییرات معادل دلاری حداقل مزد در کشور را طی یک دهه اخیر نشان می دهد. بدیهی است با توجه به افزایش قابل توجه نرخ ارز طی سال های اخیر انتظار می رود این مقدار با روندی نزولی مواجه شده باشد. با مقایسه این نمودار با نمودار (۱) واضح است که به رغم کاهش قدرت خرید حداقل دستمزد اسمی کشور در سال های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱، معادل دلاری حداقل مزد در



۸

مسئله این است

میزان مطلق حداقل مزد به تنهایی ملاک مناسبی برای مقایسه نیست. در واقع، آنچه که اهمیت دارد، میزان قدرت خرید حداقل مزد ماهانه در کشورهاست

حداقل مزد ماهانه در ۳۲ کشور مورد بررسی در حدود ۷۹۴/۷۷ دلار بوده است. همانطور که مشاهده می شود ایران با حداقل مزد ماهانه ای یعنی حدود ۲۵۹ دلار در رتبه ۲۹ و در زمره کشورهای پایین تر از حد متوسط قرار دارد (نمودار ۴).

تذکر ۱: کشورها به ترتیب بیشترین حداقل مزد به کمترین حداقل مزد نمایش داده شده اند.

تذکر ۲: در پایگاه داده ILO، ارقام حداقل مزد ماهانه برای ژاپن و هنگ کنگ به صورت ساعتی بوده که با فرض ۸ ساعت کار در روز و ۲۰ روز کاری در ماه در اینجا گزارش شده اند.

به منظور بررسی بیشتر، با توجه به اینکه آخرین رقم گزارش شده پایگاه داده ILO درباره دستمزدها برای ایران به سال ۲۰۱۱ (قبل از شوک ارزی) بازمی گردد، مقادیر حداقل مزد ماهانه کشورها در این سال هم مورد مقایسه قرار گرفت. برای این سال، داده های مربوط به ۹۶ کشور با متوسط حداقل مزد ماهانه ۴۲۶/۲۸ دلار موجود بود. ایران با حداقل مزد ماهانه ۳۱۱ دلار در رتبه ۳۵ و در کمتر از سطح متوسط قرار دارد. با توجه به این، به نظر می رسد معادل دلاری حداقل مزد ماهانه در کشور نسبت به متوسط کشورهای مورد بررسی کمتر است.

با این حال، میزان مطلق حداقل مزد به تنهایی ملاک مناسبی برای مقایسه نیست. در واقع، آنچه که اهمیت دارد، میزان قدرت خرید حداقل مزد ماهانه در

این سال ها با افزایش مواجه بوده، اما با جهش ارزی ۷۳ درصدی و نرخ تورم ۳۴/۸ درصد در سال ۱۳۹۲ معادل دلاری حداقل مزد به شدت کاهش یافت. به نظر می رسد با افزایش قابل ملاحظه نرخ ارز در ماه های اخیر مجدداً معادل دلاری حداقل مزد با کاهش مواجه شود (نمودار ۳).
تذکر: اطلاعات حداقل مزد ایران در پایگاه داده ILO تا سال ۲۰۱۱ موجود بوده و نگارنده بر اساس میزان حداقل مزد ماهانه و نرخ ارز رسمی معادل دلاری حداقل مزد ماهانه کشور را برای سال های بعد از آن محاسبه و اضافه کرده است. خاطر نشان می شود در صورت استفاده از نرخ ارز غیر رسمی، مقادیر نشان داده شده کمتر می شوند، اما استفاده از نرخ ارز رسمی بیشتر با داده های ILO متناسب بوده است.

مقایسه معادل دلاری حداقل مزد ماهانه در سال ۲۰۱۶ با برخی کشورهای منتخب در نمودار (۴) نمایش داده شده است. همچنین انتخاب کشورها بر اساس موجودی داده ها در سال ۲۰۱۶ بوده است. همانگونه که مشاهده می شود، کشور لوکزامبورگ با حداقل مزد ۲ هزار و ۱۲۷ دلار بیشترین حداقل مزد را در بین کشورها به خود اختصاص داده است. پس از آن ایرلند، هلند و بلژیک با مقادیر تقریباً مشابه حداقل مزد ماهانه در حدود یک هزار و ۷۰۰ دلار در رتبه های دوم تا چهارم قرار دارند. همچنین، فرانسه، بریتانیا، آلمان، ژاپن و ایالات متحده دیگر کشورهای با حداقل مزد بالاتر از یک هزار دلار در ماه هستند. متوسط



کشور هاست؛ اینکه با حداقل مزد ماهانه در هر کشور چه سبکی می‌توان خریداری کرد. برای این منظور می‌توان از حداقل مزد ماهانه تعدیل شده با نرخ برابری قدرت خرید (PPP)^{۱۱} استفاده کرد. از آنجایی که داده‌های حداقل مزد ماهانه کشورها به واحد پول داخلی هم در پایگاه داده ILO موجود است، می‌توان با استفاده از عامل تبدیل PPP که توسط بانک جهانی گزارش می‌شود، به مقادیر حداقل مزد ماهانه کشورها بر اساس شاخص PPP دست یافت. عامل تبدیل PPP تعداد واحدهایی از پول یک کشور را نشان می‌دهد که برای خرید مقادیر مشابهی از کالاها و خدماتی که با دلار آمریکا در ایالات متحده می‌توان خریداری کرد در بازار داخلی لازم است.^{۱۲} مقدار این عامل برای ایران در مقایسه با کشورهای دیگر قابل ملاحظه است.^{۱۳} این مقدار با رشد زیادی از ۱۷۸۰/۶۶۶ در سال ۲۰۰۴ به ۸۲۱۲/۱۴۶ در سال ۲۰۱۶ رسیده است. کاهش ارزش ریال در مقابل دلار طی سال‌های اخیر یکی از دلایل افزایش سریع این عامل بوده است.

در نمودار (۵) حداقل مزد ماهانه برخی کشورهای منتخب در سال ۲۰۱۶ بر اساس برابری قدرت خرید مقایسه شده‌اند. همانگونه که قبلاً ذکر شد، اساس انتخاب کشورها، موجود بودن اطلاعات در سال ۲۰۱۶ بوده است. مطابق با نمودار یاد شده، لوکزامبورگ همچنان بیشترین حداقل مزد را در بین کشورهای منتخب ارائه می‌دهد، اما رتبه‌بندی بسیاری از کشورها نسبت به نمودار (۴) تغییر یافته است. به طور مشخص، بلژیک، ایرلند، هلند، آلمان، فرانسه، بریتانیا، اسلونی، ژاپن و ترکیه مقام دوم تا دهم را به خود اختصاص می‌دهند و ایالات متحده، مالت، اسپانیا، یونان، پرتغال و لهستان پس از آنها در رده یازدهم تا شانزدهم جای می‌گیرند. ایران با حداقل مزد ماهانه ۹۸۸/۹۸ دلار بر اساس برابری قدرت خرید در رده هفدهم قرار دارد. بدیهی است با در نظر گرفتن حداقل مزد ماهانه بر اساس برابری قدرت خرید که شاخص مناسب‌تری برای مقایسه سطح حداقل مزد در کشورهاست، جایگاه ایران در بین کشورها بهبود یافته است. با این وجود، این مقدار هنوز هم از متوسط حداقل مزد ماهانه در ۳۶ کشور (حدود ۱۰۱۶/۴۱) کمتر است.

با حذف چهار کشور آذربایجان، روسیه، مالی و مولداوی از نمودار (۵) می‌توان مقایسه دقیق‌تری را با نمودار (۴) انجام داد. در این صورت، متوسط حداقل مزد ماهانه بر اساس برابری قدرت خرید بین ۳۲ کشور حدود ۱۱۱۴/۲۷ خواهد بود و با توجه به اینکه تمامی کشورهای حذف

شده حداقل مزد ماهانه‌ای کمتر از ایران ارائه می‌دهند، ایران همچنان در جایگاه هفدهم باقی می‌ماند. این امر نشان می‌دهد گرچه مقدار دلاری حداقل مزد ماهانه کشور در بین ۳۲ کشور از ۲۸ کشور کمتر است، اما قدرت خرید آن تنها از ۱۶ کشور مورد بررسی کمتر است. با این حال، این مقدار هم از متوسط کشورهای مورد بررسی کمتر است. همچنین، بررسی و مقایسه مقادیر حداقل مزد ماهانه کشورها بر اساس PPP در سال ۲۰۱۳ نشان می‌دهد که ایران از بین ۹۷ کشور با متوسط ۶۴۳/۷۹ دلار حداقل مزد در مقام ۳۲ قرار می‌گیرد. خاطر نشان می‌شود که این مقدار از متوسط کشورها (۵۸۵/۴۱ دلار) بیشتر بوده است. اگر این آمار به سال‌های بعد نیز تعمیم داده شود، با فرض اینکه توالی کشورها در سال‌های بعد هم مانند سال ۲۰۱۳ باشد، حداقل مزد ماهانه ایران بر اساس PPP از متوسط ۹۷ کشور جهان بیشتر است.

به طور کلی، نتیجه حاصل از ارزیابی حداقل مزد در کشور را می‌توان در چند نکته زیر خلاصه کرد:

گرچه دستمزد ماهانه اسمی در طول یک دهه اخیر همواره روند رو به رشدی داشته، اما حداقل حقوق واقعی (حداقل مزد تقسیم بر شاخص قیمت‌ها) با کاهش مواجه شده است. این امر به معنای کاهش قدرت خرید حداقل مزد در طول دوره مورد بررسی است.

بر اساس داده‌های موجود، نسبت حداقل مزد به متوسط مزد کشور در حدود ۳۰ تا ۳۲ درصد برآورد شده، در حالی که نسبت یاد شده در کشورهای توسعه‌یافته اروپایی عموماً بین ۴۰ تا ۵۵ درصد است.

در یک دهه اخیر معادل دلاری حداقل مزد به شدت کاهش یافته که تا حدود زیادی مرتبط با جهش ارزی ۷۳ درصدی و نرخ تورم ۳۴/۸ درصد در سال ۱۳۹۲ است. در مقایسه معادل دلاری حداقل مزد ماهانه در ۳۲ کشور در سال ۲۰۱۶، ایران با حداقل مزد ماهانه حدود ۲۵۹ دلار در رتبه ۲۹ و در زمره کشورهای پایین‌تر از حد متوسط (در حدود ۷۹۴/۷۷ دلار) قرار دارد.

مقایسه حداقل مزد ماهانه ۳۲ کشور بر اساس قدرت برابری خرید (PPP) در سال ۲۰۱۶ نشان می‌دهد ایران با حداقل مزد ماهانه ۹۸۸/۹۸ دلار بر اساس برابری قدرت خرید در رده هفدهم قرار دارد. این مقدار هنوز هم از متوسط حداقل مزد ماهانه در ۳۲ کشور (۱۱۱۴/۲۷) کمتر است. خاطر نشان می‌شود این شاخص ملاک مناسب‌تری برای مقایسه بین کشوری است.

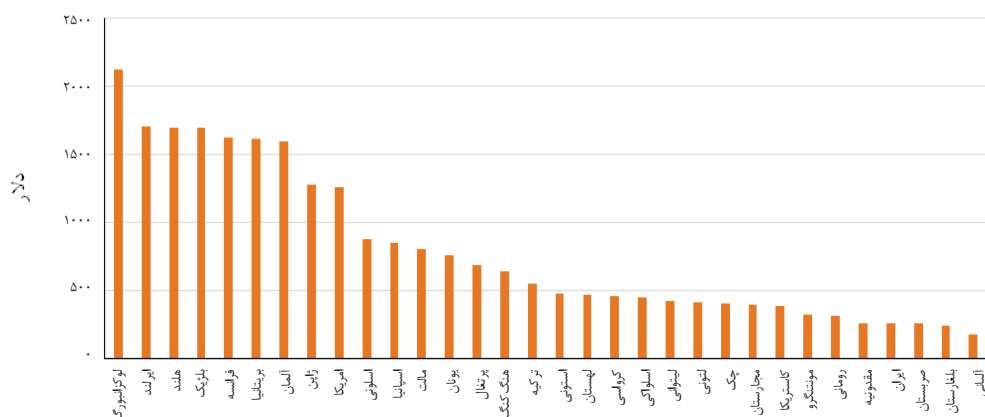
شکاف دستمزد:

نسبت حداقل مزد به متوسط مزد کشور در حدود ۳۰ تا ۳۲ درصد برآورد شده، در حالی که نسبت یاد شده در کشورهای توسعه‌یافته اروپایی عموماً بین ۴۰ تا ۵۵ درصد است



نمودار (۴)

مقایسه معادل دلاری حداقل مزد ماهانه در کشورهای منتخب در سال ۲۰۱۶



پی نوشت:

1. Minimum Wage Fixing Machinery Convention -

2. Minimum Wage Fixing Convention

۳. توصیه نامه های شماره ۳۰

(۱۹۲۸)، ۸۹ (۱۹۵۱) و ۱۳۵

(۱۹۷۰) و مقاله نامه های

شماره ۹۹ (۱۹۵۱) و ۱۱۷

(۱۹۶۲) از این جمله هستند.

4. Belman and Wolfson,

5. Doucouliagos and

Stanley

6. Leonard

7. Neumark and Wascher

8. Nataraj

9. ILO Global Wage

Database

۱۰. بر اساس اطلاعات سال

۲۰۱۱، استرالیا بیشترین

حداقل مزد ماهانه را ارائه

می دهد و لوکزامبورگ در مقام

دوم قرار دارد.

Purchasing Power. ۱۱

Parity

۱۲. منطق برابری قدرت خرید

را با این مثال ساده می توان

دریافت. یک سیدی از کالاها و

خدمات را در نظر بگیرید (مثلا

یک کیلو شکر، گندم و مانند

آن). مقدار پولی که برای خرید

تمام اقلام این سید لازم است را

پیدا کنید. فرض کنید در ایران

برای خرید همچون سیدی

از کالاها و خدمات، ۱۰۰ هزار

ریال پول نیاز است. حال باید

دید که در ایالات متحده برای

خرید این سید از بازار داخلی

چه مقداری باید هزینه کرد. اگر

برای خرید این سید از کالاها و

خدمات در ایالات متحده هزار

دلار لازم باشد، آنگاه ۱۰۰ هزار

ریال برابر هزار دلار آمریکا

است. بنابراین، نرخ برابری

قدرت خرید برابر با ۱۰۰ ریال

در ازای هر دلار آمریکا می شود.

در محاسبات بانک جهانی تولید

ناخالص داخلی به عنوان سید

در نظر گرفته می شود.

۱۳. مقایسه مقادیر این عامل

برای کشورها نشان می دهد

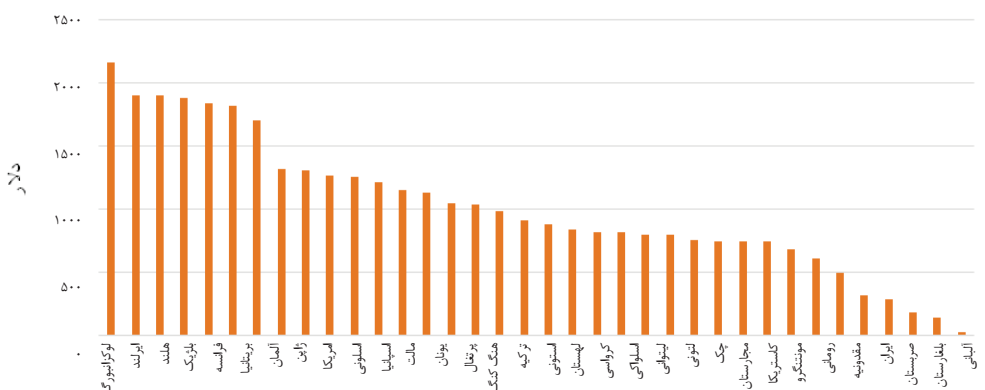
کشور کویت با مقدار ۰/۱۱

کمترین مقدار را به خود

اختصاص داده است.

نمودار (۵)

مقایسه حداقل مزد ماهانه در کشورهای منتخب بر اساس برابری قدرت خرید (PPP) در سال ۲۰۱۶





زیست‌شناسی زندگی‌های حداقلی

ملاحظات مقدماتی درباره حداقل دستمزد

در میان موضوعات اقتصادی احتمالاً کمتر موضوعی از حیث مناقشه‌خیزی و اختلاف‌انگیزی به پای حداقل دستمزد می‌رسد. نه فقط از حیث عملی که از حیث نظری نیز تا جایی که به وجه عملی مناقشه بر سر حداقل دستمزد مربوط می‌شود تکلیف روشن است: همواره فروشنده نیروی کار، همچون هر فروشنده دیگری، می‌کوشد نیروی کارش را به قیمت بالاتری بفروشد و از آن طرف، خریدار نیروی کار، همچون هر خریدار دیگری، تقلا می‌کند آن را به قیمت هر چه ارزانتری تصاحب کند. ستیز واقعی طرف‌های ذی‌نفع در بازار کار بر سر نرخ دستمزد تا زمانی که یکی از طرفین فروشنده نیروی کار است و طرف دیگر خریدار آن، ادامه خواهد داشت و به هیچ طریقی نمی‌توان آن را یک‌بار برای همیشه رفع و رجوع کرد.



حسام سلامت



دانشجوی
دکترای جامعه‌شناسی
اقتصادی دانشگاه تهران
گروه نظرسنجی و
افکارسنجی موسسه عالی
پژوهش تامین اجتماعی

آن به دیگر دستمزدها نیز تسری می‌یابد.^۱ تا جایی که به کشور ما مربوط می‌شود، «شورای عالی کار» حین تعیین نرخ سالانه حداقل دستمزد عملاً «پایه مزد» هر سال را تعیین می‌کند که دیگر سطوح دستمزدی نیز یا متناسب با درصد افزایش سالانه حداقل دستمزد و یا کمتر از آن افزایش می‌یابند. به عنوان نمونه، در سال ۹۵ حداقل دستمزد و دیگر سطوح دستمزدی جملگی ۱۴ درصد افزایش یافتند. در سال ۹۶ اما به حداقل دستمزد ۱۴/۵ درصد و به دیگر سطوح دستمزدی ۱۲ درصد اضافه شد. چنانکه از شواهد و قرائن پیداست در سال ۹۷ اختلاف نسبتاً چشمگیری میان افزایش حداقل دستمزد و افزایش دیگر سطوح دستمزدی در کار خواهد بود. در حالی که شورای عالی کار بر افزایش ۱۹/۸ درصدی حداقل دستمزد به توافق رسیده، مذاکره بر سر افزایش دیگر سطوح دستمزدی همچنان ادامه داد. نهادهای کارفرمایی افزایش ۸/۵ درصدی - متناسب با نرخ تورم - را پیشنهاد داده‌اند، دولت به افزایش ۱۲ درصدی نظر دارد و تشکل‌های کارگری از افزایش ۱۴ درصدی دفاع می‌کنند. به نظر می‌رسد در نهایت بر پیشنهاد دولت اجماع حاصل شود.

تا جایی که به قانون کار مربوط می‌شود، ماده ۴۱ آن تکلیف سازوکار تعیین حداقل مزد را بدون هیچ ابهامی روشن کرده است:

«شورای عالی کار هر ساله موظف است میزان حداقل مزد کارگران

را برای نقاط مختلف کشور و یا صنایع مختلف با توجه به معیارهای ذیل تعیین نماید: (۱) حداقل مزد کارگران با توجه به درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی جمهوری اسلامی اعلام می‌شود. (۲) حداقل مزد بدون آنکه مشخصات جسمی و روحی کارگران و ویژگی‌های کار محول شده را مورد توجه قرار دهد باید به اندازه‌ای باشد تا زندگی یک خانواده را که تعداد متوسط آن توسط مراجع رسمی اعلام می‌شود تامین نماید.»

چنانکه پیداست حداقل دستمزد به واسطه تناسب‌اش با نرخ تورم با حفظ «قدرت خرید» و به واسطه تناسب‌اش با سبد خانوار با تامین «حداقل معاش» پیوند دارد. به تعبیر روشن‌تر، حداقل دستمزد می‌بایست هم قدرت خرید نیروی کار را همساز با نرخ سالانه تورم حفظ نماید و هم شرایط حداقلی معاش خانوار را هماهنگ با قیمت کالاهای اساسی یا همان سبد معیشتی تامین کند. بنابراین تا جایی که پای قانون کار در میان است تعیین حداقل دستمزد فرمول مشخصی دارد که شرایط حادث و تاریخی، از وضعیت عرضه و تقاضای نیروی

**شورای عالی کار
و حداقل دستمزد:
نرخ تورم و سبد
معیشتی**

در ساحت نظری نیز اوضاع و احوال کم‌وبیش از همین قرار است: میان پارادایم‌های اقتصادی از حیث اینکه وجود چیزی یا چون حداقل دستمزد را اساساً ضروری ارزیابی می‌کنند یا آن را برای نظام اقتصادی در کل و برای فضای کسب‌وکار به طور مشخص بی‌ثمر یا حتی مغل می‌دانند، اختلافات آشتی‌ناپذیری وجود دارد. علاوه بر این، بر سر حداقل دستمزد بالا یا پایین هم دعوای نظری پر حاشیه‌ای در جریان است. این امر، دست‌کم تا حدی، ریشه در این حقیقت دارد که تعارض منافع طرف‌های یک رابطه اقتصادی در «لحظه دستمزد» به مستقیم‌ترین و بی‌واسطه‌ترین سطح خود می‌رسد.

قانون حداقل دستمزد قرار است این تعارض را به نفع طرف ضعیف‌تر این رابطه که نیروی کار باشد تعدیل کند. به این اعتبار، قانون حداقل دستمزد اساساً قسمی سیاستگذاری حمایتی است. اما این قانون مشخصاً بنابرست از چه کسانی حمایت کند؟ به بیان ساده‌تر، این قانون دقیقاً چه گروهی را هدف گرفته است؟ چنانکه می‌دانیم نیروی کار آموزش‌دیده و تحصیلکرده‌ای که ماهر و مجرب است و تقاضای فزاینده‌ای نیز برای کارش وجود دارد، دستمزد بالایی می‌گیرد یا دست‌کم اینکه دستش در چانه‌زنی برای مزد بالا یا افزایش دستمزد باز است. اما نیروی کار غیرماهر تازه‌کاری که تجربه چندانی در بازار کار ندارد چگونه؟ قیمت چنین نیرویی که منطقاً ناگزیر است فرو دست‌ترین و بی‌ارج‌ترین کارها را انجام دهد، به‌ویژه در شرایطی که جامعه گرفتار رکود مزمن یا بیکاری فزاینده یا در بدترین حالت، هر دوی اینها باشد، بسیار ارزان است، اغلب اوقات ارزان‌تر از حدی که قادر باشد به اتکال آن حداقل‌های معاش روزمره‌اش را تامین کند. قانون حداقل دستمزد در مقام یک سیاستگذاری حمایتی قرار است از همین کارگر تازه‌کار غیرماهر که در بازار کار موقعیت شکننده‌ای دارد، پشتیبانی و حمایت کند. مفروض بنیادین این قانون آن است که دستمزد هر کارگر، فارغ از اینکه چه کاری انجام می‌دهد و کارش چقدر ارزش تولید می‌کند یا بهره‌وری کارش چقدر است و نوع قراردادش چیست، حداقل می‌بایست به اندازه‌ای باشد که بتواند از طریق آن از پس تامین هزینه‌های زندگی برآید. به بیان دیگر، هر کس که کار می‌کند باید قادر باشد به واسطه مزدی که از قبل کار کردنش دریافت می‌کند از استانداردهای حداقلی یک زندگی آبرومندانه بهره‌مند باشد. حداقل دستمزد اما، علاوه بر این، به مثابه یک «پایه مزد» نیز عمل می‌کند. طبیعی است که هر چقدر این پایه بالاتر باشد دیگر مزدها نیز - یعنی مزدهای غیرحداقلی - بالاتر خواهند بود. به بیان روشن‌تر، نرخ حداقل دستمزد فقط حداقل بگیری‌ها را متأثر نمی‌کند بلکه بر کلیه سطوح دستمزدی نیروهای کار اثر می‌گذارد و افزایش



بازار کار ایران با
معضلی دست
به گریبان است
که می توان آن را
«دستمزدهای
فقیرانه» نامید.
این معضل مزمن
هم ریشه های
اقتصادی دارد
و هم خاستگاه
سیاسی-اجتماعی

V

جدول شماره (۱)

ما به التفاوت دستمزد و تورم در
سال های مختلف

کار و نرخ بیکاری تار کود یار رونق اقتصادی و قدرت چانه زنی جمعی، منطقاً نمی باید اثر مستقیمی بر آن بگذارد. کسب و کار گرفتار رکود باشد یا نباشد، نیروهای کار صاحب اتحادیه ها و سندیکاها کارگری باشند یا نباشند، عرضه نیروی کار بر تقاضای آن پیشی گرفته باشد یا نه، هیچ یک از این شرایط قانوناً نمی بایست معیارهای دوگانه تعیین حداقل دستمزد را ملغی کند یا به حال تعلیق درآورد. فرمول حداقل دستمزد صریح است: نرخ تورم و سید معیشتی را در هر صورت می باید لحاظ کرد. با این همه، می دانیم که تعیین حداقل دستمزد در عمل نه یک فرمول دو متغیره که فرمولی چندمتغیره است. بسته به برهه های گوناگون تاریخی، متغیرهایی چون مصالح سیاسی، شرایط کلی حاکم بر نظام اقتصادی یا قدرت چانه زنی طرف های ذی نفع در اینکه حداقل دستمزد چه سرنوشتی پیدا کند مستقیماً اثرگذار بوده اند. در ادامه بررسی خواهیم کرد که هر یک از معیارهای دوگانه تعیین حداقل دستمزد به راستی تا چه حد لحاظ شده اند.

اینکه نرخ حداقل دستمزد سالانه متناسب با نرخ تورم افزایش یابد یا نه، همواره تابع موقعیت کلی تر فضای کسب و کار و شرایط عام تر نظام اقتصادی در ایران بوده است. به عنوان نمونه، در سال های جنگ، غیر از سال ۶۴، نرخ افزایش حداقل دستمزد کمتر از نرخ رشد تورم بود تا جایی که در فاصله سال های ۶۰ تا ۶۳ حداقل دستمزد با وجود تورم بالا عملاً ثابت ماند و کوچکترین تغییری نکرد. اما در دوران پس از جنگ، در برهه دولت های سازندگی و اصلاحات، حداقل دستمزد عموماً، غیر از چند استثنای انگشت شمار، بالاتر از نرخ تورم بوده است. در اوایل دهه ۹۰ این روند به واسطه رکود تورمی اقتصاد ایران از یک طرف و تضعیف سیاسی قدرت چانه زنی تشکل های کارگری از طرف دیگر، برای سه سال دچار وقفه شد و نرخ تورم از درصد افزایش حداقل دستمزد پیشی گرفت. همین امر، قدرت خرید نیروهای کار را به شدت کاهش داد که به فقیرانه سازی دستمزدها انجامید (جدول یک).

به واسطه سیاست های ضد تورمی دولت اعتدال، از سال ۹۲ به بعد بار دیگر حداقل دستمزد از نرخ تورم پیشی گرفت. به این اعتبار، ظاهراً قدرت خرید کارگران در این برهه تا حدی تقویت شده است. این نتیجه گیری اما شتابزده است. برای تعیین حداقل دستمزد، چنانکه از نص صریح خود قانون کار نیز پیداست، علاوه بر نرخ تورم می باید به حداقل معاش هم نظر

داشت. با این حال، سال هاست که معیار تناسب حداقل دستمزد با سبد معیشتی خانوار نادیده گرفته می شود. اساساً در کل سال های پس از انقلاب میان حداقل دستمزد و سبد معیشتی فاصله فزاینده ای در کار بوده است و این یعنی حداقل بگیرها از تامین کمینه های یک معاش آبرومندانه همواره ناتوان بوده اند. به تعبیر صریح تر، سال هاست که نرخ حداقل مزد در ایران نمی تواند نیروی کار حداقل بگیر را از زندگی فقیرانه نجات دهد. در این حالت، کار فقرزدا نیست، حال آنکه کمترین انتظاری که از کار کردن و شغل داشتن می رود آن است که به فرد امکان دهد خود را از تله فقر بیرون بکشد. در اینجا لازم نیست خودمان را درگیر انواع و اقسام تعاریفی کنیم که از فقر وجود دارد. عجالتاً فقر را به معنای ساده و سراسر ناتوانی از تامین ابتدایی ترین و حداقلی ترین نیازهای مادی یک زندگی انسانی تعریف می کنیم. سبد معیشتی قرار است با مشخص کردن اساسی ترین کالاهایی که هر خانواری می باید از آنها برخوردار باشد مبنایی برای فقیر نبودن به دست دهد. هزینه پولی تامین این سبد همان «خط فقر» است. حداقل دستمزد باید به میزانی باشد که به اتکال آن بتوان کالاهای اساسی این سبد را تهیه کرد. برآوردهای مختلفی از محاسبه رقم این سبد در ایران وجود دارد که بیش از هر چیز به این برمی گردد که هر یک از طرف های ذی نفع اساساً چه کالاهایی را در شمار کالاهای اساسی این سبد لحاظ می کنند یا نمی کنند. روشن است که نهادهای کارفرمایی می کوشند این سبد را هر چه کوچکتر و هر چه ارزانتر تعریف کنند و در برابر گروه های کارگری جدوجهد می ورزند که این سبد را سنگین تر کنند و کالاهای بیشتری را در آن جا دهند. بنابراین تعریف «عینی» ای از سبد معیشتی خانوار وجود ندارد و تکلیف آن همواره از خلال سبزه ها و چانه زنی های ذی نفعان روشن می شود. به عنوان نمونه، در مذاکرات مربوط به تعیین حداقل دستمزد سال ۹۶ در نهایت بر هزینه ۲ میلیون و ۴۸۰ هزار تومانی سبد معیشتی خانوار توافق شد. با این همه، سبد معیشتی هیچگاه مبنایی برای تصمیم گیری شورای عالی کار برای تعیین حداقل دستمزد قرار نگرفته، کمابیش حداقل دستمزد سال ۹۶ با اختلافی چشمگیر از هزینه سبد معیشتی، ۹۳۰ هزار تومان تعیین شد. همین رویه را برای سال ۹۷ نیز شاهد بودیم. در حالی که کمیته مزد شورای عالی کار خط فقر یا همان سبد معیشتی سال ۹۷ را ۲ میلیون و ۶۷۰ هزار تومان اعلام کرد اما حداقل دستمزد سال ۹۷ در نهایت از یک میلیون و ۱۱۶ هزار تومان تجاوز نکرد. چنانکه پیداست در تعیین حداقل دستمزد سال هاست که تنها معیار نرخ تورم ملاک قرار می گیرد و تناسب حداقل دستمزد با استانداردهای اولیه زندگی یا همان خط فقر، پاک از نظر دور می ماند. با این اوصاف، بازار کار ایران تا جایی که به حداقل بگیرها مربوط می شود، با معضلی دست به گریبان است که می توان آن را «دستمزدهای فقیرانه» نامید. بروز این معضل مزمن هم ریشه های اقتصادی دارد و هم خاستگاه های سیاسی-اجتماعی. وجه اقتصادی آن به انباشت تاریخی عقب افتادگی حداقل دستمزد از نرخ تورم و هزینه سبد معیشتی مربوط می شود (و خود این را نیز باید در متن شرایط حاکم بر بازار کار، موقعیت کسب و کارهای کوچک و بزرگ، سطح بهره وری یا به تعبیر شاید دقیق تر، ارزش آفرینی نیروی کار و در یک کلام، نظام اقتصادی ایران بررسی کرد) و وجه سیاسی-اجتماعی آن به اتحاد استراتژیک دولت و نهادهای کارفرمایی در برابر تشکل های کارگری ربط پیدا می کند که در

سال درصد افزایش حداقل دستمزد (درصد) مابه التفاوت افزایش حداقل دستمزد با نرخ رشد تورم (درصد)

۱۳۸۴	۱۵	۴.۶
۱۳۸۵	۲۲.۴	۱۰.۵
۱۳۸۶	۲۳	۳.۶
۱۳۸۷	۲۰	۵.۴
۱۳۸۸	۲۰	۹.۲
۱۳۸۹	۱۵	۲.۶
۱۳۹۰	۹	- ۱۲.۵
۱۳۹۱	۱۸.۱	- ۱۲.۴
۱۳۹۲	۲۵	- ۹.۷
۱۳۹۳	۲۵	۹.۴
۱۳۹۴	۱۷	۶.۱
۱۳۹۵	۱۴	۵
۱۳۹۶	۱۴.۵	۶.۲
۱۳۹۷	۱۹.۸	-

نهایت طرف کارگری مذاکرات «شرکای اجتماعی»^۲ بر سر حداقل دستمزد را به گونه‌ای سیستماتیک از پیگیری جدی و موثر منافع نیروهای کار ناتوان ساخته است.

اقتصاد سیاسی حداقل دستمزد

چنانکه باید تا اینجا روشن شده باشد، قانون حداقل دستمزد ساز و کار مداخله‌گرانه‌ای است جهت تنظیم قیمت نیروی کار در بازارهای کار. اما به راستی آیا این سیاست حمایتی از حیث اقتصادی موجه است؟ اجماع فراگیری بر سر پاسخ چنین پرسشی وجود ندارد، با این همه تمایل اغلب نظریه‌های اقتصادی رایج که از پارادایم نئوکلاسیک تغذیه می‌کنند این است که به این پرسش پاسخ منفی دهند.^۳ در واقع آنچه در نهایت تکلیف چنین پرسشی را مشخص می‌کند آن است که بازار را نهاد خودبسنده خودانگیخته‌ای فرض بگیریم که به اتکای «دست نامربی» اش همیشه و تحت هر شرایطی بهترین تصمیم‌ها را می‌گیرد و یا آن را همچون نهادی بفهمیم که دست کم در مواردی، نباید به حال خود رها شود و در عوض می‌بایست لاقفل تا حدی آن را به اتکای دولت یا نهادهای عمومی یا تشکلهای مدنی، تنظیم کرد و سامان داد. طبعاً بازار گرایان، کمتر یا بیشتر، با تعیین حداقل دستمزد به مثابه رویه‌ای تنظیمی مخالفند و بر این نظرند که قیمت نیروی کار می‌بایست در بازار مشخص شود. در سوی دیگر اما، مداخله‌گرایان معتقدند اعتماد نامشروط به بازارها وجهی ندارد و لزوماً اینگونه نیست که بازارها همواره «درست» عمل کنند. مثلاً در بازاری چون بازار کار، اگر هیچ ضابطه لازم‌الاجرای در کار نباشد دست کارفرمایان در تحمیل شرایطشان به نیروی کار تماماً باز خواهد بود و این به سهولت می‌تواند به بهره‌کشی فزاینده از کارگران بینجامد. دو گانه متخاصم بازارگرایی و مداخله‌گرایی، از طیف‌بندی درونی خود این دو رویکرد که بگذریم، به طرح دعاوی معارضی در قبال حداقل دستمزد انجامیده و به مناقشات پایان‌ناپذیری دامن زده که تا همین امروز نیز ادامه داشته است (Herr, 2009). در ادامه، ابتدا دعاوی بازارگرایان مخالف قانون حداقل دستمزد یا مخالف حداقل دستمزد بالا را به بحث خواهیم گذاشت. سپس، اهم دعاوی مدافعان قانون حداقل دستمزد یا حداقل دستمزد بالا را ارزیابی خواهیم کرد.

اول: بازارگرایان مخالف

مخالفان حداقل دستمزد دلایل متنوعی برای مخالفت‌شان اقامه می‌کنند. دو دلیل عمده آنها از این قرار است:

الف. یک اصل ساده اقتصادی وجود دارد که می‌گوید زمانی که قیمت یک کالا افزایش پیدا کند تقاضای آن کاهش خواهد یافت. نیروی کار نیز یک کالا است و به همین دلیل ساده، اگر قیمت آن - همان دستمزد - بالا برود تقاضا برای آن کم می‌شود و این پیامدی جز افزایش بیکاری نخواهد داشت. مطالعات تجربی اخیر اما این دعوی را تا حد زیادی رد می‌کنند. این مطالعات نشان داده‌اند در صورتی که حداقل دستمزد و دیگر سطوح دستمزدی به گونه‌ای متعادل افزایش یابند عملاً اثر چشمگیری بر کاهش اشتغال نخواهد داشت (Schmitt, 2013).

2013). مخالفان حداقل دستمزد بالا فرض می‌گیرند که اولین واکنش کارفرمایان در قبال افزایش دستمزدها آن است که شماری از نیروی کار خود را اخراج کنند یا از استخدام نیروی کار جدید اجتناب ورزند. در عمل اما تنوعی از واکنش‌ها وجود دارد: از کاهش دیگر هزینه‌ها و صرفه‌جویی در مخارج تا بازآرایی فرایند تولید جهت افزایش بهره‌وری، از کاهش ساعات کار (یا لغو اضافه کار) تا افزایش نسبی قیمت کالاها یا خدمات.^۴ مخالفان حداقل دستمزد بالا بر این باورند که ارزان بودن نیروی کار سبب می‌شود که کارگران کم‌مهارت جذب بازار شوند، نرخ اشتغال بالا برود و از این راه، رونق اقتصادی حاصل شود. در اینجا نیز شواهد تجربی موید درستی این دعوی نیست (Prasch, 1996). پایین بودن دستمزدها بیش از هر چیز به شکاف درآمدی دامن می‌زند، غیر از اینکه ارزان‌سازی نیروی کار، خود، دست کم تا حدی، مشروط به نرخ بالای بیکاری است، یعنی به مازاد عرضه نیروی کار به تقاضای آن: در شرایطی که «ارتش ذخیره» ای وجود دارد که برای یافتن کار دست و پا می‌زند کارفرما می‌تواند شرایطش از جمله «کار ارزان» را جویندگان کار تحمیل کند.

ب. افزایش دستمزد نیروی کار یک بنگاه اقتصادی هزینه تولید را افزایش می‌دهد و این، (الف) به قیمت کالاها یا خدماتی که بنگاه تولید می‌کند سرایت خواهد کرد، به این دلیل ساده که بنگاه می‌کوشد افزایش هزینه تولید را از راه بالا بردن قیمت محصولاتش جبران کند. (ب) افزایش قیمت کالاها و خدمات بیش از همه به زیان خود حداقل‌گیرها خواهد بود؛ چراکه بالا رفتن قیمت‌ها در نهایت افزایش دستمزد آنها را خنثی می‌کند. در یک کلام، افزایش دستمزدها (از جمله حداقل دستمزد) به تورم دامن می‌زند. برای ارزیابی صحت و سقم این ادعا باید سهم دستمزد در هزینه‌های تولید را بررسی کنیم. طبق اطلاعات مرکز آمار ایران در سال‌های ۱۳۷۳، ۱۳۸۶ و ۱۳۹۲ سهم هزینه نیروی انسانی (به تعبیر مرکز آمار: «جبران خدمات مزد و حقوق‌گیران») از کل هزینه‌های تولید در «کارگاه‌های صنعتی ۶۰ نفر کارکن و بیشتر» به ترتیب ۱۴/۶، ۸/۸ و ۴/۶ درصد بوده است (به نقل از ریاضی، ۱۳۹۶: ۹۹). چنانکه پیداست در ۲۰ سال اخیر از سهم دستمزدها در هزینه تولید صنایع گوناگون پیوسته کاسته شده است. این روند نزولی دست کم دو دلیل عمده دارد. دلیل اول به افزایش سهم سرمایه (مشخصاً «سرمایه ثابت» ماشین‌آلات و تکنولوژی) در کارگاه‌های صنعتی مربوط می‌شود و دلیل دوم به رشد کمتر سطح دستمزدها در قیاس با دیگر هزینه‌های تولید. البته باید توجه داشت که آمارهای مذکور گویای میانگین یا متوسط سهم دستمزدها در هزینه‌های تولید کارگاه‌های صنعتی است. این نسبت در هر کارگاه صنعتی از حیث اینکه سرمایه‌بر باشد یا کاربر تفاوت می‌کند. دامنه نوسان سهم نیروی انسانی در هزینه‌های تولید در سال ۹۲ بین ۰/۶ تا ۲۸/۹ درصد بوده است. طبعاً هر چه یک کارگاه صنعتی کاربر تر باشد سهم افزایش دستمزدها در هزینه‌های تولید آن بیشتر است. در سال ۹۲ صنایع «تولید پوشاک» (با ۲۸/۹ درصد)، «باز یافت» (با ۲۸/۶ درصد)، «تولید سایر وسایل حمل و نقل آغیر موتوری» (با ۲۴/۱ درصد) و «تولید مبلمان» (با ۱۹/۶ درصد) کاربرترین و صنایع «پتروشیمی» (با ۰/۶ درصد)، «تولید مواد و محصولات شیمیایی» (با ۴/۱ درصد)، «تولید رادیو و تلویزیون» (با ۴/۸ درصد) و «تولید مواد غذایی و آشامیدنی» (با ۶/۶ درصد)

۱. ژوزف استیگلیتز همین واقعیت را به زبان دیگری بیان می‌کند: «علاوه بر افرادی که حداقل دستمزد را دریافت می‌کنند، ساختار مزد دیگر کارگران گروه‌های پایین درآمدی نیز بر مبنای حداقل دستمزد تعیین می‌شود. شواهد اقتصادی در تغییرات حداقل دستمزد نشان می‌دهد درآمد کارگرانی که کمی بیشتر از حداقل دستمزد دریافت می‌کنند، به ویژه مزد کارگرانی را که در ۱۰ درصد پایین مزدگیران قرار دارند، تحت تأثیر قرار می‌دهد.» (استیگلیتز، ۱۳۹۵: ۶۳)

۲. در ادبیاتی که سال‌های اخیر پیرامون سه‌جانبه‌گرایی شورای عالی کار شکل گرفته است، از گروه‌های ذی‌نفع درگیر در مذاکرات تعیین حداقل دستمزد به «شرکای اجتماعی» تعبیر می‌شود. تو گویی دولت، نهادهای کارفرمایی و تشکلهای کارگری به قیاس شرکای یک بنگاه اقتصادی در نهایت مشترک‌المنافع‌اند و سود و زیان یکی، سود و زیان همه است. این تعبیر اما بیش از هر چیز قسمی تلطیف خشونت عینی واقعیت به مدد ظاهر سازی زبانی است.

۳. در اکثر قریب به اتفاق کتاب‌های درسی رشته اقتصاد که از منظر پارادایم اقتصادی نئوکلاسیک نوشته شده‌اند با قانون حداقل دستمزد به مثابه سازوکاری که به چسبندگی (انعطاف‌ناپذیری) دستمزدها منجر می‌شود و از این راه به بیکاری دامن می‌زند، مخالفت شده است. فرض پایه‌ای اقتصاد نئوکلاسیک آن است که دستمزدها می‌باید متناسب با عرضه و تقاضای بازارهای کار انعطاف‌پذیر باشند. از این رو، هر آنچه در برابر کاهش دستمزدها مانع‌تراشی کند درخور نگرش است؛ از قانون حداقل دستمزد گرفته تا اتحادیه‌های کارگری. محض نمونه نگاه کنید به (منکیو، ۱۳۹۱).



۸

دستمزد به مثابه اخلاقی

حداقل دستمزد با قسمی «اقتصاد اخلاقی» پیوند دارد، به این معنا که اشتغال را به کرامت انسانی و عدالت اجتماعی گره می‌زند: هر فردی که کار می‌کند می‌باید از حداقل‌های معاش بهره‌مند باشد. قانون حداقل دستمزد سیاستی است علیه مزدهای فقیرانه.

دوم:
مداخله‌گرایی
موافق

سرمایه‌برترین کارگاه‌های صنعتی بوده‌اند (به نقل از همان). با این اوصاف، اثر تورمی افزایش سهم دستمزدها در هزینه تولید در صنایع مختلف یکسان نیست. با این همه، اگر متوسط سهم دستمزدها در کل صنایع را لحاظ کنیم (۴/۶ درصد) اثر تورمی آن عملاً بسیار ناچیز است. مطالعات تجربی اخیر نیز بلااثر بودن نسبی افزایش حداقل دستمزد بر تورم را نشان داده‌اند (ن.ک به کردبچه و دیگران، ۱۳۹۵).

موافقان حداقل دستمزد در میان اقتصاددانان و نظریه‌های اقتصادی در اقلیت‌اند. با این همه دلایل موافقت آنها همچنان دلایل موجهی باقی مانده است. در ادامه به اختصار به اهم این دلایل اشاره خواهیم کرد:

الف. حداقل دستمزد با قسمی «اقتصاد اخلاقی» پیوند دارد، به این معنا که اشتغال را به کرامت انسانی و عدالت اجتماعی گره می‌زند: هر فردی که کار می‌کند می‌باید از حداقل‌های معاش بهره‌مند باشد. قانون حداقل دستمزد سیاستی است علیه مزدهای فقیرانه.

ب. افزایش حداقل دستمزد و متناسب با آن، افزایش دیگر سطوح دستمزدی، نگاه اقتصادی را وایمی‌دارد تا بهره‌وری کل مجموعه را افزایش دهد. این امر می‌تواند از راه کاهش هزینه‌های جانبی، دگرگون‌سازی مبدعانه فرایند تولید، ابتکارات سازمانی، بهره‌گیری از تکنولوژی‌های روزآمد، آموزش نیروی کار و یا ترکیبی از همه یا برخی از این رویه‌ها حاصل شود.

ج. حداقل دستمزد بالا از راه افزایش قدرت خرید مزدگیران به تحریک تقاضای موثر برای کالاها و خدمات منجر می‌شود و این به کسب و کارها رونق می‌دهد و به نوبه خود به رشد اقتصادی می‌انجامد. در مقابل، فقیرانه‌سازی دستمزدها و تهی‌دستی بخش بزرگی از جمعیت با کساد کسب و کار و رکود اقتصادی نسبت مستقیمی دارد.^۵

جمع‌بندی

به نظر می‌رسد روند مذاکرات سالانه «شرکای اجتماعی» بر سر تعیین حداقل دستمزد همواره با چالش جدی روبه‌رو است. تشکلهای کارگری از دستمزدهای فقیرانه‌ای که کفاف تامین حداقل‌های



۴. از کنار یک احتمال نباید به سادگی گذشت و آن، گرایش برخی بنگاه‌ها به بازار کار غیررسمی در صورت افزایش حداقل دستمزد است. به سهولت می‌توان حدس زد بسیاری از بنگاه‌های اقتصادی برای اینکه بتوانند از نیروی کار ارزان بهره بگیرند به سراغ کارگرانی خواهند رفت که به دلیل بیکاری مزمن و فقر معیشتی حاضرند کمتر از دستمزد قانونی دریافت کنند اما در نهایت شغلی داشته باشند. به تعبیری، شرایط سختگیرانه حاکم بر مزدهای قانونی تقای بنگاه‌ها برای

۱۱

دورزدن قانون را تشدید می‌کند و به بازار کار غیررسمی دامن می‌زند. این واقعیت طبعاً در شرایطی که نرخ بیکاری بالاست و عرضه نیروی کار به تقاضای آن می‌چربد و «ارتش ذخیره نیروی کار» انتظار می‌کشد که «در هر صورت» شغلی به دست آورد. حتی شغلی غیراستاندارد، بی‌ثبات و کم‌درآمد- تشدید می‌شود. ۵. چنانکه می‌دانیم رکود اقتصادی سال‌های اخیر ایران بیش از هر چیز نتیجه «بحران تقاضا» است که ریشه در کاهش قدرت خرید خانوار دارد. برای همین است که دولت برای خروج از رکود به سیاست تحریک تقاضا- از طریق اعطای وام و کارت‌های اعتباری برای خرید محصولات داخلی- روی آورده است. افزایش متناسب دستمزدها نیز، از منظر اقتصاد کلان که بنگریم، می‌تواند به افزایش تقاضای کل و رونق کسب‌وکار منجر شود.

تنها سیاستی که دولت برای تسهیل شرایط کسب‌وکار و رونق فعالیت‌های اقتصادی در پیش گرفته تضعیف نیروهای کار است، از دامن زدن به رویه‌های موقتی‌سازی و بی‌ثبات‌سازی گرفته تا سازوکارهای ارزان‌سازی و تشکل‌زدایی. تداوم چنین سیاستی به جامعه‌ای گرفتار نابرابری و شکاف‌های فزاینده طبقاتی خواهد انجامید که دیر یا زود به بحران‌های اجتماعی بدل خواهد شد.

سوم. تا جایی که به گروه‌های پایین درآمدی- از جمله حداقل‌بگیرها- مربوط می‌شود، افزایش دستمزد آنها به حدی نیست که منجر به پس‌انداز و نهایتاً سرمایه‌گذاری شود. دستمزدهای افزایش یافته این گروه‌ها اغلب صرف خرید کالاها و خدمات داخلی می‌شود (Prasch, ۱۹۹۶). در سالی که شعار رسمی‌اش «حمایت از کالای ایرانی» است احتمالاً بهترین سیاستی که می‌توان در پیش گرفت تحریک تقاضای موثر شهروندان از راه تقویت قدرت خرید آنهاست که دست‌کم یکی از روش‌های افزایش همه سطوح مزدی است. همچنین می‌توان از راهکارهایی نظیر اختصاص کارت‌های اعتباری خرید کالای ایرانی برای حداقل مزدبگیران (علاوه بر حقوق دریافتی) نیز سود جست.

معیشتی‌شان را نمی‌دهد گلایه دارند و نهادهای کارفرمایی از رکود کسب‌وکار و مصائب بنگاهداری می‌نالند و مدعی‌اند که پرداخت دستمزدهای بالا از توان‌شان خارج است. دولت نیز عموماً به نقش میانجی‌گرانه خود رضایت می‌دهد و نقش فعالانه‌تری نمی‌تواند ایفا کند. به زعم برخی متخصصان، دولت استراتژی روشنی برای رشد اقتصادی (رونق کسب‌وکار) نداشته و برنامه مدونی برای عدالت اجتماعی (توزیع متوازن درآمدها) اتخاذ نکرده است. بی‌تردید همنشینی رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی حتی در آرمانی‌ترین شرایط هم به سادگی میسر نیست، چه رسد به وضعیت رکودزده آنومیک نظام سیاسی- اقتصادی ایران. با این همه و تا جایی که به مساله تعیین حداقل دستمزدها مربوط می‌شود، ذکر چند نکته ضروری است:

اول. ساختار تعیین حداقل دستمزد می‌باید موضوع گفت‌وگوی انتقادی قرار گیرد. به نظر می‌رسد الگوی حداقل دستمزد ملی که نسبت به دو عامل تعیین‌کننده منطقه جغرافیایی و نوع صنعت (سرمایه‌بر یا کاربر بودن) بی‌تفاوت است دیگر آنقدرها جوابگو نیست. می‌توان به الگوهای کارآمدتری اندیشید. دوم. راه حمایت از تولید ملی و رونق بخشی به کسب‌وکار از «سرکوب مزدها» نمی‌گذرد. سال‌هاست که اولین و بعضاً

مبانی اجتماعی طرح

اریک اولین رایت

ترجمه: بهنام ذوقی

درآمد پایه همگانی طرحی است که امروزه در سراسر جهان مورد بحث و بررسی جدی قرار گرفته است. دولت سوئیس در سال ۲۰۱۶ رفاندومی برای راه اندازی یک پروژه ملی درآمد پایه برگزار کرد (که منجر به رد این طرح شد). کشور فنلاند هم اکنون در حال آزمایش این طرح بر روی اقشاری خاص است. دولت هند نیز در حال بررسی امکان جایگزینی خدمات دولت رفاه با درآمد پایه است و حزب کارگر انگلستان به رهبری کوربین اعلام کرده در حال بررسی سیاست های رادیکال مرتبط با درآمد پایه همگانی است. درآمد پایه، یک کمک هزینه بدون قید و شرط است که هر ماه از بودجه دولت به حساب تمامی شهروندان ریخته می شود. این کمک هزینه به منظور پوشش هزینه های حداقلی اجتماعی و فرهنگی شهروندان است.

را نداشته ایم. اما ممکن است اینطور باشد که اگر بخواهیم جهان اجتماعی که در حال حاضر در آن زندگی می کنیم را ترک کنیم، ابزاری بهتر از اصول مربوط به جهت یابی نداریم و نمی توانیم مقصدهایی از پیش معلوم را برگزینیم. تفکر به این شیوه در مورد سوسیالیسم، دو گانه ساده انگارانه سوسیالیسم در تقابل با سرمایه داری را رد می کند. تلویحا می توان گفت که (اگر از یک اصطلاح دست راستی قدیمی بهره گیریم) جوامع به این لحاظ که چقدر «سوسیالیستی هستند» با هم تفاوت دارند و اینکه با توجه به ارزش ها و آرمان های رهایی بخش سوسیالیستی، بهتر است در یک جامعه سرمایه داری با عناصر قدرتمند سوسیالیستی باشیم تا در یک جامعه سرمایه داری بدون این عناصر. پرسش هایی که بی پاسخ باقی می ماند اینها هستند که این اصول چقدر می توانند اصلاح شوند، محدوده امکاناتی که توسط سرمایه داری به ما تحمیل می شوند چقدر تنگ هستند و اینکه آیا گسست از نهادهای سرمایه داری برای پیشرفت بیشتر ضروری خواهد بود یا خیر. من نمی دانم که آیا توالی بلندمدت حرکت های سوسیالیستی در فضاهای نهادی مجاز در سرمایه داری در مجموع می توانند به تحول اساسی خود سرمایه داری منجر شوند یا آیا در نهایت چنین فرایندی به محدودیت هایی منجر خواهد شد که عبور از آنها غیر ممکن باشد. من نمی دانم چطور می توان به چنین پرسش هایی پاسخ داد و شک دارم که حتی پاسخ به آنها ممکن باشد. اما در غیاب یک پاسخ قانع کننده، بهترین کاری که می توانیم کنیم این است اصولی که بدون یک مقصد مشخص به مسیری از تغییرات متری منتهی می شوند را ترسیم کنیم. اگر بپذیرید که این روش، راهی مناسب برای تفکر در مورد ایده چالش سوسیالیستی علیه سرمایه داری است، پرسش ما اینطور صورت بندی می شود اصولی که به ما می گویند داریم در مسیر درست حرکت می کنیم کدام اند و درآمد پایه چگونه می تواند در این جنبش سهیم باشد.

بیشتر بحث ها پیرامون درآمد پایه، حول دو مجموعه از مسائل می گردند. اول، پیامدهای هنجاری درآمد پایه برای مفاهیم مربوط به عدالت و دوم، مشکلات عملی بر راه پایداری درآمد پایه با توجه به گستره ای از ملاحظات اقتصادی، شامل مواردی از قبیل تأثیرات آن بر نرخ های مالیات، انگیزه ها، بازارهای کار و غیره. روشن است که اینها مسائلی مهم هستند ولی من می خواهم پرسشی متفاوت را ارزیابی کنم؛ یک درآمد پایه ضمانت شده، به چه شیوه هایی می تواند بخشی از یک چالش گسترده سوسیالیستی علیه سرمایه داری باشد؟ این سوال ممکن است به نظر برخی، پرسشی نامربوط و حتی احمقانه به نظر برسد، زیرا خود ایده سوسیالیسم در سال های اخیر جاذبه فکری و سیاسی خود را از دست داده است. این ایده که آلترناتیو سیستماتیک قابل اجرایی برای سرمایه داری وجود دارد، چه به لحاظ یک طرح قابل اجرا برای نهادهای اقتصادی آلترناتیو و چه به لحاظ یک هدف سیاسی قابل دسترس برای بسیاری از کسانی که هنوز همان انتقادات سنتی سوسیالیستی را از سرمایه داری دارند، غیر محتمل به نظر می رسد. من حس می کنم که حتی در فقدان یک مدل روشن و با طراحی دقیق از نهادهای سوسیالیستی باز هم صحبت در مورد چالشی سوسیالیستی علیه سرمایه داری کاری با اهمیت است. کاری که از دست ما برمی آید، طراحی مجموعه ای از اصول سوسیالیستی ضد سرمایه داری و استفاده از آنها برای هدایت جنبش ها به سوی مسیری سوسیالیستی و متفاوت از مسیر سرمایه داری است، حتی اگر درک روشنی از مقصودمان نداشته باشیم. این امر مثل رفتن به مسافرت با قطب نمایی است که جهت حرکت را به ما می گوید ولی نقشه راهی نداریم که تمام مسیر را از نقطه عزیمت تا مقصد نهایی به ما بنمایاند. البته این کار خطراتی هم دارد. ممکن است با پر نگاه هایی مواجه شویم که نمی توانیم از آنها عبور کنیم، ممکن است با موانعی مواجه شویم که مجبورمان کنند در جهتی حرکت کنیم که برنامه اش

درآمد پایه‌های

سه اصل از چالش
سوسیالیستی علیه
سرمایه‌داری

اصول زیادی هستند که این
قطب‌نمای سوسیالیستی را تبیین
می‌کنند. من در اینجا بر سه مورد از
آنها تمرکز خواهیم کرد:

۱. تقویت قدرت کار در مقابل
سرمایه: این امر یکی از تم‌های اصلی

تفکر سوسیالیستی است. سوسیالیسم یک شیوه تولید است که
طبقه کارگر در آن طبقه غالب است و سرمایه‌داری نظامی است
که در آن طبقه سرمایه‌دار طبقه غالب است. بنابراین در جامعه
سرمایه‌داری، تغییرات اجتماعی که قدرت کارگر را تقویت
می‌کنند را می‌توان به عنوان حرکت در جهت سوسیالیسم
تعبیر کرد، حتی اگر این امر بلافاصله غلبه این چنینی سرمایه
را تهدید نکند.

۲. کالادایی از نیروی کار: این امر هم یک تم آشنا در
بحث‌های مربوط به سوسیالیسم است. یکی از نشانه‌های
خاص سرمایه‌داری این است که مردمی بر وسایل تولید
مالکیت ندارند، باید نیروی کار خود را در یک بازار کار به
کارفرما بفروشند تا مایحتاج زندگی خود را کسب کنند. به این
امر کالایی‌سازی کار (یا دقیق‌تر می‌توان گفت کالایی‌سازی
نیروی کار) می‌گویند زیرا به شیوه‌ای با ظرفیت کار مردم
رفتار می‌شود که گویی یک کالا است تا جایی که کارگران
بتوانند از طریق فرایندهای تدارکات اجتماعی، نیازشان را
خارج از بازار برآورده سازند، نیروی کار آنها کالادایی می‌شود.
بنابراین، کالایی‌سازی یک متغیر است و می‌توان در مورد
میزان کالایی‌سازی و کالادایی از نیروی کار صحبت کرد. اگر
سوسیالیسم را اقتصادی در نظر بگیریم که مستقیماً رو به سوی
ارضای نیازها داشته باشد و نه به سوی بیشینه ساختن سود،
چنین کالادایی از نیروی کار را می‌توان به عنوان حرکتی به
سوی سوسیالیسم دانست.

۳. تقویت قدرت جامعه مدنی برای ایجاد اولویت‌هایی در جهت
استفاده از مازاد اجتماعی و سازمان‌دهی به فعالیت اقتصادی:
این نکته سوم نکته‌ای نامانوس‌تر و احتمالاً بحث‌برانگیزتر
است. این امر تقابلی را بین آنچه من دولت‌سالاری می‌نامم و
سوسیالیسم تشکیل می‌دهد. هر دوی آنها فرم‌هایی از سازمان
اقتصاد غیرسرمایه‌دارانه هستند. در دولت‌سالاری، قدرت
دولتی نقشی اساسی در تخصیص مازاد اجتماعی به اولویت‌های
آلترناتیو هدایت فرایند تولید ایفا می‌کند. روشن‌ترین مثال‌ها
از چنین حکومتی، نظام‌های بوروکراتیک به شدت متمرکزگرا
با اقتصاد دستوری در مکان‌هایی مثل اتحاد شوروی بود. در
مقابل، در سوسیالیسم، آنچه که ممکن است با تساهل «قدرت
اجتماعی» نامیده شود این نقش را بازی می‌کند. این امر ایده‌ای
به شدت ناواضح‌تر از دولت‌سالاری است و در واقع بیشتر مردم
از اصطلاح «سوسیالیسم» استفاده می‌کنند تا آنچه را توصیف

کنند که من در اینجا سوسیالیسم می‌خوانم. ایده سوسیالیسم
که از قدرت اجتماعی ریشه می‌گیرد، دو مفهوم مهم را در بر
می‌گیرد. اول، این ایده که قدرت اجتماعی به شیوه‌های
استفاده از مازاد اجتماعی شکل می‌دهد به این معناست که
اولویت‌های سرمایه‌گذاری در سطح کلان از طریق یک فرایند
قدرتمند عمومی یعنی گفت‌وگوی مشارکتی دموکراتیک
انجام می‌شود و نه از طریق اعمال قدرت اقتصاد خصوصی
در بازار یا عمل به کارگیری فرمان‌های آمرانه بوروکراتیک از
طریق دولت. دوم، در سطحی خردتر، روابط جمعی در جامعه
مدنی به طور مستقیم با فعالیت اقتصادی برای ارضای نیازها
مرتبط است. چنین تولیدی که معطوف به نیازها است، از
طریق بازارها یا بوروکراسی‌های دولتی سازمان نمی‌یابد بلکه
از طریق خودسازماندهی فعالان جمعی در جامعه سازمان
می‌یابد. این امر با آنچه که در برخی مباحثات با عنوان «اقتصاد
اجتماعی» از آن نام برده می‌شود، مطابقت دارد. این اقتصاد
اجتماعی مواردی از قبیل مراقبت از سالمندان، کودکان و
خدمات بهداشت خانگی، خدمات تفریحی و مجموعه وسیعی
از فعالیت‌های هنری و فرهنگی را در بر می‌گیرد. باید تأکید
شود که فراهم‌سازی این خدمات در اقتصاد اجتماعی، عمومی
است، نه خصوصی. در اینجا مساله جابه‌جایی خدمات مراقبت
از سالمندان و کودکان از بازار یا تدارک دولتی به فراهم‌سازی
این موارد توسط خانواده نیست، بلکه اقتصاد اجتماعی حول
محور تدارک عمومی چنین خدماتی توسط اجتماع ساخته
شده و نه دولت یا بازار. بنابراین، سوسیالیسم، گفت‌وگوی
دموکراتیک بر سر اختصاص سرمایه‌های عظیم را با سازماندهی
جمعی داوطلبانه که به شکلی خودآنگیخته سازمان یافته است
با فعالیت اقتصادی پیوند می‌دهد. همانند دو اصل دیگر، قدرت
نیروی اجتماعی بر اقتصاد نیز یک متغیر است و بنابراین
هنگامی که چنین قدرتی افزایش می‌یابد، ما می‌توانیم از
حرکت در یک مسیر سوسیالیستی صحبت کنیم.



اگر ما این سه اصل (تقویت قدرت کار
نسبت به سرمایه، کالادایی از
نیروی کار و تقویت نیروی اجتماعی
بر فعالیت اقتصادی) را به عنوان
معیاری برای حرکت از سرمایه‌داری
به سوی سوسیالیسم بپذیریم،

پرسش بعدی این است که طرح‌های پیشنهادی مختلف برای
اصلاحات نهادی درون سرمایه‌داری چگونه ممکن است که بر
یک یا چند اصل از این اصول تأثیری داشته باشد. به عنوان
مثال، آن‌طور که ویلیام گریدر^۱ استدلال می‌کند، اصلاحات
مربوط به صندوق‌های بازنشستگی که به اتحادیه‌ها این
پتانسیل را داد تا بر قدرت جمعی کنترل داشته باشند، می‌تواند
به عنوان تأثیرگذاری بر معیار سوم ملاحظه شود. در مورد درآمد

درآمد پایه
و سوسیالیسم

اقتصاد اجتماعی

تولیدی که معطوف به نیازها است،
از طریق بازارها یا بوروکراسی‌های
دولتی سازمان نمی‌یابد بلکه از
طریق خودسازماندهی فعالان
جمعی در جامعه سازمان می‌یابد.
این امر با آنچه که در برخی
مباحثات با عنوان «اقتصاد
اجتماعی» از آن نام برده می‌شود،
مطابقت دارد.



پایه چه می توان گفت؟ من استدلال خواهم کرد درآمد پایه را می توان به عنوان یک اصلاح سوسیالیستی در راستای هر سه این معیارها بررسی کرد. البته سهم درآمد پایه در یک پروژه سوسیالیستی تا حدود زیادی به سطح درآمد پایه بستگی دارد. برای مقاصد فعلی، دو فرض را مطرح خواهم ساخت. اول، اینکه یک درآمد پایه بدون قید و شرط در سطحی است که شخص را قادر خواهد ساخت تا زندگی شرافتمندانه ای داشته باشد و هیچ سطحی از تکلف در آن وجود نخواهد داشت. به این معنا که سطح این کمک هزینه به اندازه ای بالا باشد که خروج از بازار کار سرمایه داری یک گزینه معنادار خواهد بود. دوم، من فرض خواهم کرد یک کمک هزینه در این سطح، چه برای کارگران و چه برای سرمایه گذاران باعث ایجاد مشکلات مربوط به انگیزه نخواهد شد. چنین مشکلاتی باعث ناپایداری این کمک هزینه در طول زمان خواهد شد. پس بنابراین فرضیات، درآمد پایه می تواند در هر یک از این اصول پروژه سوسیالیستی سهیم باشد.

۱. درآمد پایه و توازن قدرت طبقاتی: یک درآمد پایه سخاوتمندانه به سه دلیل در بلندمدت دارای پتانسیل مشارکت در تقویت قدرت کار در برابر سرمایه است. اول، زمانی که بازارهای کار در اقتصاد سرمایه داری کسادتر می شوند، موقعیت چانه زنی هر کارگر افزایش خواهد یافت. دوم، به طور کلی می توان گفت زمانی که بازارها کساد است، کارگران به طور جمعی به لحاظ چانه زنی در موقعیت بهتری قرار دارند و سوم، درآمد پایه نوعی سرمایه بدون قید و شرط و پایدار برای اعتصاب است که می تواند در تقویت جنبش کارگری سهیم باشد. بنابراین، حتی اگر درآمد پایه با قوانین مطلوب تر حاکم بر فرایند سازماندهی اتحادیه ها همراه نباشد، می تواند به این شکل ظرفیت کارگران را برای مبارزه برای اتحادیه افزایش دهد. هواداران اتحادیه ها در برخی مکان ها و در زمان های مختلف به دلایل متعددی علیه درآمد پایه سخن گفته اند. گاهی اوقات، اعضای اتحادیه های کارگری در همان زمینه هایی به درآمد پایه اعتراض می کنند که نسبت به رفاه اجتماعی خصومت می ورزند، این کار وسیله ای است که مردم سختکوش را مجبور می کند تا از مردم تنبل حمایت کنند. اما استدلال دیگری نیز وجود دارد که ارتباط مستقیم تری به قدرت اتحادیه دارد؛ این ترس وجود دارد که با وجود یک درآمد پایه، کارگران دیگر به اتحادیه نیازی نداشته باشند. اگر تنها عملکرد اتحادیه ها، تضمین حداقلی از استانداردهای زندگی باشد، این ملاحظه یک دغدغه واقع گرایی خواهد بود. اما تا زمانی که اتحادیه ها با سازماندهی فرایند کار، شرایط کار، رفتار عادلانه در مشاغل و غیره نیز درگیر هستند، درآمد پایه به هیچ وجه عملکرد اتحادیه ها را تهدید نخواهد کرد. در هر صورت، ظرفیت بیشتر برای مبارزه که توسط درآمد پایه فراهم می شود، به نظر می رسد تاثیری بزرگتر از هر گونه کاهش حاشیه ای در عملکردهای مربوط به سازماندهی جمعی باشد.

۲. کالایایی از کار: مشخص ترین تاثیر درآمد پایه، کالایایی از بخشی از کار است. این امر، جنبه ای از درآمد پایه است که بیشترین توجه را به خود جلب کرده است. این امر در بانگ «آزادی حقیقی برای همه» فیلیپ فن پاریس^۲ تجسم یافته است. اگر یک درآمد پایه پایدار سطح قابل قبولی از مخارج فرهنگی را مهیا کند، به این معنا خواهد بود که به نیازهای اساسی مردم رسیدگی شده است بدون اینکه اجباری به وارد



در آمریکا
هم دوره های
جدیدی از
سیاست های
برابری طلبانه
ترقی خواه خواهد
آمد و زمانی که
چنین دوره هایی
برسند، درآمد
پایه باید در بالای
لیست کاری باشد

شدن به بازار کار داشته باشند.

۳. افزایش پتانسیل اقتصاد اجتماعی: در نگاه اول به نظر نمی رسد که درآمد پایه ارتباط زیادی با اصول سوسیالیستی بهبود قدرت اجتماعی بر فعالیت اقتصادی داشته باشد؛ چراکه درآمد پایه واریز وجهی به فرد است و هیچ محدودیتی بر نوع استفاده از این کمک هزینه وجود ندارد. در چنین چارچوبی، درآمد پایه یک اصلاح کاملاً فردی به نظر می رسد.

من فکر می کنم که چنین درکی از پیامدهای درآمد پایه بسیار سطحی است. ما پیش از این یک راه که ممکن است درآمد پایه نتایج جمعی داشته باشد و توازن قدرت بین کار و سرمایه را بهبود بخشد، مشاهده کرده ایم. علاوه بر این، من استدلال می کنم درآمد پایه پتانسیل ایجاد شرايطی برای یک اقتصاد اجتماعی عمیق و گسترده را دارد. این اقتصاد اجتماعی، شیوه ای آلترناتیو برای سازماندهی فعالیت اقتصادی است که هم از تدارک بازار سرمایه داری و هم از تدارک دولتی متمایز است. ویژگی خاص اقتصاد اجتماعی این است که تولید مستقیماً توسط اجتماعات مردمی سازمان داده می شود تا به نیازهای آنان پاسخگو باشد و در معرض اصول پیشینه سازی سود یا منطق تکنوکرات های دولتی نیست. بخش زیادی از چنین فعالیت هایی شامل تدارک انواع مختلفی از خدمات است که بسیاری از آنها کاربر هستند. یکی از مشکلات عمده پیش روی فعالان جمعی در اقتصاد اجتماعی، ایجاد معیارهای



مسئله این است

میزان مطلق حداقل مزد به تنهایی ملاک مناسبی برای مقایسه نیست. در واقع، آنچه که اهمیت دارد، میزان قدرت خرید حداقل مزد ماهانه در کشورهاست

اصلاحات را تقویت کند که در نهایت باعث وسعت بخشیدن به فضا برای جنبش در جهت سوسیالیسم شود.

نتیجه گیری

تمام اینها ممکن است همانند خیال پردازی باشد. سوسیالیسم به هر معنایی از کلمه از برنامه سیاسی آمریکای امروز بسیار دور به نظر می رسد و البته اگر حرف من صحیح باشد که یک درآمد پایه سخاوتمندانه با کالازدایی از کار، تقویت کارگران و وسعت بخشیدن به اقتصاد اجتماعی غیربازاری به طور معناداری در تجدیدحیات چالشی از منظر سوسیالیستی به سرمایه داری سهمیم خواهد بود، این امر به طور تلویحی به این معنا خواهد بود که درآمد پایه بیش از آنچه که در ذهن ما بود، خارج از دستور کار است، اما ما برای همیشه هم زیر سایه سرمایه داری جناح راست زندگی نخواهیم کرد. حتی در آمریکا هم دوره های جدیدی از سیاست های برابری طلبانه ترقی خواه خواهد آمد و زمانی که چنین دوره هایی برسند، درآمد پایه باید در بالای لیست کاری باشد، نه صرفاً به خاطر شیوه هایی که درآمد پایه به طور مستقیم، به مجموعه ای از مسائل اساسی مربوط به عدالت اجتماعی رسیدگی می کند بلکه به دلیل شیوه هایی که این برنامه می تواند در تحول گسترده تر خود نظام سرمایه داری سهمیم باشد.

مناسب زندگی برای ارائه دهندگان این خدمات است. البته این مساله، مشکلی مزمن در این زمینه است اما تلاش های سازماندهی موثر خدمات مربوط به اقتصاد اجتماعی برای انواع مختلفی از خدمات مراقبتی را تحت تاثیر قرار می دهد. درآمد پایه به طور اساسی این مشکل را حل می کند. درآمد پایه را می توان به طور بالقوه به عنوان انتقال بخش عظیمی از مازاد اجتماعی از بخش بازار سرمایه به اقتصاد اجتماعی، از انباشت سرمایه به آنچه که می توان انباشت اجتماعی نامید (یعنی انباشت ظرفیت جامعه برای سازماندهی خودجوش فعالیت های اقتصادی معطوف به نیازها) مورد ملاحظه قرار داد. البته درآمد پایه به خودی خود تنها در حل یکی از مشکلات پیش روی یک اقتصاد اجتماعی توانمند سهمیم است و آن شکستن پیوند بین یک سطح زندگی اولیه و مشارکت در بازار کار سرمایه داری است. درآمد پایه، کمک های مالی برای زیرساخت و مشارکت غیرکاری برای اقتصاد اجتماعی را فراهم نمی سازد. بدین ترتیب، غنی ساختن تولید اقتصاد اجتماعی توسط درآمد پایه احتمالاً به خدمات کاربر محدود خواهد بود. اما این امر هم صدق می کند که درآمد پایه، کمک هزینه ای برای فعالیت سیاسی، جهت سازماندهی انجمن ها و برای جنبش های اجتماعی فراهم می سازد زیرا اینها هم بیش از هر چیز به انرژی و زمان گذاشتن مردم وابسته هستند و این امر به نوبه خود می تواند چشم انداز مجموعه ای از

دستاوردهای

محمد جواد صابری



روزنامه نگار

«در لحظات آینده، سندی را برای بازگرداندن تحریم‌های هسته‌ای علیه ایران امضا می‌کنم. بالاترین سطح تحریم‌های اقتصادی را اعمال خواهیم کرد.» این سخنان دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا را میلیون‌ها نفر در شامگاه ۱۸ اردیبهشت امسال شنیدند. او که در ۲ سال گذشته برجام را مدام با تعبیری چون «مزخرف» توصیف و تهدید کرده بود از این توافق خارج می‌شود. ترامپ آخرین تیر ترکش خود را پرتاب کرد تا برجام به جای توافق بین ۷ کشور، میان شش کشور برقرار باشد.

اما اکنون در روزهای بعد از خروج ترامپ از برجام این سوال دوباره مطرح است که برجام چه اهمیتی داشت و چه دستاوردهایی برای اقتصاد کشور به ارمغان آورد؟

دولتی که بیشتر تخم‌مرغ‌های خود را در سبد برجام گذاشته بود، باید فکری برای توقع فزاینده‌ای که حصول توافق بین ایران و کشورهای ۵+۱ ایجاد کرده بود می‌کرد.

مسئولان دولتی در دولت یازدهم از

صبح ۲۴ تیر ماه سال ۱۳۹۴ یعنی درست یک روز بعد از اینکه اعلام خبر توافق برجام بسیاری از ایرانیان را به خیابان‌ها کشاند تا در جشنی ملی شرکت کنند، باید دست به کار استفاده از دستاوردهای یکی از مهمترین توافقات جهانی چند دهه اخیر می‌شدند. قابل پیش‌بینی بود که به سال نکشیده مخالفان دولت مدام این سوال را طرح خواهند کرد که واقعا نتیجه توافقی که بعد از ۲۰ ماه مذاکره فشرده حاصل شد و به قول آنها ایران را وادار به پذیرش تعهداتی کرد که تا پیش از این از زیر بار آن شانه خالی می‌کرد، چه بود؟ منتقدان دولت که نام «دلواپس» را یدک می‌کشیدند از قبل پاسخ خود به این سوال را آماده کرده بودند: تقریبا هیچ!

واقعیت این است که در دوران پسابرجام به‌ویژه در حد فاصل حصول توافق و انتخاب دونالد ترامپ به ریاست‌جمهوری آمریکا، توافق ایران با قدرت‌های جهانی باعث شد صدها هیأت تجاری و اقتصادی از کشورهای مختلف به ایران بیایند و چندین قرارداد در حوزه‌های مختلف به امضا برسد. بر اساس برآوردهای که دی ماه سال گذشته یعنی حدود دو سال و نیم پس از امضای برجام انجام شد، ایران در این مدت توانست ۱۰۸ میلیارد دلار قرارداد با خارجی‌ها به امضا رساند. این رقم قابل توجه حدود دو و نیم برابر نیاز سالانه کشور ما به جذب سرمایه خارجی است.

دستاوردهای برجام: همه یا هیچ؟

هر چند تصمیم ترامپ مورد انتقاد اکثر دولت‌های جهان قرار گرفت و حتی دوستان آمریکا را هم گله‌مند کرد، اما نمی‌توان کتمان کرد خروج آمریکا از برجام بر این توافق مهم تأثیرات زیادی می‌گذارد. آنچه ۱۸ اردیبهشت امسال رخ داد تنها اعلام رسمی اتفاقی بود که از مدت‌ها قبل رخ داده بود. آمریکا پس از روی کار آمدن ترامپ عملیات سنگ‌اندازی‌های خود را در برابر برجام آغاز کرد. هر چند رئیس‌جمهور آمریکا بارها به تمدید تعلیق تحریم‌های ایران تن داد، اما ما شاهد برخی اقدامات ضدایرانی و ضدبرجامی قبل از اعلام رسمی خروج آمریکا از برجام بودیم. تحریم‌های دلاری مساله مهمی برای اقتصاد ایران بود که تقریبا هرگز برداشته نشد و با روی کار آمدن ترامپ امیدها برای رفع مشکل از بین رفت. این تحریم‌ها باعث شد گشایش‌های بانکی آنچنان که باید و شاید اثرگذار نباشد و ایران را به فکر ارزهای جایگزین بیندازد. جایگزینی دلار با یورو که فروردین امسال اتفاق افتاد، موضوعی بود که از مدت‌ها قبل محل بحث دولتمردان ایرانی بود.

از جمله سنگ‌اندازی‌های مهم ترامپ برای برجام، ممنوع کردن دوباره فروش هواپیما به ایران بود. ایران بعد از مدت‌ها توانسته بود مجوز اوفک را دریافت کند و به این واسطه با بویینگ و ایرباس قرارداد ببندد. اقدامات ترامپ باعث شد نه تنها بویینگ‌های خریداری شده به ایران نرسد که در کار تحویل ایرباس‌ها نیز خلل ایجاد شود.

آمریکا پس از روی کار آمدن ترامپ با توسل به لفاظی‌های مداوم رئیس‌جمهورش توانست اندکی بر اعتماد به اقتصاد پسابرجامی ایران تأثیر بگذارد و مانع از بستن قرارداد‌های مهم با خیال راحت شود. این بی‌اعتمادی پس از خروج رسمی آمریکا از برجام بیش از پیش خودنمایی خواهد کرد.



به نظر می‌رسد خنثی کردن اقدامات ضدایرانی آمریکا تا حد زیادی به اراده و عمل اروپا بستگی دارد. هر چند شرکت‌ها و بانک‌های بزرگ کماکان ریسک همکاری با ایران را نمی‌پذیرند

برجام چه بود؟

این موضوعی است که مسئولان دولتی روی آن مانور می‌دهند، حال آنکه دلوایسان با بیان اینکه ایران در سال ۲۰۱۶ تنها ۳/۴ میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کرده به همان پاسخ دلخواه خود می‌رسند؛ دستاوردهای برجام تقریباً هیچ بوده است!

با این وجود، مسئولان دولتی از جمله شخص رئیس‌جمهور ابایی از این ندارند که تفاهم با قدرت‌های جهانی را افتخار خویش قلمداد کنند. حسن روحانی در گفت‌وگویی تلویزیونی حدود یک سال بعد از توافق برجام عنوان کرد که اگر برجام اتفاق نیفتاده بود دولت حداکثر می‌توانست حقوق کارمندان را پرداخت کند، اما اکنون ۳۷ هزار میلیارد تومان برای بودجه عمرانی در نظر گرفته شده است. او مدعی شد که در پسابرجام درآمد ایران از نفت و گاز دو برابر شد. واقعیت این است که دولت یازدهم میراث‌دار اقتصادی بود که بسیاری از کارشناسان و حتی مسئولان از اصطلاح «لبه پرتگاه» برای آن استفاده می‌کردند. نتیجه سیاست‌های رییس‌دولت‌های نهم و دهم تورم لجام‌گسیخته بالاتر از ۴۰ درصد، رشد منفی اقتصادی، بیکاری فزاینده و کاهش چشمگیر درآمدهای نفتی بود. به مذاق مسئولان دولتی تازه از راه رسیده خوش تر می‌آمد که عنوان کنند ما سال‌ها باید تلاش کنیم تا به نقطه صفر برسیم. هر چند چنین چیزی می‌توانست واقعیت داشته باشد، اما رای‌دهندگان به حسن روحانی دنبال رسیدن به نقطه صفر نبودند، آنها می‌خواستند رونق به کسب‌وکارشان باز گردد و چرخ اقتصاد جوری بچرخد که بتواند نیازهای خود را تامین و سفره‌ای را که در ۸ سال گذشته کوچک و کوچک‌تر شده بود، بزرگ کنند.

جنگ ادعا و واقعیت

در دهه‌های اخیر همواره در ایران جدالی وجود دارد که مسئولان گزارش عملکردی می‌دهند و در بسیاری موارد مردم آن را نمی‌پذیرند. گاه رقمی برای تورم عنوان می‌شود که نشان‌دهنده بهبود این شاخص است، اما در عمل شاهد این هستیم که گرانی همچنان وجود دارد و آزاردهنده است. اشکال این نیست که برای مثال گاهی آمارهای مخدوش و غیرواقعی ارائه می‌شود، بلکه نوع استفاده از آمار درست نیست و در بسیاری موارد شاهد استفاده ابزاری از آمار هستیم. در مورد برجام دقیقاً همین اتفاق افتاد و چون این توافق یکی از افتخارات دولت یازدهم به حساب می‌آمد، مخالفان دولت برای تخریب

بیش از هر چیز انگشت روی آن گذاشتند و در مقابل دولتی‌ها هم سعی کردند به دستاوردهای آن پروبال دهند. هر چند تأثیرگذاری برجام ابعادی مختلف داشت و حتماً باید دستاوردهای آن را در حوزه‌های سیاسی، بین‌المللی و... ردیابی کرد، اما بعد اقتصادی آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این بعد به‌ویژه برای شهروندان عادی بیش از همه مهم است و فضای ایجاد شده انتظارات فزاینده‌ای از برجام شکل داد. اقتصاد ایران برای اینکه مشکل بیکاری بیش از ۳ میلیون نفر را حل کند، برای رسیدن به رشد اقتصادی ۸ درصدی که در برنامه ششم مورد تأکید قرار گرفته و برای کنترل تورمی که با وجود تک‌رقمی شدن در سال‌های اخیر همچنان یکی از بالاترین نرخ‌های تورم دنیاست، نیازمند تزریق سرمایه بیشتری است. به این منظور دو راهکار در دولت‌های یازدهم و دوازدهم در نظر گرفته شد؛ یکی جذب سرمایه‌های خارجی و دیگری بازگرداندن سرمایه‌های ایرانیانی که در سال‌های قبل به دلیل بی‌ثباتی اقتصادی پول خود را در کشورهای دیگر سرمایه‌گذاری کرده‌اند. هر دوی این راهکارها بسته به تنش‌زدایی بین‌المللی و ایجاد مفرهایی برای ورود هیات‌های تجاری و اقتصادی به ایران بود. مذاکرات این هیات‌ها با

جدول شماره (۱)
مهمترین قراردادهای
پسابرجامی

شرکت	ارزش قرارداد	موضوع
توتال	۲ میلیارد یورو	خرید نفت
شل	حدود ۲ میلیارد دلار	خرید نفت
توتال	۴/۸ میلیارد دلار	توسعه فاز ۱۱ پارس جنوبی
SKE&C	۱/۸ میلیارد دلار	نوسازی پتروشیمی تبریز
یونیت اینترنشنال	۴/۲ میلیارد دلار	ساخت ۷ نیروگاه گاز طبیعی
سینوپس	۱/۲ میلیارد دلار	توسعه فاز یک پتروشیمی آبادان
MECI	۷۵۰ میلیون یورو	ساخت یک مزرعه بادی در شمال ایران
پژو	۹۴۰ میلیون دلار	تولید خودرو مشترک
رنو	۲۵۰ میلیون دلار	تولید خودرو مشترک
فولکس واگن	-	فروش ۲ مدل خودرو و بازگشت به بازار ایران
ایرباس	۲۰ میلیارد دلار	تحویل بیش از ۱۰۰ فروند هواپیما
ای تی آر	۵۳۶ میلیون دلار	تحویل ۲۰ فروند هواپیما
بویینگ	۱۶/۶ میلیارد دلار	خرید ۸۰ فروند هواپیما
راه‌آهن ایتالیا	۱/۴ میلیارد دلار	سرمایه‌گذاری در ساخت راه‌آهن
زیمسن	۲/۲ میلیارد دلار	تولید و تجهیز ناوگان ریلی
آلستوم اس‌ای	-	ساخت قطار مترو
ترنسمش هلدینگ	-	ساخت خطوط ریلی
اوپر بانک	۱ میلیارد یورو	فاینانس
دائسکه بانک	۵۰۰ میلیون یورو	فاینانس
ایونوئالیا گلوبال	۵ میلیارد یورو	فاینانس
سیتیک تراست و بانک توسعه چین	۲۸ میلیارد دلار	فاینانس
اکزیم بانک کره جنوبی	۸ میلیارد یورو	فاینانس
ونش اکونوم بانک روسیه	۲/۲ میلیارد یورو	فاینانس
جمع	۱۰۸ میلیارد دلار	



دلار سرمایه نیاز دارد. رقم ذکر شده به گزارش‌های بین‌المللی در مورد سرمایه‌گذاری خارجی در ایران نزدیک است. بر اساس آمار بانک جهانی میزان جذب سرمایه خارجی در ایران در سال ۲۰۱۶، تنها ۳/۴ میلیارد دلار بوده است. در این سال ایران نه تنها نسبت به سال ۲۰۱۲ که سال رکوردشکنی ایران در جذب سرمایه خارجی بود، سرمایه کمتری جذب کرده که همچنان از رقبای منطقه‌ای خود عقب‌تر است. در این سال ترکیه، عربستان و امارات به ترتیب ۱۱/۹، ۷/۴ و ۸/۹ میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کرده‌اند.

دستاوردهای برجام

منتقدان برجرام که در واقع همان منتقدان دولت هستند به عمد بر اعداد و ارقامی تکیه می‌کنند که می‌تواند دستاوردهای توافق هسته‌ای را بسیار ناچیز نشان دهد.

آنها خود را به فراموشی می‌زنند و به جای مقایسه کردن قبل و بعد برجام، خیزهای بلند را با دستاوردهای واقعی مقایسه می‌کنند. برای مثال در پسابرجام توافق شد که بیش از ۲۰۰ فروند هواپیما به ایران تحویل داده شود. از این تعداد ۱۱ فروند ایرباس و ای تی آر به ایران رسید. منتقدان برجام عمداً عدد ۱۱ را با بیش از ۲۰۰ فروند مقایسه می‌کنند، حال آنکه مقایسه درست‌تر این است که عنوان شود قبل از برجام چند فروند هواپیما به ایران تحویل داده شد و در پسابرجام چه اتفاقی افتاد. ناوگان قدیمی هوایی ایران نزدیک به ۴ دهه نتوانست هیچ هواپیمای نو ایرباس و بوئینگ و حتی ای تی آر به خود اضافه کند، در حالی که در پسابرجام بالاخره این طلسم شکسته شد.

مهم‌تر از این، فروش نفت ایران بود که در اواخر دولت دهم عملاً متوقف شده بود. تولید نفت ایران در این دوره به حدود ۷۰۰ هزار بشکه در روز رسیده بود و دولت برای فروش همین مقدار نفت و دریافت پول آن با مشکلات عدیده‌ای مواجه و مجبور شد دست به دامن دلالان شود. نتیجه کار میلیون‌ها دلار طلب نفتی شد که بعد سال‌ها و به صورت نامناسب تسویه شد. گشایش‌های ناشی از برجام باعث شد ایران بتواند روزانه بیش از ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار بشکه نفت به فروش برساند و پول آن را به راحتی دریافت کند. گذشته از این، قراردادهایی در حوزه‌های مختلف به امضا رسید که اگر چه بسیاری از آنها هنوز عملیاتی نشده اما انتظار می‌رود با حمایت اروپا، چین و روسیه از برجام در آینده اجرا شوند. از دیگر دستاوردهای مهم برجام اتصال به سوئیفت و خروج ایران از فهرست سیاه FATF بود. دولت یازدهم با شیوه‌های معمول قادر به پاسخگویی به مطالبات فزاینده نبود. باید اقدامی اساسی و انقلابی صورت می‌گرفت، حال آنکه دودوتا چهارتای اقتصادی نشان می‌داد با وضعیت موجود سرمایه‌گذاری در ایران، عملاً امکان پیشرفت نیست و در بهترین حالت می‌توان جلوی پسرفت یعنی وخیم‌تر شدن وضعیت معیشت، بیکاری، تورم و... را گرفت. بررسی‌ها نشان می‌دهد به رغم اینکه دلوایسان علاقه‌مند به استفاده از تعبیر «تقریباً هیچ» برای دستاوردهای برجام هستند، این توافق نجات‌دهنده اقتصاد ایران از فروپاشی و زمینه‌ساز رشد بوده؛ هر چند در بسیاری از حوزه‌ها نیازمند گذشت زمان هستیم یا باید مفاد برجام کامل و با حضور همه توافق‌کنندگان ادامه می‌یافت تا نتایج آن ملموس شود.

طرف‌های ایرانی منجر به بستن قراردادهایی به ارزش ۱۰۸ میلیارد دلار شد.

رقم ۱۰۸ میلیارد دلار قرارداد با سرمایه‌گذاران خارجی رقمی بسیار قابل توجه است، اما نکته اساسی که منتقدان دولت نیز روی آن مانور می‌دهند این است که این قراردادها در بسیاری موارد هنوز عملیاتی نشده و احتمال دارد برخی از آنها هرگز عملیاتی نشوند.

بهمن ماه سال گذشته، محمد شریعتمداری، وزیر صنعت، معدن و تجارت عنوان کرد: «۹/۷ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در پسابرجام به ثبت شورای عالی جذب سرمایه‌گذاری خارجی رسیده و حدود ۴۰ درصد آن در نقاط مختلف کشور سرمایه‌گذاری شده است.» بر این اساس سرمایه مستقیم جذب شده در پسابرجام چیزی حدود ۴ میلیارد دلار است، حال آنکه ایران به سالانه جذب ۴۳ میلیارد

۸

مطالبات مردمی از دولت

به مذاق مسئولان دولتی تازه از راه رسیده خوش‌تر می‌آمد که عنوان کنند ما سال‌ها باید تلاش کنیم تا به نقطه صفر برسیم. هر چند چنین چیزی می‌توانست واقعیت داشته باشد، اما رای‌دهندگان به حسن روحانی دنبال رسیدن به نقطه صفر نبودند، آنها می‌خواستند رونق به کسب‌وکارشان برگردد.



سلام به چهار از یک

خروج آمریکا از برجام چه تاثیری بر اقتصاد ایران می‌گذارد؟

حتی در صورت عدم همراهی چین، روسیه و اتحادیه اروپا با آمریکا باز هم شاهد خواهیم بود که تصمیم ترامپ اقتصاد کشور ما را متاثر می‌کند. سوال اساسی این است که این تاثیرگذاری‌ها دقیقا در چه بخش‌هایی اتفاق می‌افتد؟ در پسابرجام چند موضوع اساسی مورد تاکید مسئولان ایرانی بوده که تاثیر گرفتن این موارد از تصمیم ترامپ می‌تواند مشکلاتی را به وجود آورد.

تصمیمی که دونالد ترامپ ۱۸ اردیبهشت امسال گرفت تنها به مذاق اسرائیل، عربستان، بحرین و امارات خوش آمد. در واقع ایران از جانب ۵ کشوری تحریم خواهد شد که تقریبا هیچ مرادده‌ای با آنها ندارد. بر این اساس روی کاغذ خروج آمریکا از برجام نباید هیچ تاثیری بر اقتصاد کشور ما داشته باشد، اما تقریبا برای همه آشکار است که این خروج تاثیرات زیادی خواهد گذاشت و



ایران در پس‌سایر جام فروش نفت خود را افزایش داد و خیز بلندی برای بازیابی جایگاه خود در میان تولیدکنندگان نفت برداشت.

یکی از اولین سوالاتی که مطرح می‌شود این است که خروج آمریکا از برجام و اعمال تحریم‌های تازه که بخشی از آن ۱۳ مرداد و بخشی دیگر ۱۳ آبان اعمال می‌شود چه تاثیری بر بازار نفت، گاز و محصولات پتروشیمی ایران دارد؟ موضوع دیگری که ایران در پس‌سایر جام دنبال کرد، تسهیل روابط بانکی بود.

تحریم دلاری و ترس بانک‌های بزرگ از جریمه آمریکا موضوعی است که باید آن را ذیل تاثیر خروج آمریکا از برجام بر اقتصاد ایران بررسی کرد. نگرانی دیگر در مورد اجرای قراردادهای امضا شده در پس‌سایر جام و امکان بستن قراردادهای جدید در شرایط کنونی است.

ناگفته پیداست که اگر تصمیم آمریکا مبنی بر خروج از برجام این موارد را متاثر کند، بخش‌های مختلف اقتصاد ایران دچار تنش می‌شود.

قابل پیش‌بینی است که تاثیرگذاری آمریکا بر فروش نفت ایران، مراودات بانکی و راندن سرمایه‌گذاران از ایران تولید و درآمد کشور را کاهش می‌دهد. این واقعیت به معنای کند شدن رشد اقتصادی است که خود به افزایش تورم، بیکاری و فقر منجر می‌شود.

حال باید دید این بار که آمریکا حمایت‌کننده‌ای برای تحریم ایران ندارد و شرایط آنقدر با قبل متفاوت است که سازمان ملل، اتحادیه اروپا، چین و روسیه خواهان ادامه مراوده با ایران هستند، چه اتفاقی می‌افتد؟

در دو سال اخیر ایران تلاش کرده با برآورد بیشتر در مورد درآمدهای مالیاتی، وابستگی اقتصاد خود به نفت را کاهش دهد. در بودجه سال ۹۶ و ۹۷ درآمدهای مالیاتی بیش از درآمدهای نفتی پیش‌بینی شد. با این وجود همچنان اقتصاد ایران به شدت وابسته به فروش نفت و فرآورده‌های نفتی است.

به همین دلیل است که بلافاصله بعد از اعلام خروج آمریکا از برجام این سوال مطرح شد که چه اتفاقی برای نفت، گاز و سایر محصولات پتروشیمی ایران می‌افتد؟

صادرات نفت در ایران به دلیل اوجگیری تحریم‌ها در اواخر دولت دهم به حدود ۷۰۰ هزار بشکه در روز رسید. این میزان در اردیبهشت امسال حدود ۴ برابر شد، یعنی اینکه ایران به خوبی از فرصت پس‌سایر جام برای افزایش صادرات نفت خود بهره برده است.

درآمدهای نفتی ایران در سال ۹۶ به بیش از ۵۰ میلیارد دلار رسید و با توجه به افزایش قیمت نفت این امیدواری وجود دارد که سرمایه لازم برای سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها فراهم شود. اگر ایران از برجام خارج می‌شد قاعدتاً تحریم‌های بین‌المللی از جمله تحریم‌های نفتی باز می‌گشت، اما خروج یک‌طرفه آمریکا از برجام باعث می‌شود اتفاق خاصی در این زمینه نیفتد.

۲۱ اردیبهشت امسال بیژن زنگنه، وزیر نفت ایران گفت: «با خروج آمریکا از برجام اتفاق قابل‌ذکری در صادرات نفت و گاز و میعانات گازی کشور نمی‌افتد و درآمدهای ارزی تغییری نمی‌کند.»

با توجه به اینکه اصلی‌ترین خریداران نفت ایران، چین، اتحادیه اروپا، کره جنوبی، ژاپن، هند و ترکیه هستند و این کشورها همچنان از برجام دفاع می‌کنند و از آنجا که در دولت تصویب شده معاملات نفتی با یورو انجام شود به نظر نمی‌رسد اشکال عمده‌ای در فروش نفت ایران به وجود آید. رضا پدیدار، رئیس کمیسیون انرژی اتاق بازرگانی تهران می‌گوید: «به نظر نمی‌رسد که قراردادهای نفتی و اقتصادی با اروپا بعد از خروج آمریکا از برجام تحت تاثیر قرار گیرد، مگر آنکه برخی شرکت‌های اروپایی بخواهند به صورت محافظه کارانه موضع آمریکا را اجرا کنند.»

با این وجود و با توجه به اینکه خریداران نفت ایران در بسیاری موارد شرکت‌های خصوصی و چندملیتی هستند، ارزان‌فروشی نفت برای نرخ‌شکنی می‌تواند تهدیدی برای بازار نفت ایران به حساب آید.

خالد فاتح، وزیر انرژی عربستان ۴ روز بعد از اعلام خروج آمریکا از برجام عنوان کرد که کشورش آمادگی دارد جای ایران را در تولید نفت پر کند.

۱۸ خرداد امسال موضوعی مطرح شد که واکنش شدید ایران را به دنبال داشت. ترامپ که با دقت در حال رصد تاثیرگذاری تصمیم خروج آمریکا از برجام بر اقتصاد ایران است از عربستان خواست برای جبران کاهش تولید نفت ایران ناشی از اعمال دوباره تحریم‌ها، تولید نفت خود را یک میلیون بشکه در روز افزایش دهد.

این درخواست واکنش شدید نماینده ایران در اوپک را به همراه داشت. حسین کاظم‌پور اردبیلی گفت: «بسیار احمقانه و عجیب است که شاهد آن باشیم که دستورات از واشنگتن به عربستان برای جبران کاهش تولید نفت ایران ناشی از تحریم‌های غیرقانونی بر ایران و ونزوئلا می‌رسد.» انتقاد دبیر کل اوپک از خروج آمریکا از برجام، حمایت تلویحی این سازمان بزرگ از برجام و ایران را نشان می‌دهد و بر این اساس به نظر نمی‌رسد عربستان اجازه افزایش تولید نفت خود و گرفتن جای ایران را پیدا کند.

سال ۲۰۱۲ بانک استاندارد چارتر به دلیل معامله با ایران ۶۷۰ میلیون دلار جریمه شد.

از آن زمان و حتی پس از حصول توافق هسته‌ای ترس از جریمه شدن بر اقتصاد ایران سایه

انداخته است. بر اساس آخرین گزارش‌ها در پس‌سایر جام ایران با ۲۷۸ بانک خارجی روابط کارگزاری برقرار کرده است.

البته این ارتباطات با بانک‌های بزرگ آمریکای شمالی و اروپا نبوده و عمدتاً با بانک‌های آسیایی و روسی یا بانک‌های متوسط و کوچک ریسک ارتباط با ایران را پذیرفته‌اند.

بیشترین نگرانی در رابطه با خروج آمریکا از برجام تاثیرگذاری این اقدام بر روابط بانکی کشور ماست.

برخی مسئولان خوش‌بینانه عنوان کرده‌اند که اتفاق خاصی نمی‌افتد، چون اصلاً کشور ما تا قبل از این هم ارتباط بانکی

نفت؛
از حمایت اروپا
تا منفعت‌طلبی
عربستان

ارتباطات بانکی؛
ترس از جریمه‌های
میلیون‌دگر



باید دید این بار
که آمریکا
حمایت کننده‌ای
برای تحریم ایران
ندارد و شرایط
آنقدر با قبل
متفاوت است
که سازمان ملل،
اتحادیه اروپا،
چین و روسیه
خواهان ادامه
مراوده با ایران
هستند، چه
اتفاقی می‌افتد؟

۱۱

سروصدا ترین تصمیمات، تصمیم توتال مبنی بر خروج از ایران در صورت عدم معافیت از تحریم‌های آمریکا بود. در حالی که مذاکره با اروپایی‌ها بلافاصله بعد از اقدام آمریکا مبنی بر خروج از برجام آغاز شد و در حالی که ۱+۴ در اولین نشست برجام بعد از خروج آمریکا اظهارات امیدوارکننده‌ای داشت، پاتریک پویانسه، رییس و مدیر اجرایی ارشد توتال، گفت: «تلاش اتحادیه اروپا برای ادامه سرمایه‌گذاری در ایران، به رغم تصمیم آمریکا برای خروج از برجام و بازگرداندن تحریم‌های علیه ایران، غیرممکن است؛ چراکه گول‌های انرژی نیازمند دسترسی به سیستم بانکی آمریکا هستند.»

اقدام فوق محافظه کارانه توتال در حالی اتفاق می‌افتد که مباحثی درباره بازگرداندن قانون مسدودکننده (blocking regulation) وجود دارد. بنابراین قانون، نهادها و دادگاه‌های اروپایی از حرکت در راستای تحریم‌های کشورهای دیگر از جانب آمریکا منع می‌شوند.

همچنین این قانون امکان شکایت از سوی شرکت‌های اروپایی برای جبران جریمه و خسارت‌ها در پی تحریم‌های آمریکا را فراهم می‌کند.

این مکانیزم به این معنا است که شرکت‌های اروپایی می‌توانند با مسدود کردن یا توقیف اموال شرکت‌های آمریکایی در اروپا در مقابله با تحریم‌های آمریکا غرامت خود را دریافت کنند.

در کنار زمه‌هایی که در مورد بازگشت قانون مسدودکننده به گوش می‌رسد، برخی از مسئولان اتحادیه اروپا از احتمال اجرای طرحی حرف می‌زنند که بر اساس آن شرکت‌های کوچک و متوسط اروپایی در مقابل همکاری با ایران یارانه می‌گیرند.

آنها احتمالا به دلیل بی‌اعتنایی برخی از کمپانی‌های بزرگ به بازگشت قانون مسدودکننده سعی دارند روابط با ایران را با همکاری شرکت‌های کوچک ادامه دهند.

به نظر می‌رسد خنثی کردن اقدامات ضدایرانی آمریکا تا حد زیادی به اراده و عمل اروپا بستگی دارد.

هرچند شرکت‌ها و بانک‌های بزرگ کماکان ریسک همکاری با ایران را نمی‌پذیرند، اما به نظر می‌رسد همکاری با متوسط‌ها که در دو سال اخیر اوج گرفته ادامه یابد.

در این بین، اجرای برخی از قراردادهای در حاله‌ای از ابهام است. به نظر نمی‌رسد بویینگ وفای به عهد کند و هواپیمایی به ایران تحویل دهد.

۱۶ خرداد امسال خبرگزاری فرانسه به نقل از سخنگوی بویینگ نوشت: «ما به ایران هیچ هواپیمایی تحویل نداده‌ایم و از آنجا که دیگر مجوزی برای فروش هواپیما به ایران در این مقطع زمانی نداریم، هیچ هواپیمایی به ایران تحویل نخواهیم داد.»

این اظهار نظر با واکنش شدید مسئولان وزارت راه روبرو شد، چنانکه عباس آخوندی عنوان کرد که ایران در سطح بین‌المللی خلف وعده این شرکت هواپیماسازی آمریکایی را از نظر حقوقی پیگیری می‌کند.

در مورد ایرباس و ای تی آر موضوع اندکی متفاوت است و بازگشت قانون مسدودکننده و حمایت اتحادیه اروپا می‌تواند خبر خوشی برای ناوگان هوایی ایران باشد.

با بانک‌های بزرگ نداشته است. اقدام آمریکا در کنار اینکه باعث می‌شود راضی کردن بانک‌های بزرگ برای مراوده با ایران تقریباً غیرممکن شود، ممکن است بر اعتماد بانک‌های متوسط و کوچک نیز تاثیر بگذارد.

قرار دادن نام ولی‌الله سیف، رییس بانک مرکزی در فهرست اشخاصی که توسط آمریکا تحریم شده‌اند خود نشان‌دهنده این است که دولت ترامپ تا چه حد روی تاثیرگذاری اقدامش بر روابط بانکی ایران حساب باز کرده است.

محمدرضا پورابراهیمی، رییس کمیسیون اقتصادی مجلس می‌گوید: «تنها موضوعی که بعد از برجام اتفاق افتاد، افزایش فروش نفت بود و هیچ زیرساخت فعالیت‌های اقتصادی مبتنی بر نظام بانکی و مراودات بین‌المللی و تعهدات در تراز بازرگانی و پرداختی بین کشورها شکل نگرفت و هیچگونه فضای مثبتی در بحث تحریم‌ها ایجاد نشد و تنها مراودات ناچیز و ضعیفی با بانک‌های اروپایی برقرار کردند.»

به نظر می‌رسد این گفته بیش از آنکه منطبق بر واقعیت باشد، بر خوردی احساسی با خروج آمریکا از برجام است. چنین تمایلی وجود دارد که آثار این اقدام ناچیز جلوه داده شود و اغلب هم روی این مانور داده می‌شود که قبل از خروج هم اتفاق خاصی نیفتاده و شرایط بسیار خوبی وجود نداشت که نگران از دست رفتن آن باشیم.

رییس بانک مرکزی شهریور سال گذشته در برابر چنین اظهاراتی گفت: «آثار برجام غیر قابل چشم‌پوشی است.» هرچند قابل کتمان نیست که بانک‌های بزرگ در پسابرجام هم با ایران ارتباط برقرار نکردند، اما اگر خروج آمریکا از برجام بتواند بر رابطه بانکی سایه بیندازد نه تنها امیدها برای بهبود شرایط از بین می‌رود، بانک‌هایی که با ایران ارتباط گرفته‌اند نیز می‌ترسند.

نتیجه چنین اتفاقی این است که تامین مالی پروژه‌ها و اجرای قراردادهای فاینانس با مشکل مواجه خواهد شد و از آن مهمتر وقتی خط اعتباری ایجاد نشود، سرمایه‌گذاران خارجی حتی اگر بخواهند هم نمی‌توانند در ایران سرمایه‌گذاری کنند.

ایجاد چنین وضعیتی تا حد زیادی بسته به این است که آمریکا چه برخوردی با همکاری با ایران خواهد کرد و از طرف دیگر، تصمیم و اقدام اروپا مبنی بر حمایت از مراوده با ایران اهمیت دارد.

یک ماه بعد از اعلام خبر خروج آمریکا از برجام اخبار ضد و نقیضی درباره ارتباط بانک‌های مختلف با ایران به گوش می‌رسد.

در این مدت بانک مهم جدیدی برای مراوده با ایران اعلام آمادگی نکرده است. در مقابل بانک سویسی (BCP) که یکی از بزرگترین بانک‌های این کشور است اعلام کرد روابط خود را با ایران قطع می‌کند. دو بانک هندی نیز اعلام کرده‌اند تا ۱۵ مرداد مراوده خود با ایران را قطع می‌کنند.

در مدت کوتاهی که از خروج آمریکا از برجام می‌گذرد، ردگیری تصمیمات شرکت‌هایی که با ایران قرارداد داشته‌اند در کانون توجه بوده است. یکی از پر

سرمایه‌گذاری
خارجی؛ امید به
بازگشت قانون
مسدودکننده

امید کارجویان

وضعیت ایجاد اشتغال

نرگس صابری



روزنامه نگار

دادن وجود ندارد. استخدام دولتی به هیچ وجه جوابگوی بازار کار نیست و ما برای ایجاد شغل نیازمند رونق تولید، خدمات و... هستیم، حال آنکه ظرفیت کافی برای این رونق وجود ندارد.

کارخانه‌های تعطیل و تولید زیر ظرفیت

آمارها نشان می‌دهد در دولت‌های نهم و دهم، ۳ هزار کارخانه تعطیل شده است. علی‌یزدانی، مدیرعامل شهرک‌های صنعتی مدعی است ۵۸ درصد واحدهایی که در داخل شهرک‌های صنعتی تعطیل شدند مربوط به دولت‌های نهم و دهم بوده است. در کنار تعطیلی واحدهای صنعتی، در سال‌های اخیر شاهد تولید زیر ظرفیت هم بوده‌ایم. اسدالله عسکراولادی، عضو اتاق بازرگانی ایران دی ماه سال گذشته عنوان کرد ۸۰ درصد کارخانه‌ها زیر ۵۰ درصد ظرفیت تولید می‌کنند. این موضوع توسط کارشناسان، نمایندگان مجلس و حتی مسئولان دولتی تایید شده است. تولید زیر ظرفیت همواره نیروی کار را در خطر اخراج و تعدیل قرار می‌دهد، حال آنکه وضعیت اشتغال ایران ثابت می‌کند نه تنها نباید ریزش نیروی کار داشت بلکه باید فرصت‌های شغلی بیشتری نیز ایجاد کرد.

دست باز دولت برای تخصیص بودجه

بودجه سال ۹۷ یکی از پرچالش‌ترین بودجه‌های سال‌های اخیر بود. در حالی که کارشناسان این بودجه را یکی از شفاف‌ترین بودجه‌های سال‌های اخیر می‌دانستند، نمایندگان مجلس یکباره کلیات آن را رد کردند و در نهایت با اصلاحات زیادی این بودجه به تصویب رسید. یکی از بندهای مورد انتقاد برخی نمایندگان میزان بودجه عمرانی تعیین شده بود. در حالی که نمایندگان معترض بودند که بودجه عمرانی کم است، تقریباً این بودجه ۵ برابر بودجه عمرانی سال ۱۳۸۴ بود. این اتفاق سال ۱۳۹۶ هم رخ داد و بر اساس گزارش‌های رسمی بیش از نیمی از این بودجه تخصیص داده شد. در واقع بودجه تخصیص داده شده این سال ۳ برابر بودجه مصوب سال ۱۳۸۴ بود و نسبت به بودجه تخصیص داده شده سال ۱۳۹۱ نیز ۳ برابر بیشتر بود. این موضوع خود ثابت می‌کند در سال‌های اخیر دست دولت برای

آمارهای رسمی نشان می‌دهد در ایران ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار بیکار مطلق داریم و ۲ میلیون نفر از کارجویان کشور اشتغال ناقص داشته و به دنبال کار تمام‌وقت هستند. حتی اگر از طرح این موضوع خودداری کنیم که مشارکت اقتصادی در ایران پایین است و در شرایط مناسب‌تر تعداد بیشتری به کارجویان اضافه می‌شوند، اقتصاد کشور ما توانایی لازم برای ایجاد شغل برای همین جمعیت بیکار را نداشته و حتی به سختی می‌تواند جلوی افزایش بیکاران را بگیرد. صدها هزار نفری که سال‌ها در جست‌وجوی کار بوده‌اند با حصول توافق برجام امیدوار به شکستن طلسم بیکاری‌شان شدند. آنها شاید به طور دقیق نمی‌دانند برجام چه ارتباطی با رفع بیکاری دارد، اما به صورت عامیانه این درک را دارند که تنش‌زدایی و رفع تحریم‌ها کسب‌وکارها را رونق می‌بخشد. چند مشکل اساسی در اقتصاد ایران در ارتباط با رفع معضل بیکاری وجود دارد. ورشکسته و تعطیل شدن کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، تولید زیر ظرفیت و متوقف ماندن پروژه‌ها باعث می‌شود بازار کار دچار رکود شود. نتیجه چنین فضای راکدی، کاهش تقاضا برای استخدام نیروی کار و در وضعیت بدتر اخراج و تعدیل نیروی کار است. اگر ایران نتواند به توافقی مناسب با کشورهایی که در برجام مانده‌اند برسد روند فعالیت‌هایی که در راستای احیای کارخانه‌ها و کارگاه‌های تعطیل شده آغاز شده بود، کند یا متوقف می‌شود. علاوه بر این نمی‌توان امید چندانی به افزایش ظرفیت تولید کارخانه‌ها و کارگاه‌های موجود داشت و حتی ممکن است باز هم میزان تولید کاهش یابد. علاوه بر این، مضیق‌هایی برای تامین اعتبارات عمرانی به وجود می‌آید. تمامی این موارد بر نیروی کار در ایران تاثیر گذاشته و می‌تواند تشدیدکننده بحران بیکاری در ایران باشد. واقعیت این است که بعد از سال‌ها و باروی کار آمدن دولت‌های مختلف در حالی که همگی نیز رفع بیکاری را وعده می‌دادند، شاهد هستیم بیش از ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار کارجو در ایران بیکار هستند. چرا به رغم اینکه رفع بیکاری سرلوحه کار اغلب دولت‌ها در ایران بوده همچنان ما یکی از چند کشور اول در زمینه تعداد بیکاران هستیم؟ پاسخ بسیار روشن است. تقاضا برای کار بالاست، حال آنکه کاری برای انجام

به رونق تولید

تغافل بدون برجرام

تصویب و تخصیص بودجه عمرانی باز تر شده است.

این مساله امید برای تسویه بدهی های دولت را افزایش می دهد. دولت ۱۲ هزار میلیارد تومان به پیمانکاران بدهکار بود و این مساله باعث توقف و نیمه کاره ماندن پروژه ها شد. افزایش بودجه عمرانی ارتباط مستقیمی با شروع مجدد پروژه های متوقف شده داشته و به این ترتیب فرصت های شغلی تازه ای ایجاد می کند. علاوه بر این عملکرد دولت در زمینه احیای کارگاه ها و کارخانه های ورشکسته و دادن تسهیلات به بنگاه های اقتصادی مناسب بوده است. بر اساس گزارشی که اردیبهشت ماه سال گذشته منتشر شد ۱۲ هزار و ۲۰۰ واحد تولیدی جدید در دولت یازدهم تکمیل و راه اندازی شده اند که این رقم با محاسبه واحدهای احیا شده به ۱۷ هزار و ۲۰۰ واحد می رسد. همچنین برخی گزارش ها نشان می دهد تنها در سال ۱۳۹۵، ۳ برابر بیشتر از رقم تعیین شده، تسهیلات به بنگاه های اقتصادی داده شده است. برخی از گزارش های دیگر نشان می دهد ظرفیت تولید در برخی از بخش ها افزایش زیادی داشته است. دی ماه سال گذشته گروه خودروسازی سایپا از رکوردشکنی در تولید خودرو خبر داد. این شرکت مدعی شد در ۱۰ ماه اول سال ۱۳۹۶ بیش از ۵۰۰ هزار خودرو تولید کرده، حال آنکه در مدت مشابه سال قبل ۴۲۳ هزار و ۳۹۸ دستگاه خودرو ساخته بود. در سال های اخیر خودروسازان دیگری نیز از رکوردشکنی در تولید خودرو خبر دادند. آمارها نشان می دهد تولید خودرو در سال گذشته با رشد ۱۳/۷ درصدی همراه بوده و از یک میلیون و ۳۵۰ هزار و ۳۷۷ دستگاه در ۱۲ ماهه سال ۱۳۹۵ به یک میلیون و ۵۳۴ هزار دستگاه در سال ۱۳۹۶ رسیده است. این برای اولین بار بعد از سال ۱۳۹۰ است که خودروسازان می توانند این میزان خودرو تولید کنند. ناگفته پیداست که افزایش میزان تولید در کارخانه های خودروسازی و دیگر حوزه ها ناشی از تزریق سرمایه است. در واقع، شرایط مناسب تری که در پسابرجام به وجود آمده که از طرفی امکان افزایش بودجه عمرانی را به وجود آورده و از طرف دیگر تولید را رونق بخشیده است. این دو موضوع به معنای بزرگ شدن کیک اقتصاد ایران و ایجاد فرصت های شغلی بیشتر است. در بدترین شرایط برجرام از این طریق بر کاهش

بیکاری یا مقابله با سونامی بیکاری تاثیر گذاشته است، حال آنکه در چندین حوزه دیگر نیز میزان تولید و صادرات بیشتر شده است، همانطور که به واسطه رونق یافتن برخی از بخش ها که با روندهای موجود بزودی اتفاق می افتاد می توان انتظار داشت میزان مشاغل خدماتی نیز بیشتر شود.

حوزه حمل و نقل از جمله حوزه هایی است که توجه ویژه ای به آن در پسابرجام شد. توسعه ناوگان ریلی و هوایی می تواند صدها هزار شغل ایجاد کند. ثبات اقتصادی نیز از مهمترین عواملی است که امکان ایجاد کسب و کارهای جدید یا رونق کسب و کار موجود را فراهم می کند؛ ثباتی که بیشتر خود را در آرام بودن نرخ ارز نشان داد و دولتمردان امیدوارند از بحران ارزی پایان سال ۱۳۹۶ و آغاز سال جاری عبور کنند. این اتفاق نیز منوط به کاهش نقش آفرینی دلار در اقتصاد ایران و استفاده از ارزهای جایگزین است. رشد اقتصادی ۸ درصدی که در برنامه ششم توسعه مورد تاکید قرار گرفته به معنای این است که حداقل باید ۹۵۵ هزار شغل در سال ایجاد شود، در حالی که رکوردشکنی دولت یازدهم در این زمینه ایجاد کمی بیش از ۷۰۰ هزار شغل در یک سال بوده است. علاوه بر احیای کارخانه های ورشکسته و تعطیل و گذشته از اینکه باید ظرفیت تولید را افزایش داد، مقابله با بیکاری می تواند با اجرای پروژه های عمرانی متوقف شده اتفاق بیفتد. میلیاردها تومان پروژه عمرانی متوقف شده و نیمه کاره در ایران است که تامین اعتبار نمی شوند، حال آنکه نیاز به افتتاح و آغاز پروژه های دیگری نیز وجود دارد. تمامی این کارها که در دولت های یازدهم و دوازدهم مورد توجه بوده نیازمند تزریق سرمایه است، حال آنکه تزریق مستقیم و غیرمستقیم سرمایه تا حد زیادی نیاز به تنش زدایی از روابط بین الملل، ثبات اقتصادی و امکان مرافقه آزاد تجاری دارد. اینطور است که بازگشت به پیش از برجرام شدیداً بر بازار کار ایران تاثیر می گذارد. اگر این اتفاق بیفتد نه تنها روند احیای کارخانه های تعطیل شده، افزایش ظرفیت تولید و تمام کردن پروژه های عمرانی ناتمام، متوقف یا کند می شود که افزایش هزینه تولید در ایران و نداشتن مشتری برای تولیدات داخلی ممکن است برخی دیگر از بنگاه های اقتصادی را به تعطیلی کشانده و باعث افزایش جمعیت بیکاران ایران شود.

امید پسابرجامی

صدها هزار نفری که سال ها در جست و جوی کار بوده اند با حصول توافق برجرام امیدوار به شکستن طلسم بیکاری شان شدند. آنها شاید به طور دقیق نمی دانند برجرام چه ارتباطی با رفع بیکاری دارد، اما به صورت عامیانه این درک را دارند که تنش زدایی و رفع تحریم ها کسب و کارها را رونق می بخشد



قلمرو فاه

جهان

POUR
LA PAIX

مکرون جاه طلب فرانسه معترض

امانوئل مکرون در حال تغییر قوانین کارگری در فرانسه است؛
قوانینی که دست کارفرمایان را در مذاکره با کارگران بازتر می کند
و اعتراض کارگران را در پی آورده است



وعده اتحادیه‌های کارگری فرانسه برای اعتصاب سه ماهه سراسری در حالی روزهای پایانی خود را سپری می‌کند که رییس جمهوری این کشور، بارها ضمن تاکید بر مشروع بودن این اعتصابات اعلام کرده است: «این تظاهرات در سیاست‌های ما تغییری ایجاد نمی‌کند.»

«مانوئل مکرون»، رییس جمهور جوان و میانه‌روی فرانسه حدود یک سال پیش با وعده اصلاحات گسترده روی کار آمد؛ اصلاحاتی که اکنون سه ماه است به محل تقابل جدی دولت و معترضان فرانسوی تبدیل شده است.

محقق می‌شد در این اصلاحات دستخوش تغییر شده است. در حال حاضر خروج داوطلبانه از کار بر اساس شرایط فردی صورت می‌گیرد اما در آینده و با توجه به این اصلاحات، شرکت‌هایی توانند به صورت جمعی و نه فردی دست به این اقدام بزنند در حالی که چنین اقدامی در زمره تعدیل نیرو و شرایط پیرو آن قرار نمی‌گیرد. کارکنانی که بر مبنای این شرایط از کار برکنار می‌شوند این شانس را نخواهند داشت تا از مزایای بیکاری بهره‌مند شوند.

با این حال، تغییرات دیگری از جمله تغییر شرایط کاری کمیته‌های کارگری که فعالیت آنها در شرکت‌های بزرگ اجباری است نیز قرار است طی ماه‌های آتی عملی شوند.

این اصلاحات تقریباً وعده تمامی کسانی بود که روزی تحت عنوان رییس جمهور وارد کاخ الیزه شده اما همه در عملی کردن آن ناکام بوده‌اند.

واکنش‌ها به اصلاحات مکرون

اعتراضات به اصلاحات کارگری مکرون ۴ ماه پس از روی کار آمدن او به عنوان رییس جمهور آغاز شد. کنفدراسیون عمومی کار به عنوان یکی از بزرگترین اتحادیه‌های کارگری در فرانسه در کنار حزب اپوزیسیون «فرانسه تسلیم‌ناپذیر» به رهبری «ژان لاک ملاتشن»، برگزارکنندگان اصلی این تظاهرات بودند که این اصلاحات را باعث افزایش بیکاری و کم‌رنگ شدن نقش اتحادیه‌ها در کشور می‌دانند.

در کنار این اصلاحات، اقدامات عملی دیگری به اعتراضات کارگری گسترده در فرانسه دامن زده است؛ تظاهراتی که چندین ماه است فضای کار در این کشور را با اعتصاب کارکنان شرکت‌هایی چون ایرفرانس و مراکز چوب راه آهن، دانشگاه‌ها، کارگران جمع‌آوری زباله و برخی از کارکنان حوزه انرژی مواجه کرده است.

معترضان که اعتصاب خود را از فروردین ماه آغاز و اعلام کردند این اعتصاب تا سه ماه ادامه خواهد داشت، معتقدند این اصلاحات، روند استخدام و اخراج کارکنان را ساده‌تر کرده و مبالغ پرداختی به اخراج‌شدگان را محدود می‌کند و به طور کلی نقش اتحادیه‌های تجاری در شرکت‌های کوچک را کاهش می‌دهد.

کارکنان «مجمع ملی راه آهن فرانسه» تا به امروز از شرایط کار ممتازی برخوردار بوده‌اند؛ افزایش خودکار حقوق سالانه، بازنشستگی زودهنگام، ۲۸ روز مرخصی با حقوق و بهره‌مندی خانواده درجه یک این افسران از مزایایی چون بلیت رایگان قطار، از جمله شرایط کاری بوده که مکرون اکنون درصدد تغییر آن در قراردادهای جدید برآمده و کارکنان این نهاد به آن معترض هستند.

از طرف دیگر، در پی اعلام اتحادیه‌ها مبنی بر عدم افزایش حقوق کارکنان ایرفرانس از سال ۲۰۱۱، کارمندان این شرکت با درخواست افزایش ۶ درصدی حقوق خود دست به اعتصاب زدند در حالی که

مکرون ۴۰ ساله که با شکست نامزدهای احزاب بزرگ فرانسه توانست به عنوان کاندیدایی میانه‌رو قریه ریاست جمهوری یکی از بزرگترین دموکراسی‌های جهان را به نام خود بزند، در برنامه‌های انتخاباتی خود از اصلاحات در قوانین کارگری، مسکن، سیستم حقوقی، حقوق بیکاری، نوآوری در شرکت‌ها و مالیات گفته بود. با این حال و با وجود چنین برنامه اصلاحاتی گسترده‌ای، مکرون در انتخابات فرانسه پیروز و چهار ماه بعد با تبدیل اصلاحات به قانون، اعتراضات آغاز شد.

اصلاحات در حوزه قوانین کارگری تا امروز علت بیشترین اعتراضات در فرانسه بوده است. بر اساس این اصلاحات، شرکت‌های کوچک، آزادی بیشتری در مذاکرات درباره شرایط کاری با کارمندان خود خواهند داشت و

قوانین جدید کارگری چيست؟

توافق‌های اتحادیه‌ها با قوانین ملی کارگری دیگر کمتر دست‌وپای این شرکت‌ها را خواهند بست. برای نمونه، شرکت‌هایی که کمتر از ۱۱ کارمند دارند از این به بعد قادر خواهند بود بدون حضور نماینده اتحادیه به صورت مستقیم با کارمند خود درباره شرایط کاری مذاکره کنند. این مورد یکی از تغییراتی است که موجب نگرانی اتحادیه‌ها شده است؛ اتحادیه‌هایی که معتقدند کارمندان عادی به اندازه کافی برای مذاکره با روسای خود آموزش ندیده‌اند.

با وجود اینکه همچنان بسیاری از مسائل کارگری در سطح کلان صنعتی و با در نظر گرفتن اتحادیه‌ها حل و فصل می‌شود اما با سیاست‌های نئولیبرالی دولت مکرون، شرکت‌ها این اجازه را خواهند داشت تا این تصمیمات و توافق‌ها را رها کرده و با کارمند خود درباره مسائلی چون دریافت ۱۳ ماه حقوق، سنوات و تعداد روزهای مرخصی به توافقی جدید دست یابند.

دولت مکرون در اصلاحی دیگر که یکی از عمده دلایل اعتراضات کارگری است، قوانینی را برای غرامت دادگاه‌های صنعتی به‌ویژه در پرونده‌های «اخراج ناعادلانه» تعیین کرده است. پیش از این کارفرمایان اعلام کرده بودند که روند طولانی و هزینه‌بر این دادگاه‌ها در وهله اول آنها را از استخدام کارمند و کارگر جدید منصرف می‌کند.

رییس جمهور فرانسه در حالی این قانون را ارائه کرده که پیش از این فرانسوا اولاند، سلف او، با فشار اتحادیه‌های کارگری خلاف آن را تصویب کرده بود.

دیگر امتیازی که دولت میانه‌روی فرانسه طی یک سال روی کار آمدنش به شرکت‌ها اعطا کرده به شرکت‌های چندملیتی برمی‌گردد که فعالیت‌های آنها در فرانسه با دشواری‌هایی مواجه شده است. بر اساس اصلاحات دولت جدید فرانسه این شرکت‌ها حتی اگر در کشورهای دیگر سودآور باشند با اعلام شرایط نامناسب اقتصادی در آینده ساده‌تر می‌توانند کارکنان خود را از کار برکنار کنند.

شرایط خروج داوطلبانه از کار نیز که با توافق کارکنان و شرکت‌ها



اعتراضات
به اقدامات
مکرون اما تنها
به اصلاحات
کارگری محدود
نبوده است. با
اعلام اصلاحات
آموزشی از
سوی کابینه او،
دانشجویان هم به
خیل معترضان
پیوستند

موضع احزاب و اتحادیه‌های فرانسوی

رییس «کنفدراسیون عمومی کار»، به عنوان یکی از افراطی‌ترین گروه‌های کارگری پیش از این درباره موضع این اتحادیه در برابر اصلاحات مکرون اعلام کرده بود: «این اصلاحات قدرت را کاملاً در اختیار کارفرمایان قرار می‌دهد و ما تمام تلاش خود را می‌کنیم تا اعتصابات و اعتراضات را ادامه دهیم.»

امار هیران اتحادیه‌های میانه‌روتری چون «کنفدراسیون دموکراتیک کارگری فرانسه»، به عنوان بزرگترین اتحادیه کارگران بخش خصوصی با تساهل بیشتری به این اصلاحات نگاه می‌کنند. «لوران برگر»، رییس این اتحادیه درباره موضع نهاد تحت ریاست خود نسبت به شرایط پیش آمده در فرانسه گفته است: «آینده اتحادیه‌های کارگری به حضور مادر شرکت‌ها و نه خیابان‌ها منوط است.»

در پارلمان فرانسه نیز چپ‌گراها به رهبری «ملاتشن» مخالف با این اصلاحات را پیگیری می‌کنند در حالی که احزاب راست‌گرا و میانه‌رو به صورت گسترده از این تصمیم دولت مکرون حمایت می‌کنند.

با این حال، بر اساس تازه‌ترین نظرسنجی‌ها همزمان با پیگیری این اصلاحات از سوی دولت فرانسه، محبوبیت مکرون به شدت در حال کاهش است. مکرون امیدوار است این تغییرات در نهایت شرکت‌ها را برای استخدام بیشتر نیروی کار مجاب و سرمایه‌گذاران را برای سرمایه‌گذاری در این کشور ترغیب کند که به این ترتیب شرایط متشنج فعلی جای خود را به آرامش اجتماعی دهد.

پیشنهاد مدیریت ایرفرانس برای افزایش یک درصدی حقوق از سوی آنها رد شده بود. بر اساس آمارهای اعلام شده از سوی شرکت ایرفرانس - کی‌آل‌ام، این شرکت در این مدت ۱۱۸ میلیون یورو زیان عملیاتی داشته که ۷۵ میلیون یورو آن به دلیل آثار ناشی از اعتصاب کارکنان بوده است. با تداوم این اعتصابات و عدم دستیابی به توافقی در درخواست‌های کارکنان، «ژان مارک ژانیاک»، مدیر عامل این خطوط هوایی نیز از سمتش استعفا داد.

اعتراضات به اقدامات مکرون اما تنها به اصلاحات کارگری محدود نبوده است. با اعلام اصلاحات آموزشی از سوی کابینه او، دانشجویان هم به خیل معترضان پیوستند. بر اساس اصلاحات دولت مکرون، سابقه آموزشی دانش آموزان از این به بعد در پذیرش آنها در دانشگاه‌ها تاثیر خواهد داشت. پیش از این، دانش آموزان فرانسوی این امکان را داشتند تا صرف نظر از نمرات خود در دبیرستان برای هر رشته و دانشگاهی در خواست بدهند؛ شرایطی که به گفته مقامات دولت مکرون دلیل ناکام ماندن بسیاری از دانشجویان در تکمیل دوران تحصیل خود طی ۴ سال بوده و به از دیاد جمعیت در دانشگاه‌ها دامن زده است. دانشجویان و دانش آموزان فرانسوی اما با اعتصاب و اعتراض، مخالفت خود با این تغییر را اعلام کرده‌اند. در ماه گذشته بسیاری از دانشجویان با تحصن در دانشگاه‌ها مانع از برگزاری کلاس‌ها برای چندین روز شدند.

در این میان، دیگر گروه‌های شغلی از جمله کارکنان بیمارستان‌ها، و کلا و کارکنان دادگاه‌ها در اعتراض به این اصلاحات و به دعوت اتحادیه‌های صنفی به این اعتصابات پیوسته‌اند.

۱۱



انقلاب شهری و شهرانقلابی

جنبش ماه می سال ۱۹۶۸ چه تاثیری بر گفتمان شهری داشت؟

در پنجاهمین سالگرد جنبش ماه می سال ۱۹۶۸ فرانسه، تاثیر این جنبش بر تحولات اجتماعی معاصر در اروپا و جهان هنوز قابل بررسی و توجه است. مطلب حاضر به تاثیر این حرکت اجتماعی بر نظریات شهر و نوع نگاه به فرایندهای شهری می پردازد.

محمد کریم آسایش

پژوهشگر و کنشگر
شهری

چه رخ خواهد داد؟ چه بر سر این همه سرمایه مازاد می آید؟ خب، در ابتدا حومه نشینی را در ایالات متحده داشتید. در عمل، ساخت حومه ها و در آن زمان این ساخت حومه های فراوان بود که راه حل مشکل سرمایه مازاد شد. ابتدا، سیستم بزرگراهی را ساختند، سپس همه می بایست اتومبیل داشته باشند، و در نتیجه داشتن خانه در حومه برای طبقه کارگر همچون «کاخ» به شمار می رفت. همه اینها زمانی رخ داد که اجتماعات فقرزده درون شهرها را خالی می کردند. این الگوی شهرنشینی بود که در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ رخ داد... این مساله مشکلات بسیاری خلق کرده بود، مانند بحران شهری اواخر دهه ۱۹۶۰. بعد از این تحولات، با وضعیتی مواجه شدید که در آن سرمایه عملاً به مرکز شهرها بازمی گشت و درون شهرها را بار دیگر تسخیر می کرد. سپس این الگو باز گشت. بنابراین، جماعت تهیدست هر چه بیشتری به حاشیه رانده شدند، همچنان که جماعت ثروتمند به مرکز شهر بازمی گشتند. برای مثال، در نیویورک سال ۱۹۷۰، می توانستید درست در مرکز شهر به هزینه ای تقریباً ناچیز مکانی مهیا کنید، چون مازاد انبوهی از ملک در آن محدوده وجود داشت و هیچکس نمی خواست در شهر زندگی کند. اما این شرایط تغییر کرد. شهر، مرکز مصرف گرایی و مالیه شده بود. این فرایند شهرنشینی در طی دهه ۱۹۴۰ رخ داد و تا دهه ۱۹۶۰ گسترش پیدا کرد. پس از آن بار دیگر تحولی در ساختار شهرنشینی رخ داد که در دوره بعد از دهه ۱۹۷۰ آغاز شد. بعد از دهه ۱۹۷۰ مرکز شهر به شدت ثروتمند شد. در واقع، منتهن که در دهه ۱۹۷۰ مکانی مقرون به صرفه بود در عمل، اجتماع محصور بزرگی برای افراد به غایت ثروتمند و قدرتمند شد. در عین حال، تهیدستان که اغلب اجتماعات اقلیت ها بودند به حومه شهرها رانده شدند یا در مورد نیویورک مردم به شهرهای شمال نیویورک، با

تحولات سال ۱۹۶۸، نه فقط منحصر به رویدادهای ماه می بود و نه فقط سال ۱۹۶۸ و نه فقط فرانسه، بلکه یک دوران بود که گستره های جهانی از ایالات متحده آمریکا، ویتنام، چین، ژاپن، مکزیک، برزیل، بولیوی، شیلی، آلمان، فرانسه، ایتالیا، انگلستان، ایرلند، هند و پاکستان را دربر می گرفت. دورانی که می توان از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ آن را نشانه گرفت و جنبش دانشجویی، جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش حقوق مدنی سیاهپوستان، جنبش دگرباشان جنسی، جنبش اکولوژیک، جنبش ضد جنگ، جنبش ضد تسلیحات هسته ای، جنبش های هنری جدید در سینما، موسیقی، رقص و غیره را به هم پیوند زد. اما بستر این جنبش ها علاوه بر آنکه شهر بود و تسخیر خیابان ها و دیوار سروده ها نقشی مهم در آن داشت، تغییر شهر و جنبش های شهری نیز وجه و چهره برجسته ای از آن را تشکیل می دادند.

دیوید هاروی در مقدمه کتاب «شهرهای شورشی»، تصویری از پاریس آن دوره ارائه می کند که گویای دگردیسی شهر و واکنش به آن است. تصویری از «ساختمان های غول پیکر که به شهر قدیم حمله می کرد»، «اسکان عمومی در ساختمان های بی روح و حومه ها»، «کالایی شدن انحصاری خیابان ها»، «هجوم سرمایه شرکت های آمریکایی به پاریس»، «رونق ساخت وساز بزرگراه ها و برج ها» و «ورود مصرف گرایی فاقد عقلانیت در خیابان ها و فروشگاه های شهر»؛ تصویری که گذار در فیلم «دو یا سه چیزی که درباره او می دانم» در سال ۱۹۶۷ ترسیم می کند. اما این تصویر، فقط منظره ای پاریسی نیست، بلکه منطق سرمایه داری جدید است. هاروی در گفت و گو با «وینس امانیوئل»، تاثیرات و تجلی های آن را در ایالات متحده آمریکا هم شرح می دهد:

«بعد از سال ۱۹۴۵ این سوال مطرح شد؛ بعد از اتمام جنگ



«هانری لوفور»
نیز در سال ۱۹۶۷
که یکصدمین
سالگرد انتشار
سرمایه است، دو
رساله مهم منتشر
می کند:
«تزهایی درباره
شهر» و «حق
به شهر». این
رساله ها، بینشی
جدید از انقلاب
و شهر را مطرح
می کنند، بینشی
که همزمان نقد
نگرش سنتی
به انقلاب،
شهرسازی و
زندگی روزمره
در جامعه
سرمایه داری
است.

II

سال ۱۹۶۷ است که در قالب دستور کار سیاسی، مساله شهر را مطرح می سازد.

اما چنانکه گفته شد، روایت انقلاب شهری، تنها روایت فرانسوی نیست و برای مثال در ایالات متحده آمریکا نیز از اواسط دهه ۱۹۵۰ با ظهور «جین جیکوبز و اکتویسم/ژورنالیسم» او در مقابله با برنامه های نوسازی و شهرسازی از بالای رابرت موزز در آمریکا و به ویژه نیویورک، مقاومت شهری جزئی از جنبش انقلابی آمریکادر دهه های ۵۰ تا ۷۰ می شود، جنبشی که با جنبش حقوق مدنی سیاهان آغاز و با جنبش ضد جنگ ویتنام و جنبش زنان و جنبش دانشجویی همراه می شود. سال ۱۹۶۱ نیز در آمریکا، یک نقطه عطف فکری برای انقلاب شهری است و آن انتشار کتاب «مرگ و زندگی شهرهای بزرگ آمریکایی» اثر جین جیکوبز است، اثری که به شهرسازی از پایین و توسط مردم معتقد است. جیکوبز در این اثر هدفش را چنین شرح می دهد: «این کتاب یورشی است بر برنامه ریزی و بازسازی شهری معاصر. همچنین تلاشی است برای معرفی اصول نوین آن، در مخالفت و متفاوت با آنچه در همه جا از مدارس معماری و برنامه ریزی گرفته، تا مجلات زنان و ضمیمه های روز یکشنبه که درباره آن آموخته می شود... من درباره چگونگی عمل شهرها در زندگی واقعی خواهیم نوشت. زیرا تنها از این راه می توان آموخت که کدام اصول برنامه ریزی و کدام اقدام در بازسازی می تواند موجب سرزندگی اقتصادی و اجتماعی شهرها گردد و چه اقدامات و اصولی این خواص را می میراند.» جیکوبز در بطن جنبش حقوق مدنی آمریکا و با اندیشه هایی الهام گرفته از سنت های دموکراتیک و فردگرایی آمریکایی (اندیشه های بنجامین فرانکلین و جفرسن) در واکنش به برنامه های نوسازی که از سال ۱۹۵۴ آغاز شد و البته ریشه در قانون استاندارد کردن مسکن سال ۱۹۳۴ و قانون نوسازی شهری سال ۱۹۴۹ داشت، همان چیزهایی را کشف کرد که لوفور با زمینه فکری مارکسیستی در فرانسه کشف کرد یعنی اینکه فضاهای شهری یک فرایند اجتماعی هستند و برنامه های شهرسازی، ریتم زندگی انسان ها را برهم می زند و انسان ها در شهر به گفت و گو و تعامل و فراغت آزاد نیازمندند.

«جنبش گل» نیز جنبشی شهری بود که از بستر جنبش ضد جنگ ویتنام و با ابتکار «آلن گینزبرگ» شاعر رادیکال آمریکایی برخاست، جنبشی که تظاهرات مخالفان جنگ ویتنام را با تئاتر خیابانی پیوند زد. این جنبش در اعتراضات شهری نیز خود را نشان داد، در جریان اعتصاب بخش زباله شهر نیویورک، زباله هایی را که در پیاده روهای این شهر جمع شده بود با استفاده از مترو به سمت مرکز تازه گشایش یافته لینکلن حمل کردند.

این دوران در کران های انتهایی خود، آثار مهم دیگری را انتشار داد که از آنها به عنوان انقلاب های نظری شهری می توان یاد کرد. «انقلاب های شهری» از هانری لوفور (۱۹۷۰)، «مساله شهری» از مانوئل کاستلز (۱۹۷۲)، «عدالت اجتماعی و شهر» از دیوید هاروی (۱۹۷۳)، «تولید فضا» از هانری لوفور (۱۹۷۴). دوران سال ۱۹۶۸ را می توان دوران چرخش گفتمان شهری دانست، در حالی که دیوید هاروی در سال ۱۹۶۹ کتاب «تیین در جغرافیا» که اثری لیبرال پوزیتیویستی در روش شناسی و معرفت شناسی جغرافیایی بود را منتشر کرد، تحت تاثیر این تحول گفتمانی در سال ۱۹۷۳ با «عدالت اجتماعی و شهر» چرخش مارکسیستی کرد.

پنسیلوانیا مهاجرت کردند.»

در همین بستر است که واکنش ها زاده شدند. در سال ۱۹۵۴ جنبش انترناسیونالیست لتریست اعلام کرد که «شعر در شکل شهرهاست، پس ما انواع منقلب کننده ای از آن را خواهیم ساخت.»

نشریه لتریست ها به نام «پوتلاچ» در فاصله سال های ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۷ به مباحث معماری و شهرسازی و همچنین مفهوم پژوهش های روان - جغرافیایی خود که به معنای گشت و گذار مستانه و شاعرانه و گم شدن در جغرافیای شهر و کشف نقاط نا آشنا و جذاب بود، توجه ویژه نشان می دهد.

در ادامه انترناسیونال لتریست، انترناسیونال سیتواسیونیست (موقعیت گرا) در سال ۱۹۵۸ پدید می آید که چهره هایی چون «رائول ونگم»، «مصطفی خیاطی» و «گی دوبور» با آثاری چون «درباره فقر و فلاکت محیط دانشجویی از لحاظ اقتصادی، سیاسی، روانی، جنسی و به ویژه فکری و راه هایی برای درمان آن» (۱۹۶۶)، «رساله زندگی دانی برای نسل جوان» (۱۹۶۷) و «جامعه نمایش» (۱۹۶۷) بر محتوای فکری جنبش سال ۱۹۶۸ تاثیر پررنگی می گذارند، به نحوی که برای مثال جمله آخر کتاب «درباره فقر و فلاکت محیط دانشجویی از لحاظ اقتصادی، سیاسی، روانی، جنسی و به ویژه فکری و راه هایی برای درمان آن» یعنی «زیستن بدون زمان مرده و تمتع بدون مانع» به یکی از شعارهای اصلی دیوار نوشته ها بدل می شود.

فصل هفتم «جامعه نمایش» اثر «گی دوبور» نیز نقد موقعیت گرا از شهرسازی سرمایه را مطرح می کند که در کلام آخر، ایده انقلاب در شهرسازی را چنین توصیف می کند: «بزرگترین ایده انقلابی درباره شهرسازی، ایده ای شهر سازانه، فن شناسانه یا زیبایی شناسانه، نیست. این ایده عبارت است از تصمیم به بازسازی یکپارچه هر خطه مطابق با نیازهای قدرت شوراهای زحمتکش.»

در چهار سال اول فعالیت انترناسیونال سیتواسیونیست، یعنی از سال های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۲ این جنبش به خلق تجارب هنری جدید می پردازد. از جمله کنستان، معمار و نقاش هلندی، پروژه هایی برای ایجاد شهرهای اتوپیک به نام «بابل جدید» تهیه می کند.

«هانری لوفور» نیز در سال ۱۹۶۷ که یکصدمین سالگرد انتشار سرمایه است، دو رساله مهم منتشر می کند: «تزهایی درباره شهر» و «حق به شهر». این رساله ها، بینشی جدید از انقلاب و شهر را مطرح می کنند، بینشی که همزمان نقد نگرش سنتی به انقلاب، شهرسازی و زندگی روزمره در جامعه سرمایه داری است. لوفور در «تزهایی درباره شهر» و «حق به شهر»، ایده هایی چون «حق به شهر در کنار حق کار کردن، حق تعلیم و تربیت، حق بهداشت، مسکن، فراغت، حق زندگی»، «حق به شهر، حتی به مثابه وسیله و هدف، افق و راه برای طبقه کارگر نه به عنوان حقی خاص بلکه در راستای منافع عام تمدن و منافع خاص گروه های اجتماعی «ساکنان»، «جنبه انقلابی رفم شهری»، «حق به شهر به مثابه حقی برای فعالیت خلاق، آفریدن اثر (oeuvre) (نه فقط محصولات و کالاهای مادی)، خیال پردازی، بازی، حق مرکزیت احیا شده، حق مکان هایی برای مواجهه و مبادله، حق ریتم زندگی و بهره بردن از زمان»، «سکونت دایی بورژوازی» را مطرح می کند.

لوفور گرچه اهمیت انقلابی فضا را از سال ۱۹۶۵ و در «کمون پاریس» در قالب یک تحلیل تاریخی خاطر نشان ساخته بود اما

قلمرو رفاه

فرهنگ

حسام‌الدین شاردی

روزنامه نگار

«فلسفه پول» اثری میان رشته‌ای است و نمی‌توان آن را منحصر در یک دسته گنجاند. نویسنده این کتاب نمی‌خواهد به شیوه معیار فلسفه پردازی کند. او به صراحت می‌گوید: «حتی یک سطر از این پژوهش‌ها درباره اقتصاد نیست. جامعه‌شناسان و هنرمندان نیز «فلسفه پول» را جزو آثار علمی جامعه‌شناختی محسوب نمی‌کنند؛ در عین حال همگان می‌توانند از آن به نفع رشته خود استفاده کنند.»

نگاهی به کتاب
«فلسفه پول» نوشته
گئورگ زیمل

سفر اشتیاق پول و اشتیاق انسان



کتاب «فلسفه
پول» زیمل که
نظام‌مندترین
اثر او محسوب
می‌شود، سرانجام
با ترجمه «شهناز
مسمی‌پرست»
منتشر شد





در فلسفه پول، زیمل نظریه‌ای نسبی‌گرا و زندگی‌باور از مدرنیته بر پایه تحلیلی از کارکردهای پول در جامعه مدرن ارائه می‌دهد. برای زیمل اقتصاد پولی باعث غیرشخصی شدن روابط اجتماعی است

«ما در سرشت خود پول، چیزی از ذات و جوهر فاحشگی را تجربه می‌کنیم. بی‌اعتنایی و بی‌تفاوتی پول نسبت به استفاده از آن، فقدان تعلق به هر فردی به خاطر عدم ارتباطش با افراد، عینیتی که ذاتی پول در مقام یک وسیله صرف است و خود هرگونه رابطه عاطفی را حذف می‌کند. اینها جملگی پول و فاحشگی را به نحوی شوم قابل قیاس می‌سازد»

گئورگ زیمل - فلسفه پول

«گئورگ زیمل» جامعه‌شناس آلمانی و فیلسوف نوکانتی قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ است که از پیشگامان جامعه‌شناسی به شمار می‌رود. او نویسنده‌ای بسیار پربار بود. زیمل بیش از ۲۰۰ مقاله در انواع مجلات و روزنامه‌ها به چاپ رساند و مقاله‌های دیگری نیز پس از مرگش منتشر شد. او ۱۵ اثر عمده در رشته‌های جامعه‌شناسی، علم اخلاق، فلسفه و نقد فرهنگی و ۵ تا ۶ اثر کم‌اهمیت دیگر نوشت و پس از اتمام رساله دکترایش، اولین اثرش را با عنوان «درباره تمایز اجتماعی» در سال ۱۸۹۰ منتشر کرد. از جمله آثار دیگر وی می‌توان به «مساله تبیین فلسفی تاریخ» و «پرسش اساسی جامعه‌شناسی» و البته کتاب «فلسفه پول» اشاره کرد.

بعضی از مفسران زیمل «فلسفه پول» را با کتاب اصلی دور کیم «تقسیم کار اجتماعی» مقایسه کرده و یا حتی بعضی آن را نوعی ترجمه مباحث «سرمایه» مارکس به زبان روانشناسی می‌دانند. زیمل در مقدمه فلسفه پول توضیح می‌دهد مطالعه او در مورد پول نمونه‌ای از قصد جامعه‌شناختی‌اش برای مطالعه «فردیت زندگی، کلیت و معنای آن» است.

دنبال کردن روایت اقتصاد از سوی اندیشمندان اجتماعی بسیار جذاب است؛ حال چه روایت کارل مارکس در «کاپیتال» از شکل‌گیری سرمایه‌داری جدید باشد یا روایت ماکس وبر در «اخلاق پروتستانی»، روایت گئورگ زیمل در «فلسفه پول» و یا حتی روایت ورنر زمبارت در «یهودیان و حیات اقتصادی مدرن» و «بورژوا». در واقع هر روایت دیگری که به سویه‌های اجتماعی علم اقتصاد توجه کند.

زیمل نقد مارکسیستی مفهوم از خودبیگانگی را تصحیح می‌کند، تعمیم می‌دهد و پی می‌گیرد و در همان حال، تحلیل وبری عقلانی شدن فرهنگ و جامعه را منتها با دادن لحنی متافیزیکی به آن پیشگویی می‌کند.

محتوای کتاب «فلسفه پول» برای کسانی که رویکرد ارتدوکس به مارکسیسم ندارند، جذاب و گیرا است. یعنی شکلی از مارکسیسم که با نوعی چارچوب سفت و سخت زیربنا - روبنا محدود نمی‌شود.

مارکس هم در سه آثار واپسین‌اش توجه ویژه‌ای به کارکردهای پول در جامعه داشت. البته در اولین اثرش با عنوان «دست‌نوشته‌های فلسفی اقتصادی ۱۸۴۴»، مارکس بخشی به نام «قدرت پول در جامعه بورژوا» ارائه کرد. به نظر او، پول بازنمای روابط انتزاعی در مالکیت خصوصی است که از روابط تبادل انسانی تفکیک شده است. پول در راس از خودبیگانگی انسان است. ارتباط زیمل با مارکس در مورد مطالعه پول دارای شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در رویکرد است. از یک طرف، برخی از موضوعات کار مارکس دوباره در اشکال دیگر در مطالعه زیمل ظاهر شده است. اول اینکه زمینه‌ای انقلابی از پول از معاملات ساده پایاپای تا معاملات پیچیده‌تر و حضور پول به صورت کامل به شکل اسکناس وجود دارد.

در فلسفه پول، زیمل نظریه‌ای نسبی‌گرا و زندگی‌باور از مدرنیته بر پایه تحلیلی از کارکردهای پول در جامعه مدرن ارائه می‌دهد. برای زیمل اقتصاد پولی باعث غیرشخصی شدن روابط اجتماعی است. نظریه مارکس با فضای سرمایه‌داری در تولید و ارتباط آن با پول، کار و سرمایه مرتبط است، در حالی که زیمل بر توزیع و گردش کالاها متمرکز می‌شود که در دست ساخت فضای خالق ارزش در تبادل است.

در حالی که در کار مارکس، پول کارکردهای متفاوتی دارد و همیشه در مرکز بوده و «مضمّن کار انتزاعی است و ارزش آن توسط شرایط تولید تعیین می‌شود»، زیمل با این پول اقتصادی شده بسیار مخالف است و پول را در گستره قلمرو تجربه انسانی قرار می‌دهد. به نظر زیمل، ارتباط دادن پول تنها به پایه‌های مادی آن نوعی تقلیل است و پول بازنمای پدیده اجتماعی به شکل تعاملی انسانی است. تبادل برای او شکل قاطعی از زیست اجتماعی است که در آن اقتصاد تنها یکی از اشکال تبادل است، در حالی که نظریه ارزش مارکس بر پایه روابط تولیدی با موضوع انسان و طبیعت از طریق کار است. زیمل نظریه‌ای نسبی از ارزش را مطرح می‌کند و فرض را بر این قرار می‌دهد که ارزش چیزها بر اساس قضاوت ذهنی در ارزشگذاری است. بنابراین، کالاهایی که بنا بر محدودیت به سختی به دست می‌آیند، برای افراد با ارزش تر هستند.

تحلیل زیمل به جای تأکید بر نقش پول در دنیای خود، از طبیعت زندگی انسان مشتق شده که نمی‌تواند منحل شود. همانطور که پول به عنوان یک نماد خالص رشد می‌کند، از نظر زیمل آزادی در روابط مالکیت پول به وجود آمده و باعث تعهد در تعاملات اجتماعی می‌شود.

پول همانند «مادی» معرفی شده که همه روابط اجتماعی را در خود خلاصه کرده و یکجا بیان می‌کند. «چنانکه گویی عمیق‌ترین و عام‌ترین معنای هستی به روشن‌ترین وجه بهتر از هر جای دیگر در پول بیان می‌شود؛ گویی صورت و توسعه‌اش عملکرد کل جامعه را بی‌درنگ قابل رویت می‌کند.»

روشناسی زیمل

گرچه زیمل ساختارهای نهادی بزرگتر را موضوع شایسته بررسی‌های جامعه‌شناختی می‌دانست، اما باز ترجیح می‌داد بیشتر کارش را به بررسی پدیده‌هایی اختصاص دهد که خود آنها را

«کنش‌های متقابل اتم‌های جامعه» خوانده بود. او بیشتر به بررسی الگوهای بنیادی کنش‌های متقابل افراد پرداخته و معتقد بود این الگوها پایه تشکّل‌های اجتماعی بزرگتر را می‌سازند؛ همان بررسی‌ای که امروزه جامعه‌شناسی خرد نامیده می‌شود. روشی که او دوست داشت و به کار برده بود، همان تأکید بر یک رشته صورت‌های محدود و بادوام کنش‌های متقابل بشری است. زیمل در سراسر کارهایش، کنش‌های اجتماعی فرد را نه جداگانه بلکه در ارتباط با کنش‌های افراد دیگر و ساختارها یا فراگردهای خاص مورد بررسی قرار داد.

روش زیمل انتخاب پدیده‌ای خاص از جریان تجربه و بررسی ساختار و تاریخ آن است. این روش بی‌شباهت به تحلیل نوع مثالی و بر نیست که آن را همچون تولید مجموعه‌ای از عکس‌های فوری بی‌حرکت از واقعیت‌های اجتماعی از زوایای گوناگون در نظر می‌گرفت، ولی تعبیر زیمل گسیخته‌تر و فاقد

انسجامی است که و بر از طریق مفهوم عقلانیت حاصل می کند. زیمیل خود نیز روش خویش در «فلسفه پول» را با این عبارت تصریح می کند: «وحدت این پژوهش ها در این امکان نهفته است که کلیت معنای حیات را می توان در هر یک از جزییات آن یافت.» بر همین اساس، پدیده پول نیز در وهله اول به منزله ابژه های کاملاً جزیی و محدود تعریف می شود و سپس این پدیده جزیی به کلیت جامعه تسری می یابد. البته این شیوه در کلیه آثار زیمیل مشهود است.

زیمیل کتاب «فلسفه پول» را در سال ۱۹۰۰ منتشر کرد و این کتاب در سال ۱۹۰۷ با ۷۰۰ صفحه، تجدید چاپ شد. کتاب شامل دو فصل و هر فصل حاوی سه بخش است که در آن او پول را به هر پدیده اجتماعی

قابل تصور مربوط می داند.

فلسفه پول که زیمیل ابتدا آن را «روانشناسی پول» نامیده بود به دو بخش تقسیم می شود: بخش اول که پول را به مثابه متغیر وابسته بررسی می کند، «تحلیلی» نامگذاری شده و بخش دیگر که پول را به عنوان متغیری مستقل در نظر می گیرد «ترکیبی» نامیده شده است. در حالی که بخش تحلیلی تکوین نظری پول را در راستای عینی کردن و استقلال دادن به ارزش شرح می دهد، بخش ترکیبی پیامدهای پولی شدن همگانی را بر حسب دیالکتیک آزادسازی فرد و شیء انگاری روابط اجتماعی بررسی می کند. آزادسازی و شخصیت زدایی از فرد، عقل گرایی و عقلانی سازی زندگی، اصطلاحات کلیدی هستند که زیمیل در نشانه شناسی (تشخیص) مدرنیته به طور عام و روابط اجتماعی سوداگرانه به طور خاص به کار می برد.

بخش اول کتاب زیمیل تحلیلی است و هدف آن پیدایش پول فارغ از پیش شرط های زندگی اجتماعی است. او نوعی مطالعه از پول را پیشنهاد می کند که از رویکرد خالص اقتصادی فراتر می رود. زیمیل در تلاش است فراتر از جایگاه پول در بازار رفته و بار تباطاد آن به فرهنگ و جامعه، درباره فهم عمیق تری از «ارزایی و روانشناسی رایج، حتی پیش فرض های متافیزیکی» بحث کند.

در قسمت اول کتاب، زیمیل در بخشی با عنوان رابطه میان کیفیت و کمیت به شرح موضوع کمیت پول می پردازد و در واقع آن را باز نمای انتزاعی شدن هر چه بیشتر تجربه ها و تفکر بشر می داند. به طور مثال، پول را بنا به سرشت و ماهیتش کامل ترین باز نمایی کننده و نماد نوعی گرایش شناختی در علوم مدرن می داند؛ یعنی گرایش به تقلیل تعینات کیفی به تعینات کمی. همین تجربه در علوم مدرن را می توان به سایر حوزه های زندگی نیز تسری داد، آنهم البته با قید این شرط که به هر حال کنش های بشری با داشتن عناصر روانی و فیزیکی هنوز واجد رگه هایی از کیفیت اند و به قول زیمیل «فقط متافیزیک می تواند پدیده هایی را بسازد که به تمامی عاری از کیفیت اند»، اما در جهان تجربی به راستی این فقط پول است که به تمامی از قید کیفیت آزاد بوده و کیفیت آن تماماً در کمیتش خلاصه می شود. بدین سان پول به قدرت و محوری راز آمیخته در حیات اقتصادی و غیر اقتصادی بدل می شود. اگر پول را با هر دلیل اخلاقی و غیر اخلاقی فاقد این قدرت و محوریت بدانیم، یا آن را به وسیله ای صرف برای لذت بردن اشیا و امور خاص

تقلیل دهیم و خلاصه آن را به حاشیه زندگی برانیم، آنگاه منکر قدرت و نفوذ عینی پول شده ایم. گرچه پول وسیله ای ناب است، اما همین وسیله ناب می تواند به غایت یا هدفی فی نفسه و در خود بدل شود و همین امر کافی است تا پول را پدیده ای چنین راز آمیخته و شبیح گون سازد. به لحاظ عینی نمی توان تصور کرد پول همراه با هنر، زیبایی، عشق، آرمان های اخلاقی و غیره در رده اهداف غایی زندگی جا دارد. پول با قدرت و نفوذ بی حد و مرز خود در زندگی مدرن می تواند همه این اهداف را به وسیله بدل کند. در انواع و اقسام تیپ های شخصیتی ای که زیمیل به تحلیل آنها می پردازد، می توان به وضوح این قدرت عینی را مشاهده کرد. برای مثال، در تیپ شخصیتی خسیس، پول به هدفی مطلق بدل می شود، به نحوی که آن را حتی نمی توان به هیچ نوع لذت خاصی منتسب کرد. صرف حضور و وجود پول در زندگی خسیس مایه لذت او است، بی آنکه رابطه او با پول شکل یک لذت انضمامی را به خود بگیرد. در اینجا نکته مهم آن است که وقتی خسیس آگاهانه از استفاده کردن از پول به عنوان وسیله ای برای کسب هر گونه لذت خاص خودداری می کند، او میان وضعیت ذهنی خود و موقعیت عینی و عملی پول شکافی عمیق و پر ناشدنی ایجاد می کند. این جایگاه عینی و عملی پول در زندگی مدرن آن را با همه روابط، شخصیت ها و کنش ها گره می زند، بنابراین گوناگون ترین و متضاد ترین تیپ های شخصیتی به طور یکسان تابع و وابسته به پول هستند.

بخش دوم، فلسفه پول به آشکار سازی کارهای انجام شده در مورد پول در دنیا می پردازد. این دنیا، دنیای افراد، فرهنگ و جامعه است. این موضوع زیمیل را به سمت تحلیل پول در روابط آزاد افراد هدایت می کند. به نظر زیمیل، پول شخص را آزاد می کند، چون الزام استفاده از پول تنها با تولید کار یا فروشنده در بازار و نه خود شخص مرتبط است.

زیمیل در بخش ترکیبی فلسفه پول، اثرات جهت گیری عمومی، عینی شدن، انتزاعی شدن و پولی شدن همگانی روابط اجتماعی را روی آزادی، فرهنگ و سبک زندگی انسان بررسی می کند.

فصل دوم کتاب حول فلسفه پول ترکیبی بحث می کند و مربوط است به آشکار سازی کارهای صورت گرفته درباره پول در دنیا که دنیای افراد، فرهنگ و جامعه است. زیمیل دو مفهوم مبادله را در فلسفه پول به کار می گیرد: یک مفهوم محدود تر که به مبادله اقتصادی مربوط می شود و ویژگی آن قربانی و برابری است، (باید چیزی داد تا چیزی گرفت) و دیگری مبادله به معنای کلی تر است که هنگام مبادله چیزی از دست نمی رود. مبادله کلی هر گونه تعاملی می تواند باشد، مانند مبادله عشق، دانش، توجه، شخص و...

به عنوان وسیله مبادله، برای پول علی السویه است که با چغندر، بالوار و یا با اسلحه مبادله شود. «همه انواع کالاها به یک ارزش به پول تبدیل پذیر هستند، در حالی که پول به انواع کالاها تبدیل پذیر است.»

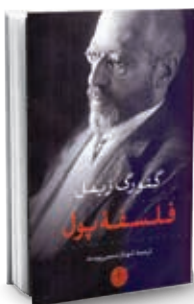
حال می توان نقل قول ابتدای این مقاله را بهتر درک کرد و همین طور در کی کلی از مفهوم مورد اشاره زیمیل به دست آورد. کتاب چندوجهی «فلسفه پول» چندین سر و گردن از کارهای پیشین زیمیل بالاتر است. خود او می نویسد: علاقه ام... به هر چه پیش از «فلسفه پول» نوشته ام از دست داده ام. این یکی واقعا کتاب من است؛ بقیه برای رنگ باخته اند، تو گویی هر کس دیگری می توانست آنها را نوشته باشد.

۱۱

V

فلسفه پول

- نویسنده: گئورگ زیمیل
- ترجمه: شهناز مسمی پرست
- صفحه: ۷۰۸
- قیمت: ۷۹ هزار و ۵۰۰ تومان
- انتشارات: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه



مروری بر کتاب
خشونت و
نظام‌های اجتماعی

تأثیر اجتماعی آزار کنترل خشونت



محدودسازی خشونت

دولت‌های طبیعی، با کنترل سیاسی اقتصاد در راستای ایجاد منافع ویژه، خشونت را محدود می‌سازند اما با چنین کاری مانع توسعه سیاسی و اقتصادی می‌شوند. در مقابل، جوامع مدرن با تحکیم رقابت اقتصادی و سیاسی، دسترسی باز را به سازمان‌های اقتصادی و سیاسی ایجاد می‌کنند



خشونت و نظام‌های اجتماعی

- چارچوبی مفهومی برای تفسیر تاریخ مکتوب یشر
- نویسنده: داگلاس نورث، جان جوزف والیس، ربی واینگاست
- مترجم: بهنام ذوقی رودسری
- نشر: شیرازه
- قیمت: ۴۰ تومان
- تعداد صفحات: ۵۰۴ صفحه



«داگلاس نورث»، برنده جایزه نوبل اقتصاد به همراه دو تن از همکارانش، «جان جوزف والیس» و «ربی واینگاست»، در کتاب «خشونت و نظام‌های اجتماعی» می‌کوشند به این سوال پاسخ دهند که ارتباط میان خشونت و نظام‌های اجتماعی چگونه است و دولت‌هایی که در طول تاریخ تاسیس شده‌اند، چگونه و به واسطه چه نهادهایی توانسته‌اند خشونت را مدیریت و کنترل کنند؟

بیشتر، روابط اجتماعی غیرشخصی گسترده، شامل حاکمیت قانون، تضمین حق مالکیت، انصاف و برابری. از دیگر سو، الگوی دسترسی محدود با این موارد مشخص می‌شود: اقتصادهای با رشد آهسته و آسیب‌پذیر نسبت به شوک‌ها، سیاست بدون توافق عمومی حکومت‌شوندگان، تعداد نسبتاً کم سازمان‌ها، حکومت‌های کوچکتر و متمرکزتر، غلبه روابط اجتماعی سازمان‌یافته در جهت مناسبات شخصی. همه جوامع با مساله خشونت مواجه هستند. هیچ جامعه‌ای در برخورد با خشونت نمی‌تواند آن را کاملاً از میان بردارد. در بهترین حالت، خشونت می‌تواند محدود و یا مدیریت شود. بروز خشونت ابعاد زیادی دارد. خشونت می‌تواند با اعمال فیزیکی یا از طریق اجبار و تهدید بروز پیدا کند. هم اقدامات خشونت‌آمیز و هم اجبار از عناصر خشونت هستند. خشونت در بعدی دیگر، می‌تواند عمل یک فرد تنها یا عمل گروهی سازمان‌یافته باشد، از باندهای کوچک گرفته تا ارتش‌ها. دغدغه اصلی، خشونت سازمان‌یافته است؛ به کارگیری خشونت یا تهدید به خشونت توسط گروه‌ها. جوامع مدرن دسترسی باز، اغلب خشونت را به وسیله نهادهای محدود می‌کنند. نهادهای قوانینی را تنظیم می‌کنند که برای اعمال کنندگان خشونت، هزینه‌های زیادی را به همراه خواهد آورد. مردم نیز در چنین ساختاری برای آنکه از خشونت مصون بمانند، مجبورند از قوانین اطاعت کنند. دولت طبیعی با ایجاد ائتلافی غالب، مشکل خشونت محلی را کاهش می‌دهد. نخبگان و اعضای ائتلاف غالب، توافق می‌کنند امتیازات یکدیگر را به رسمیت بشناسند. با محدود کردن امتیازات بین اعضای ائتلاف غالب، نخبگان تصمیم می‌گیرند به جای نزاع میان خود با یکدیگر همکاری کنند؛ چرا که می‌دانند خشونت، رانت‌هایشان را کاهش می‌دهد و همین مساله به آنها انگیزه می‌دهد که از نزاع بپرهیزند. بدین ترتیب نظام سیاسی دولت طبیعی، نظام اقتصادی را اداره می‌کند تا بتواند رانت‌هایی را ایجاد کند که از نظم سیاسی محافظت کند.

نظام‌های دسترسی باز، خشونت را از طریق متفاوتی با دولت‌های طبیعی، کنترل می‌کنند. این جوامع، ارتش و سازمان‌های پلیسی قدرتمند و محکمی می‌سازند که تابع سیستم سیاسی هستند. تثبیت خشونت این خطر را به همراه دارد که دولت برای اهداف خود، آن را به کار گیرد. در نتیجه، منطق کنترل خشونت در نظام دسترسی باز، شامل سه عنصر است: ۱- سازمان یکپارچه نیروهای نظامی و پلیسی تحت کنترل سیستم سیاسی باشد، ۲- سیستم سیاسی باید با مجموعه‌ای از نهادهای انگیزه‌ها مقید شود تا استفاده نامشروع از خشونت را محدود کند، ۳- برای اینکه جناح یا حزب سیاسی در قدرت باقی بماند باید از پشتیبانی منافع اقتصادی و اجتماعی به معنای وسیع کلمه برخوردار باشد. نورث و همکارانش همچنین به تشریح منطق گذار از دولت‌های طبیعی به نظام‌های دسترسی باز نیز می‌پردازند و تاکید دارند این گذار در دو مرحله صورت می‌گیرد. در ابتدا دولت طبیعی

تاریخ مکتوب بشر با اولین انقلاب اجتماعی - اقتصادی و ظهور نخستین گروه‌های بزرگ انسان‌ها، بین ۵ هزار تا ۱۰ هزار سال پیش آغاز شد. دومین انقلاب اجتماعی و یا انقلاب صنعتی مدرن، نیز ۲۰۰ سال پیش آغاز شد که تا امروز ادامه دارد. در این انقلاب‌ها، تغییرات عمیقی نیز در سازمان گروه‌ها روی داد. این دو انقلاب اجتماعی، منجر به تغییرات عمیقی در شیوه سازماندهی جوامع شدند و وظیفه اصلی این کتاب، تشریح این دو الگوی سازمان اجتماعی و تبیین نحوه گذار جوامع از یک نظام به نظام دیگر است.

این کتاب مجموعه‌ای از مفاهیم را ارائه می‌کند که نشان می‌دهند چگونه جوامع طی ۱۰ هزار سال، از کنترل فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی، مذهبی و آموزشی برای محدود کردن و جلوگیری از خشونت بهره برده‌اند. در اکثر جوامع، قدرت‌های سیاسی، اقتصادی، مذهبی و نظامی در نهادهایی متمرکز شده‌اند که روابط انسانی را سازماندهی می‌کنند. همچنین این نهادها برخی از کنترل منابع را با ایجاد انگیزه‌های گوناگون به گروه‌ها و اشخاص واگذار می‌کنند که متوسل به خشونت می‌شدند و بدین شکل خشونت را محدود می‌کنند. این الگوی سازمان‌های اجتماعی را نظام‌های اجتماعی می‌نامند. در راستای تحلیل ارتباط میان خشونت و نظام‌های اجتماعی، نویسندگان ابتدا به توصیف مختصات دولت‌های طبیعی و سپس جوامع با دسترسی باز می‌پردازند. دولت‌های طبیعی، دولت‌هایی هستند که با استفاده از سیستم سیاسی می‌کوشند رقابت اقتصادی را تنظیم و رانت‌های اقتصادی برای افراد ایجاد کنند. چنین رانت‌هایی به روابط اجتماعی، نظام می‌بخشد و خشونت را کنترل و همکاری‌های اجتماعی را تثبیت می‌کند. اولین دولت‌های طبیعی، فناوری‌های جدیدی ایجاد کردند که منجر به آغاز تاریخ مکتوب بشر شد. بخش عمده‌ای از جهان امروز، در دولت‌های طبیعی زندگی می‌کنند.

به اعتقاد نویسندگان کتاب، در ابتدای قرن نوزدهم، نظام‌های اجتماعی در یکسری جوامع پدید آمد که جوامع دسترسی باز نامیده می‌شوند. این جوامع، تاریخ بشر را به طور اساسی تغییر داد. شاید امروزه ۲۵ کشور و ۱۵ درصد از جمعیت جهان در جامعه دسترسی باز و ۱۷۵ کشور یعنی ۸۵ درصد باقی مانده، در دولت‌های طبیعی زندگی می‌کنند. جوامع دسترسی باز به شیوه‌ای رقابت اقتصادی و سیاسی را تنظیم می‌کنند که از ورود و رقابت برای نظم بخشیدن به روابط اجتماعی استفاده شود. همچنین نویسندگان در این کتاب می‌کوشند به تبیین نحوه گذار جوامع از دولت‌های طبیعی به جوامع دسترسی باز بپردازند. نورث و همکارانش عقیده دارند در دنیای مدرن دو الگوی اجتماعی پایه وجود دارد. الگوی دسترسی باز چنین مشخصاتی دارد: توسعه اقتصادی و سیاسی، اقتصادهایی که رشد اقتصادی منفی کمتری را تجربه می‌کنند، جوامع مدنی غنی و فعال همراه با سازمان‌های فراوان، حکومت‌های بزرگتر و با تمرکز دایی



۸

خشونت در دولت های طبیعی
و مدرن

دولت های طبیعی، با کنترل سیاسی اقتصاد در راستای ایجاد منافع ویژه، خشونت را محدود می سازند اما با چنین کاری مانع توسعه سیاسی و اقتصادی می شوند. در مقابل، جوامع مدرن با تحکیم رقابت اقتصادی و سیاسی، دسترسی باز را به ایجاد می کنند

باید ترتیبات نهادی ایجاد کند که نخبگان را قادر سازد تا روابط غیر شخصی درون نخبگان ممکن شود و در مرحله دوم، گذار مطلوب، زمانی آغاز می شود که ائتلاف غالب، گسترش مبادلات غیر شخصی بین نخبگان و نهادینه کردن دسترسی باز نخبگان به سازمان ها را مطلوب نخبگان بباید و به طرز موثری برای نخبگان، دسترسی باز ایجاد کند. همچنین شرایطی را که ممکن است در دولت طبیعی پرورش یابند تا روابط غیر شخصی بین نخبگان را ممکن سازد، شرایط آستانه ای می نامند.

این کتاب مشکل خشونت را در یک چارچوب تاریخی وسیع مورد بررسی قرار می دهد تا نشان دهد رفتار اقتصادی و سیاسی تا چه حد روابط تنگاتنگی با هم دارند. دولت های طبیعی، با کنترل سیاسی اقتصاد در راستای ایجاد منافع ویژه، خشونت را محدود می سازند اما با چنین کاری مانع توسعه سیاسی و اقتصادی می شوند. در مقابل، جوامع مدرن با تحکیم رقابت اقتصادی و سیاسی، دسترسی باز را به سازمان های اقتصادی و سیاسی ایجاد می کنند. این کتاب می کوشد به این سوال پاسخ دهد که چرا جوامع دسترسی باز، از لحاظ سیاسی و اقتصادی، توسعه یافته تر هستند و چگونه حدود ۲۵ کشور بین این دو نظام گذار کردند. طولانی ترین فصل این کتاب در رابطه با سیر تاریخی وقایعی است که منجر به ایجاد دولت دسترسی باز در کشورهای انگلستان، فرانسه و آمریکا شد. از خلال توضیحات نویسنده درباره سیر گذار هر یک از این کشورها می توان دریافت که تا چه حد تجربه هر کدام از این کشورها در این زمینه منحصر به فرد بوده است.

کتاب مشتمل بر هفت فصل است. در فصل اول، چارچوب مفهومی کتاب تشریح و تبیین می شود. نورث و همکارانش، دولت هایی را که بشر در طول تاریخ مکتوبش تاسیس کرده را به دو گروه مجزا، مشتمل بر دولت طبیعی و دولت دسترسی باز، تفکیک کرده و جایگاه و چگونگی مدیریت خشونت در این دولت ها را مورد واکاوی قرار داده اند. نظام دسترسی محدود و یا دولت طبیعی، در اولین انقلاب اجتماعی پدیدار شد. در این نظام ها، روابط شخصی میان افراد قدرتمند، بنیان سازمان اجتماعی و عرصه روابط متقابل شخصی را می سازد. دولت های طبیعی، توانایی افراد در ایجاد سازمان ها را محدود می کنند. در نظام های دسترسی باز که در انقلاب اجتماعی دوم پدید آمدند، روابط شخصی همچنان اهمیت دارند ولی دسته بندی های غیر شخصی شهروندان و کنش متقابل آنها نیز حائز اهمیت است. هویت که در دولت های طبیعی ذاتا شخصی است، در نظام های دسترسی باز با مجموعه ویژگی های غیر شخصی تبیین می شود. هر دو نظام اجتماعی دارای سازمان های عمومی و خصوصی هستند ولی دولت های طبیعی، برخلاف جوامع دسترسی باز،

دسترسی به این سازمان ها را محدود می کنند. گذار از دولت طبیعی به نظام دسترسی باز، دومین انقلاب اجتماعی یعنی ظهور مدرنیته است. این گذار مستلزم مجموعه ای از تغییرات در واحد سیاسی است که بر مشارکت بیشتر شهروندان تأکید دارد و حقوق سیاسی غیر شخصی را تضمین می کند و از طیف وسیعی از شکل های سازمان یابی از جمله احزاب سیاسی و سازمان های اقتصادی، حمایت قانونی می کند.

در فصل دوم، نویسندگان به تشریح مشخصات دولت های طبیعی می پردازند و شباهت ها، تفاوت های این دولت ها و نیز چند گونه دولت طبیعی از دولت های طبیعی شکننده تا پایه ای و نهایتا دولت طبیعی بالغ که در فرانسه و انگلستان در قرون شانزدهم، هفدهم و هجدهم شکل گرفته بود را تبیین می کنند. پیشرفت دولت های طبیعی شامل توسعه جوامع پیچیده تری می شود که نهادهای پیچیده تری دارند که از سازمان هایی با پیچیدگی بیشتر حمایت می کنند. پیشرفت دولت های طبیعی (شکننده، پایه ای و بالغ) با میزان حمایت شان از سازمان ها، تعیین می شوند. برای ایجاد سازمان های پیچیده تر و پیشرفته تر، دولت باید پیچیده تر و پیشرفته تر شود. چنین دولتی باید قادر به انجام وظایف بزرگتر و گستره بزرگتری از تعهدات قابل اعتماد باشد تا حاکمیت قانون را به همراه آورد. دولت های طبیعی پایه ای از حیث سازمانی غنی تر و از لحاظ نهادی پیشرفته تر از دولت های طبیعی شکننده هستند. این دولت ها بیشتر تخصصی شده و تقسیم کار میان سازمان ها و نهادها که اغلب شامل سازمان های متخصص در تجارت، آموزش، مذهب و تولید و مالیات پیشرفته تر را سازماندهی می کنند. دولت های طبیعی بالغ هم از لحاظ نهادی پیچیده تر از دولت های طبیعی پایه هستند. در دولت های طبیعی بالغ، شکل پیچیده تری از حاکمیت قانون پدیدار می شود. یکی از مسائل نهادی اصلی که در این فصل مطرح می شود، مساله محدود کردن شخصیت بود که به معنای تحت قانون در آوردن شاه است. نویسندگان در فصل سوم، دولت طبیعی را در عمل مورد تبیین قرار می دهند که مصداق آن در قانون زمین انگلستان پی گرفته شده است. در واقع دسترسی به زمین و حقوق مالکیتی که به تبع آن به وجود آمد، نقش بسزایی در ائتلاف غالب بازی می کند. در دولت های طبیعی شکننده، باز توزیع انعطاف پذیر مالکیت و کنترل زمین می تواند به عنوان ابزاری برای موازنه منافع درون ائتلاف، خصوصا در موازنه تغییرات قدرت میان اعضای برجسته، به کار گرفته شود. در دولت های طبیعی پایه، مالکیت زمین معمولا ثبات می یابد ولی کنترل زمین در چارچوب بلاواسطه دولت باقی می ماند. مالکیت زمین در دولت های طبیعی بالغ، ممکن است فراتر از کنترل مستقیم دولت برود و غیر شخصی



نورث و
همکارانش بر این
نکته تاکید دارند
که هر جامعه‌ای
به شیوه‌ای
منحصر به فرد
تکامل می‌یابد.
بنابراین فهمی
عمیق از تغییر
باید فراسوی
تعمیم‌های
وسیع به سمت
فهم خاصی از
میراث فرهنگی
آن جامعه خاص
حرکت کند

به نظام دسترسی باز را تشریح می‌کند. گذار مطلوب زمانی آغاز می‌شود که نخبگان خواسته‌ای مشترک بیابند تا برخی امتیازات‌شان را به حقوق غیر شخصی که همه اعضای نخبه در آن سهیم باشند، تبدیل کنند. این فرایند به هیچ وجه اجتناب‌ناپذیر نیست. گروه‌های قدرتمند که با عدم قطعیت و وضعیت‌های جدید مواجه هستند، به طور طبیعی به تثبیت امتیازات تمایل دارند، نه گسترش آنها تا نخبگان بیشتری را دربرگیرند. گذار مطلوب، فرایندی است که نخبگان با آن دسترسی را در ائتلاف غالب باز می‌کنند، از طریق تغییرات نهادی دسترسی باز را محفوظ می‌دارند و بسط دسترسی به حقوق شهروندی به بخش گسترده‌تری از مردم را آغاز می‌کنند. در این فصل بیشتر به شرایط تاریخی این دولت‌ها در فرایند گذار اشاره می‌شود. همچنین بر این نکته تاکید می‌شود زمانی که شرایط آستانه‌ای ایجاد روابط غیر شخصی بین نخبگان را ممکن می‌سازد، گذار مطلوب می‌تواند با تبدیل امتیازات شخصی نخبگان به حقوق غیر شخصی نخبگان آغاز شود. تبدیل امتیازات به حقوق، زمانی اتفاق می‌افتد که نخبگان در مجموع درک کنند زمانی که امتیازات آنها به عنوان حقوق مشترک متعارف تبیین گردند، نسبت به زمانی که آنها به عنوان امتیازات ویژه شخصی تبیین می‌شوند، بیشتر در برابر رقابت بین نخبه‌ای محفوظ هستند. همچنین تا زمانی که توانایی ایجاد سازمان‌ها، امتیاز باقی بماند، دسترسی باز نیست. دسترسی باز نه مستلزم دسترسی جهانی و نه مستلزم حذف کامل همه امتیازات است، بلکه مستلزم آن است که بخش بزرگی از مردم بتوانند آزادانه سازمان‌های سیاسی، اقتصادی و غیره ایجاد کنند.

فصل پایانی کتاب که شامل برنامه تحقیقاتی جدیدی برای علوم اجتماعی است، می‌کوشد هم یک نتیجه‌گیری از کل مباحث کتاب داشته باشد و هم با نگاهی رو به آینده و تبیین مجدد خشونت و نظام‌های اجتماعی، رویکرد جدیدی برای تحقیق در علوم اجتماعی را پیشنهاد کند. نورث و همکارانش تاکید می‌کنند هدف ما نفی یک مدل از کنترل خشونت و ترویج یک مدل دیگر نیست. همچنین آنان بر این مسأله تاکید دارند که استقلال ظاهری سیستم‌های اقتصادی و سیاسی در جوامع دسترسی باز، علوم اجتماعی مدرن را گمراه ساخته است. در دولت‌های طبیعی، همه سازمان‌های اقتصادی لزوماً سیاسی نیز هستند. در نظام‌های دسترسی باز، سازمان‌های اقتصادی بزرگ معمولاً بسیار بیشتر بر بازارها تمرکز می‌کنند و تنها به طور غیرمستقیم در سیاست درگیر می‌شوند. در نظام‌های دسترسی باز، توانایی شرکت‌ها در تمرکز بر اقتصاد، استقلال ظاهری بازارها و دموکراسی را ایجاد می‌کند.

نورث و همکارانش بر این نکته تاکید دارند هر جامعه‌ای به شیوه‌ای منحصر به فرد تکامل می‌یابد. بنابراین فهمی عمیق از تغییر باید فراسوی تعمیم‌های وسیع به سمت فهم خاصی از میراث فرهنگی آن جامعه خاص حرکت کند. مسیرها و سیاست‌هایی که دسترسی باز در جهان غرب را ایجاد کردند، نمی‌توانند بدون هیچ تغییری برای تقویت گذار در نظام‌های دسترسی محدود امروز به کار روند. جهان به طور پیوسته در حال تغییر است و تفکرات مادر مورد چگونگی کارکرد جوامع، با تغییرات و پیشرفت‌های جدید به طور پیوسته منسوخ می‌شوند. به اعتقاد نویسندگان کتاب، ما باید پکوشیم به واسطه شناخت محدودیت‌های خود، خود را برای فهم و تعامل با جهان آمده کنیم.

شود. توسعه قانون زمین انگلستان، توسعه سیستم قانونی و حاکمیت قانون در تاریخ سیاسی انگلیس به مدت طولانی حائز اهمیت است. با قرار دادن نهادهای تنظیم‌کننده مالکیت، بهره‌برداری و واگذاری زمین در بافت شرایط ساختارهای حکمرانی، پیگیری می‌کنیم که انگلیسی‌ها چگونه از کنترل زمین برای تثبیت ائتلاف غالب‌شان استفاده کردند و چگونه در رابطه با زمین، نهادها و سازمان‌های پیچیده‌تر در طول زمان پدیدار شدند. در فصل چهارم کتاب، نورث و همکارانش به تبیین مشخصه‌های نظام‌های دسترسی باز می‌پردازند. نظام‌های دسترسی باز، بسیار صلح‌آمیزتر از دولت‌های طبیعی هستند، اما دانشمندان علوم اجتماعی این صلح را بدیهی فرض می‌کنند. شهروندان در نظام‌های دسترسی باز، نظام‌های باوری مشترکی دارند که بر برابری، به اشتراک گذاشتن و فراگیری جهانشمول تاکید دارند. همه نظام‌های دسترسی باز برای حفاظت از این باورها، نهادها و سیاست‌هایی دارند که مخاطرات فردی مشارکت بازار را کاهش می‌دهند و سود بازار را به اشتراک می‌گذارند. رقابت حزبی، در نظام دسترسی باز اهمیت زیادی دارد و باعث تقویت اقتصاد رقابتی و جامعه مدنی می‌شود و به تبع مجموعه‌ای از سازمان‌ها را پدید می‌آورد. ویژگی مهم نظام‌های دسترسی باز آن است که در آنها، سیستم‌های اقتصادی و سیاسی مستقل به نظر می‌رسند. سازمان‌های اقتصادی در نظام‌های دسترسی باز نیازی ندارند در سیاست مشارکت کرده تا از حقوق‌شان محافظت کنند، قراردادها را اجرا کنند، یا بقای خود را از سلب مالکیت تضمین کنند؛ بنابراین به نظر می‌رسد بازارها در نظام‌های دسترسی باز، خودمختاری بیشتری نسبت به دولت‌های طبیعی داشته باشند. همچنین رشد حکومت، ویژگی اساسی نظام دسترسی باز است. فصل پنجم کتاب، چگونگی گذار از نظام‌های دسترسی محدود به دسترسی باز را مورد بررسی قرار می‌دهد. گذار جوامع از دسترسی محدود به دسترسی باز، در دو مرحله صورت می‌گیرد. ابتدا روابط بین ائتلاف غالب از شخصی به غیر شخصی تبدیل می‌شود و سپس این ترتیبات به جمعیت وسیع‌تری بسط می‌یابد. گذار در دولت طبیعی آغاز می‌شود، پس قدم‌های ابتدایی باید با منطق دولت طبیعی و روابط شخصی سازگار باشند. روابط غیر شخصی نخبگان می‌تواند با تغییر قواعد رسمی که امتیازات نخبگان را به حقوق تبدیل کند، درون دولت طبیعی گسترش یابد. زمانی که دولت طبیعی، نهادها، سازمان‌ها و باورهایی را گسترش دهد که به نخبگان اجازه دهد با یکدیگر به طور غیر شخصی رفتار کنند، جامعه در آستانه قرار می‌گیرد. در گام دوم یعنی گذار مطلوب، جوامع در آستانه، به تبدیل روابط درون نخبه‌ای ادامه می‌دهند. ساخت نهادهایی که به طور رسمی از هویت‌های غیر شخصی و دسترسی نخبگان به سازمان‌ها حمایت می‌کنند، بسط حقوقی مشابه به بخش بزرگتری از معیت را ممکن می‌سازد.

در سازگاری با منطق دولت طبیعی، دسترسی باز به عنوان راه‌حلی برای مشکل موجود در ساختار بخشیدن به روابط درون ائتلاف غالب ظاهر می‌شود تا نظم را تضمین کند. اولین قدم زمانی برداشته می‌شود که نخبگان در یابند حرکت به سوی روابط غیر شخصی تر برای آنان، بهتر از تهدید شدن ثبات ائتلاف است. با ایجاد شرایطی که روابط غیر شخصی میان نخبگان را ممکن می‌سازند، نخبگان تضمین امنیت امتیازات غیر شخصی‌شان از طریق نهادهای رسمی، مانند وضع قانون، نظامی - قضایی و گسترش شهروندی را مطابق با خواست خود می‌یابند. فصل ششم کتاب، چگونگی گذار مطلوب از دولت طبیعی

دموکراسی

بهنام ذوقی



پژوهشگر و مترجم

خشونت و نظام‌های اجتماعی حاصل همکاری «نورث، واینگاست و والیس» تلاشی است برای توضیح این مساله که بشر در طول تاریخ چگونه توانسته خشونت را محدود سازد. نویسندگان این مساله را به چارچوبی وسیع‌تر از مسائل سیاسی و اقتصادی پیوند می‌دهند و با تبیین دو نوع نظام اجتماعی دولت‌های طبیعی و نظام‌های دسترسی آزاد به این پرسش‌ها

می‌نامند. هدف، فهم این است که نظام‌های اجتماعی، چگونه به روابط اجتماعی شکل می‌دهند.

این چارچوب مفهومی، منطق درونی دو نظام اجتماعی که بر دنیای مدرن حکم می‌راند و فرایندی که با آن جوامع از یک نظام اجتماعی به نظام دیگر گذار می‌کنند را تشریح می‌کند (نظام اجتماعی اولیه متقدم بر اینها، نظام خوراک‌جویی با مشخصه جوامع شکار و جمع‌آوری بوده است). پس از ترسیم چارچوب مفهومی در فصل اول، به منطق نظام اجتماعی پرداخته می‌شود که ۵ تا ۱۰ هزار سال قبل به وجود آمد؛ دولت طبیعی. دولت‌های طبیعی از نظام سیاسی استفاده می‌کنند تا رقابت اقتصادی را تنظیم و رانت‌های اقتصادی ایجاد کنند. رانت به روابط اجتماعی نظام می‌بخشد، خشونت را کنترل می‌کند و همکاری اجتماعی به وجود می‌آورد. دولت طبیعی، تاریخ بشر را دگرگون ساخت، در واقع اولین دولت‌های طبیعی تکنولوژی‌های جدیدی را ایجاد کردند که منجر به آغاز تاریخ مکتوب بشر شد.

سپس منطق نظامی اجتماعی که در برخی جوامع در ابتدای قرن نوزدهم پدیدار شد، مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ جامعه دسترسی باز. همانند پیدایش دولت طبیعی، جوامع دسترسی باز نیز تایخ بشر را به طور اساسی تغییر دادند. اگرچه امروزه ۲۵ کشور و ۱۵ درصد جمعیت جهان در جوامع دسترسی باز زندگی می‌کنند، ۱۷۵ کشور و ۸۵ درصد دیگر در دولت‌های طبیعی زندگی می‌کنند. جوامع دسترسی باز، رقابت اقتصادی و سیاسی را به طریقی تنظیم می‌نمایند که از ورودی و رقابت برای نظام بخشیدن به روابط اجتماعی استفاده می‌کنند. سومین وظیفه این کتاب، توضیح این است که چگونه جوامع از دولت‌های طبیعی به جوامع دسترسی باز گذار می‌کنند.

نورث و همکارانش معتقدند که جوامع از دسترسی محدود به دسترسی باز جهش نمی‌کنند. آنها توضیح می‌دهند گذار در دو مرحله اتفاق می‌افتد. ابتدا روابط بین ائتلاف حاکم از روابط شخصی به روابط غیر شخصی تبدیل می‌شوند و سپس این ترتیبات به جمعیت وسیع‌تری بسط می‌یابند. گذار در یک دولت طبیعی آغاز می‌شود، پس قدم‌های ابتدایی آن باید با منطق دولت طبیعی و روابط شخصی سازگار باشند. روابط غیر شخصی نخبگان می‌توانند با تغییر قواعد رسمی که امتیازات نخبگان را به حقوقی همگانی تبدیل می‌کنند،

«داگلاس نورث» برنده جایزه نوبل اقتصاد سال ۱۹۹۳ به دلیل پژوهش در حوزه تاریخ اقتصادی با به کارگیری متدهای کیفی پژوهش و تئوری‌های اقتصادی برای توضیح تغییرات نهادی و اقتصادی است. او در سال ۱۹۵۲ از دانشگاه برکلی دکترای اقتصاد دریافت می‌کند و به تدریس در دانشگاه واشنگتن و سپس در دانشگاه استنفورد می‌پردازد. او علاوه بر فعالیت آکادمیک و نگارش مقالات و کتاب‌هایی که به گفته واینگاست «در خط مقدم چندین انقلاب قرار داشتند»، به ارائه مشاوره به دولت‌های مختلف نیز پرداخته است.

به گفته «جان جوزف والیس»، نورث، رهبر نسلی از تاریخ‌دانان اقتصادی بود که اقتصاددانان نئو کلاسیک را مستقیماً به مطالعه تاریخ (همان تاریخ اقتصادی «جدید») فراخواندند. پس از آن، او که ابزارهای نئو کلاسیک را برای فهم تغییرات بلندمدت ناکارآمد می‌دانست، رهبری نسلی از اقتصاددانان پژوهشگران علوم اجتماعی را بر عهده داشت که بر نقش کلیدی نهادها در اقتصاد تاکید داشتند (یعنی همان اقتصاددانان نهادگرای «جدید»). او در چارچوبی کار می‌کرد که در آن اشخاص، اعمالی از روی تعمد انجام می‌دهند (مسائل مربوط به اقتصاد نئو کلاسیک) و جهان را از طریق لنزهایی می‌بینند که تا حدودی میراثی از فرهنگ آنان بوده و از تجربه شخصی شان نشأت گرفته است (مسائل مربوط به تاریخ). او معتقد بود اعمال افراد توسط خواسته‌هایی مشخص می‌شوند که با قیمت‌های نسبی، درآمدها و قیود (نهادی) و همچنین تصورات مردم از اینکه جهان اطرافشان چگونه کار می‌کند (شناخت و باورها) شکل می‌گیرند.

نورث، واینگاست و والیس در کتاب «خشونت و نظام‌های اجتماعی» مجموعه‌ای از مفاهیم را مطرح می‌کنند که نشان می‌دهند چگونه جوامع در طول ۱۰ هزار سال گذشته از کنترل فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی، مذهبی و آموزشی در جهت محدود کردن و بازداري از خشونت، استفاده کرده‌اند. در اکثر جوامع، قدرت‌های سیاسی، اقتصادی، مذهبی و نظامی از طریق نهادهایی ایجاد شده‌اند که سازمان‌ها و روابط انسانی را شکل می‌دهند. این نهادها کنترل منابع و کارکردهای اجتماعی را به اشخاص اعطا و با این کار و با ایجاد انگیزه‌هایی برای گروه‌ها و اشخاص، استعمال خشونت را محدود می‌کنند. نویسندگان، این الگوهای سازمان‌های اجتماعی را نظام‌های اجتماعی

یادداشت مترجم کتاب خشونت و نظام‌های اجتماعی
اثر داگلاس نورث، واینگاست و والیس

آلوسعه؟

پاسخ می‌دهند که چرا برخی کشورها دارای نرخ‌های توسعه و درآمد سرانه بالاتری هستند و در معیارهای مربوط به دموکراسی وضعیت بالاتری را دارند. آنها سپس گذار از جوامع بسته به جوامع باز را بررسی و شرایط رسیدن به چنین گذاری را به تفصیل بیان می‌کنند.

پراکنده‌ای هستند که با هم رقابت و همکاری می‌کنند و گاهی علیه هم می‌جنگند. به دلیل اینکه نخبگان متحد نیستند، نمی‌توانند به طور تعمّدی تصمیم بگیرند که چه کاری کنند، چه رسد به اینکه تصمیم بگیرند تا قدرت را تقسیم کنند. اعضای ائتلاف حاکم به ندرت اینقدر متحد می‌شوند.

نورث و همکارانش برای حمایت از روابط غیرشخصی میان نخبگان (و در نتیجه گذار از دولت‌های طبیعی به نظام‌های دسترسی باز) سه شرط را لازم می‌دانند. این شرایط آستانه‌ای نامیده می‌شوند، زیرا زمانی که شرایط آستانه‌ای برقرار هستند، ممکن - و نه اجتناب‌ناپذیر - است که روابط غیرشخصی بین نخبگان، انگیزه‌هایی برای باز کردن دسترسی در اقتصاد و سیاست تولید کنند.

سه شرط آستانه‌ای به شرح زیر است:

۱. حکمرانی قانون در مورد نخبگان
۲. سازمان‌های دائم‌العمر در فضاهای عمومی و خصوصی
۳. کنترل تثبیت شده بر ارتش

شرایط آستانه‌ای در جوامع اولیه در حرکت به سوی دسترسی باز بر روی یکدیگر بنا شدند. ایجاد سازمان‌های دائم‌العمر برای نخبگان از حکمرانی قانون در مورد نخبگان ریشه می‌گیرد. ایجاد کنترل تثبیت شده بر ارتش مستلزم حکمرانی قانون بر نخبگان و سازمان‌های دائم‌العمر نخبگان است. هر سه این موقعیت‌ها برای بنا نهادن تبادلات غیرشخصی گسترده میان نخبگان لازم هستند.

۱. حکمرانی قانون در مورد نخبگان: ائتلاف حاکم در هر دولت طبیعی یک سازمانی است متشکل از گروهی از اشخاص که با تهدیدها و خواسته‌های مشترک به یکدیگر پیوند داده شده‌اند. کنش متقابل مداوم آنها به طور اجتناب‌ناپذیری امکان تنظیم کردن رفتار از طریق قواعد رسمی و غیررسمی را افزایش می‌دهد و روابط خاصی میان نخبگان تسلط می‌یابد. داوری منازعات میان نخبگان بخشی اساسی از تقویت روابط بین نخبگان است. همه دولت‌های طبیعی با به رسمیت شناختن رویه‌هایی برای حکمیت و کارکردهای میانجیگری به این امر دست می‌یابند. در برخی دولت‌های طبیعی، این کارکردها در دستگاهی از حکومت و عدالت صورت‌بندی می‌شوند. معین ساختن امتیازات نخبگان در دولت طبیعی منشأ حقوق مالکیت و نظام قضایی است.

درون دولت طبیعی گسترش یابند. زمانی که یک دولت طبیعی نهادها، سازمان‌ها و باورهایی را گسترش دهد که به نخبگان اجازه می‌دهند با یکدیگر به طور غیرشخصی رفتار کنند، جامعه در آستانه است. در گام دوم یعنی گذار مطلوب، جوامع در آستانه، به تغییر روابط درون نخبه‌ای ادامه می‌دهند. ساخت نهادهایی که به طور رسمی از هویت‌های غیرشخصی و دسترسی نخبگان به سازمان‌ها حمایت می‌کنند، بسط حقوقی مشابه به بخش بزرگتری از جمعیت را ممکن می‌سازد.

برای توضیح دقیق‌تر این مساله، جامعه‌ای را در نظر بگیرید که در آن دو گروه وجود دارند: نخبگان و شهروندان. نادموکراسی، حکومت نخبگان است. دموکراسی حکومت گروه‌های پرشماری است که اکثریت را تشکیل می‌دهند (شهروندان). در نادموکراسی، نخبگان سیاست‌های دلخواه خود را پیش می‌گیرند ولی در دموکراسی شهروندان قدرت بیشتری دارند تا آنچه می‌خواهند را به دست آورند. به دلیل اینکه تحت تسلط دموکراسی، نخبگان بازنده هستند، به طور طبیعی انگیزه دارند تا مخالف یا برانداز دموکراسی باشند، اما بیشتر دموکراسی‌ها زمانی برمی‌خیزند که توسط نخبگان ایجاد شده باشند.

این رویکرد یک معما ایجاد می‌کند؛ اگر دموکراسی تغییری در قدرت به نفع شهروندان به همراه می‌آورد، چرا ممکن است نخبگان چنین مجموعه‌ای از نهادها را ایجاد کنند؟ نورث و همکارانش برای پاسخ به این پرسش، پژوهش «رابینسون و عجم اوغلو» را مطرح کرده و مورد بررسی قرار می‌دهند. آنها بر روی نخبگان و غیرنخبگان تمرکز می‌کنند و می‌پرسند چه زمانی نخبگان متمایل می‌شوند که قدرت را به غیرنخبگان واگذار کنند. پاسخ این است که نخبگان زمانی قدرت را واگذار می‌کنند که می‌ترسند در هر صورت آن را از دست بدهند و اعتقاد دارند با واگذاری قدرت، نسبت به از دست دادن قدرت به دلیل انقلاب، قدرت کمتری را از دست می‌دهند. بیشتر پیچیدگی کار عجم اوغلو و رابینسون در اینجا نهفته است که نشان دهند چگونه وعده تسهیم قدرت نخبگان با غیرنخبگان از طریق اصلاحات دموکراتیک باورپذیر می‌شود. این امر یکی از دغدغه‌های اصلی نورث و همکارانش را نیز تشکیل می‌دهد. آنها با رویکردی متفاوت به این مساله رجوع می‌کنند. نورث، واینگاست و والیس توضیح می‌دهند که نخبگان در دولت‌های طبیعی، گروهی متحد نیستند، بلکه متشکل از گروه‌های

ابزارهای کنترل خشونت
نورث، واینگاست و والیس در کتاب «خشونت و نظام‌های اجتماعی» مجموعه‌ای از مفاهیم را مطرح می‌کنند که نشان می‌دهند چگونه جوامع در طول ۱۰ هزار سال گذشته از کنترل فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی، مذهبی و آموزشی در جهت محدود کردن و بازسازی از خشونت، استفاده کرده‌اند



نورث و
همکارانش برای
حمایت از روابط
غیر شخصی
میان نخبگان (و)
در نتیجه گذار
از دولت‌های
طبیعی به
نظام‌های
دسترسی باز
سه شرط را لازم
می‌دانند

حکمرانی قانون مستلزم بنا نهادن نظامی قضایی است که در آن افراد با سابقه مناسب به قواعد و رویه‌هایی (معمولاً شامل دادگاه‌ها یا بوروکراسی‌ها) دسترسی دارند و تصمیم‌هایشان حداقل در مورد نخبگان الزام‌آور و بدون تعصب است. البته حکمرانی قانون یک متغیر صفر و یکی نیست. وسعت و ابعاد حکمرانی قانون به طور مداوم و از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است.

۲. سازمان‌های دائم‌العمر در فضاهای عمومی و خصوصی: یک سازمان دائم‌العمر بیشتر از عمر افرادی که عضو آن سازمان هستند، عمر می‌کند. یک شرکت سازمانی دائم‌العمر است زیرا ساختارش اجازه می‌دهد تا فراتر از عمر اعضای سازنده‌اش زندگی کند و هیچ عضوی نمی‌تواند به تنهایی شرکت را به خواست خود منحل کند. بنابراین، سازمان‌هایی که مطابق با میل شاه یا رهبر وجود دارند، دائم‌العمر نیستند. دائم‌العمر بودن به معنای عمر ابدی نیست، بلکه به معنای عمری است که به جای هویت اعضایش با هویت سازمان مشخص می‌شود. دوام این ترتیبات نهادی در یک سازمان، آن را به خودی خود دائم‌العمر نمی‌کند. یک سازمان دائم‌العمر نیازمند نظامی قضایی است که قادر به اجرای قواعد قانونی مربوط به سازمان‌ها باشد. تا قرن نوزدهم شرکت‌های سیاسی، شهری، آموزشی، دوستانه و مذهبی اساساً و به لحاظ عددی، فرم‌های شرکتی بسیار مهمتری از شرکت‌های تجاری بودند.

سازمان‌های خصوصی دائم‌العمر ممکن نیست بدون دولت دائم‌العمر وجود داشته باشند. یک دولت فناپذیر نمی‌تواند به طور معتبری به حمایت از سازمان‌های پیمانی دائم‌العمر متعهد شود. هیچ دولت جایگزینی مجبور به محترم شمردن سازمان‌های ساخته شده توسط دولت قبلی نیست. اگر دولتی نتواند به طور معتبری به محترم شمردن قوانینش فراتر از ائتلاف حاکم موجود متعهد شود، نمی‌تواند به اجرای توافقات یک سازمان نخبگان که عمرش فراتر از عمر اعضایش ادامه داشته باشد، متعهد شود. شرط آستانه‌ای دوم به بسط عمر دائم برای دولت‌ها به عنوان مهمترین سازمان نخبگان، نیازمند است. ایجاد سازمان‌های دائم‌العمر، فرمی از روابط و تبادلات غیر شخصی می‌سازد. امنیت پیمان‌ها و توافقات بیشتر می‌شوند زیرا این قراردادها با سازمان‌ها و نه با افراد عضو سازمان منعقد شده‌اند. آنها نیز فراتر از عمر هر فرد عضو ادامه می‌یابند. به عنوان مثال، ایجاد بنگاهی تجاری با سهام قابل دادوستد، ممکن است انگیزه‌هایی در گسترش بازارهای غیر شخصی برای نخبگان فراهم سازد تا بتوانند ارزش سهام‌شان را افزایش دهند. ۳. کنترل یکپارچه بر نظامیان: شرط آستانه‌ای سوم کنترل یکپارچه بر نظامیان است. دولت‌های طبیعی به ندرت کنترل تثبیت شده‌ای بر نظامیان دارند. در عوض، در بیشتر دولت‌های طبیعی، دسترسی به ابزار خشونت در بین تمامی نخبگان پراکنده است.

فساد در دولت‌های طبیعی

رویکرد نورث، واینگاست و والیس بینش‌های جدیدی فراهم می‌سازد که مهمترین آنها را می‌توان به این صورت خلاصه کرد: «دولت‌های طبیعی بیمار نیستند.» دولت‌های طبیعی منطق خود را دارند و معیوب نیستند. دولت‌های طبیعی ممکن است با رجوع به هنجارها و ارزش‌های نظام‌های دسترسی باز، فاسد به نظر رسند، اما آن فساد بخشی ذاتی از عملکرد این نظام‌های اجتماعی است.

نظام‌های دسترسی باز، فاسد به نظر رسند، اما آن فساد بخشی ذاتی از عملکرد این نظام‌های اجتماعی است.

در نهایت باید گفت هر جامعه‌ای به روشی منحصر به فرد رشد می‌کند، بنابراین فهمی عمیق از تغییر باید فراسوی عمومی‌سازی‌های گسترده و به سوی فهم خاصی از میراث فرهنگی آن جامعه خاص برود. مسیرها و سیاست‌هایی که دسترسی باز در جهان غرب را ایجاد کردند، نمی‌توانند بدون هیچ تغییری، برای پرورش گذار در نظام‌های دسترسی محدود امروز به کار روند.

از آنجایی که سرچشمه‌های گذار در جهان غرب در قرن هجدهم و پیش از آن قرار دارد، حوادثی که این جوامع را دگرگون ساخت و نظام اجتماعی جدیدی با منطقی اساسا متفاوت ایجاد کرد، در میانه قرن نوزدهم اتفاق افتاد. از آن زمان تعداد نسبتاً کمی از جوامع و درصد کمی از جمعیت جهان، گذار به نظام دسترسی باز را انجام دادند. توسعه یک جامعه دسترسی باز نه تنها جوامع را قادر ساخت تا به جهانی از وفور دست یابند بلکه همچنین نهادها و سازمان‌های کارآمدی نیز ساخته است که کنترل خشونت را کاراتر می‌سازند. تصویری روشن‌تر از دو نظام اجتماعی مورد بحث؛ جایی که پیش از این بوده‌ایم و جایی که اکنون قرار داریم، عناصری ضروری در شناخت آن نقطه‌ای است که به سویش در حرکت هستیم. این امر شاید چالش پژوهش‌های آینده باشد.

کنترل یکپارچه بر نظامیان نیازمند وجود سازمانی با کنترل بر همه منابع نظامی کشور است که کنترل بر سرمایه‌های نظامی مختلف در آن سازمان تثبیت شده باشد. مجموعه‌ای از پیمان‌های معتبر نیز مورد نیاز است تا مشخص کنند که چگونه علیه افراد و ائتلاف حاکم از جبر استفاده شود. سازمانی که ارتش را کنترل می‌کند معمولاً سازمانی سیاسی است که در ساختار بزرگتر حکومت جای گرفته، مانند وزارت دفاع در ایالات متحده. کنترل بر نظامیان، مشکلی ظریف است. درون دولت طبیعی هیچ چیز مانع یک باند نمی‌شود تا کنترل منابع نظامی را به دست گیرد، اما چنین دولت طبیعی بیشتر حکومت استبدادی به نظر می‌رسد تا یک جامعه در آستانه. علاوه بر این، در جوامعی که یک باند منفرد بر ارتش تسلط دارد، به نظر نمی‌رسد برای مدتی بلند کنترل تثبیت شده‌ای حفظ شود، زیرا باند‌ها و گروه‌هایی در ائتلاف حاکم که ابزاری برای دفاع از خود ندارند، هیچ دلیلی نمی‌بینند تا باور کنند تعهداتی که به آنها داده شده، محترم شمرده خواهند شد. در بیشتر دولت‌های طبیعی کنترل یکپارچه‌ای بر نظامیان وجود ندارد.

می‌توان گفت رویکرد نورث، واینگاست و والیس بینش‌های جدیدی فراهم می‌سازد که مهمترین آنها را می‌توان به این صورت خلاصه کرد: «دولت‌های طبیعی بیمار نیستند.» دولت‌های طبیعی منطق خود را دارند و معیوب نیستند. دولت‌های طبیعی ممکن است با رجوع به هنجارها و ارزش‌های

مروری بر فیلم اوقات خوش

زیر پوست کلانشهر سرمای

علی محمدی



روزنامه نگار

«اوقات خوش» یک فیلم خوش ساخت اجتماعی است که گرچه ساختار فیلمنامه‌ای مناسبی ندارد اما توانسته به معضلات اجتماعی جاری در زیر پوست یک کلانشهر سرمایه‌داری و مشکلاتی که شهروندان با آن روبه‌رو هستند بپردازد.

«شاتر» با استفاده از سبک ساختار گرایانه تقابل‌های دوگانه، ژانر هالیوود را به دو دسته تقسیم می‌کند: ژانرهایی که کارشان تثبیت مجدد نظام اجتماعی است (فیلم‌های وسترن و پلیسی) و ژانرهای دیگری که کارشان تثبیت وحدت اجتماعی است (موزیکال، کمدی، ملودرام). اگر به سینمای ایران نیز نگاهی بیندازیم خواهیم دید که سینمای ما نیز از این قاعده مستثنا نیست. اما فیلم «اوقات خوش» به هیچ‌کدام از این دسته‌ها تعلق ندارد و برخلاف جریان اصلی سینمای هالیوود ساخته شده است. «اوقات خوش» را می‌توان یکی از فیلم‌های خوب مستقل سینمای آمریکای سالی که گذشت دانست. با اینکه فیلم به اعتقاد نگارنده سرشار از ضعف‌های فیلمنامه‌ای است اما با این حال فیلم مهمی از منظر اجتماعی محسوب می‌شود و به ما نشان می‌دهد زیر پوست شهر نیویورک و در حاشیه شهر چه واقعیتی‌هایی در حال رخ دادن است. سینمای مستقل روبه‌روی سینمای بدنه و پرخرج هالیوود یا به اعتقاد مکتب فرانکفورت صنعت فرهنگ قرار می‌گیرد. کافی است به دو فیلم مستقل «پروژه فلوریدا» و «اوقات خوش» نگاهی بیندازیم تا دغدغه فیلمسازان مستقل را درک کنیم. آنها فیلم می‌سازند تا درد جامعه را فریاد بزنند. بودجه فیلم «پروژه فلوریدا» به طور تقریبی ۲ میلیون دلار و بودجه فیلم «انتقامجویان: جنگ ابدیت» ۴۰۰ میلیون دلار بوده است. این تفاوت بودجه نشان می‌دهد که نظام هالیوود به عنوان یکی از سازوگرهای ایدئولوژیک دولت برای یکسان‌سازی تماشاگران، تثبیت گفتمان قدرت حاکمه و منفعل کردن بیننده از طریق لذت بصری چگونه خرج می‌کند تا مفاهیم مهم اجتماعی دیده نشود. این مهم تنها در سینمای آمریکا صدق نمی‌کند. کافی است به برخی سریال‌های بی‌سروته و غیرانسانی داخلی و خارجی نیز نگاهی بیندازیم و آن را با سینماگرانی که به جامعه خود متعهد هستند مقایسه کنیم تا متوجه شویم سازوگرهای ایدئولوژیک در همه جا حضور دارند، اما هنرمندانی هستند که دغدغه جامعه دارند و به مسائل مهم اجتماعی می‌پردازند. «پروژه فلوریدا» و «اوقات خوش» هر دو به حاشیه‌نشینی، فقر، فحشا، اعتیاد و... پرداخته‌اند. در فیلم «اوقات

۸

اوقات خوش

• کارگردان:

جاش سفدی و بنی سفدی

• بازیگران:

رابرت پتینسون

جینیفر جیسن لی

بنی سفدی

خوش» به مساله بازگشت مجدد زندانیان به زندان نیز پرداخته است و به قول یکی از شخصیت‌های فیلم که روانشناس است، حاشیه‌نشینی و زندانیان به جایی بازمی‌گردند که به آن تعلق دارند؛ چرا که نقش اجتماعی خود را که قدرت حاکمه به آنها محول کرده است را نپذیرفته‌اند و باید در زندان بمانند. طبق آمار، بیش از نیمی از زندانیانی آمریکایی که از زندان آزاد می‌شوند مجدد به زندان باز می‌گردند، این آمار در کشور ایران نیز صادق است. در فیلم «اوقات خوش» این واقعیت اجتماعی از طریق یکی از شخصیت‌های فیلم بازتابی شده است.

این نوع سینما برای تماشاگران این فرصت را فراهم می‌کند تا در مورد مسائل مهم اجتماعی بیشتر بدانند. البته خوانش مخاطب‌ها از فیلم نیز متفاوت است. «استوارت هال» سه راهبرد وسیع خوانش را فرض می‌گیرد. اولین خوانش، خوانشی است که بر حسب موقعیت بیننده‌ای پدید می‌آید که به ایدئولوژی مسلط گردن نهاده است. دومین خوانش، خوانشی تعاملی بر حسب بیننده‌ای پدید می‌آید که به طور عمد به ایدئولوژی مسلط تن داده اما موفقیت او در زندگی واقعی، لحن انتقادی او را در مواضع خاص برمی‌انگیزد و خوانش مخالف توسط کسانی پدید می‌آید که موقعیت آگاهی اجتماعی‌شان آنها را به طور مستقیم در رابطه متخاصم با ایدئولوژی مسلط قرار می‌دهد. به اعتقاد نگارنده، این نوع سینما خوانش انتقادی را برای دسته سوم فراهم می‌آورد.

فیلم «اوقات خوش» در مورد «کانی نیکاس» با بازی «رابرت پتینسون» است که با برادر کم‌هوش خود، «نیک» با بازی «بنی سفدی» اقدام به سرقت ۶۵ هزار دلار از یک بانک می‌کند اما پس یک تعقیب و گریز، نیک دستگیر می‌شود و به بازداشتگاه می‌رود. در آنجا او ناخواسته وارد یک دعوا شده و به شدت زخمی می‌شود. کانی با اطلاع از اینکه نیک در بازداشت نیست و در بیمارستان است تصمیم می‌گیرد او را نجات دهد اما فرد اشتباهی را به جای برادر خود نجات می‌دهد. داستان از اینجا طی ۲۴ ساعت روایت می‌شود که روایتگر تلاش کانی برای خارج کردن برادر خود از زندان است. «رابرت پتینسون» به زیبایی نقش یک افسار گسیخته که مدام به دنبال رهایی و نجات خانواده خود از فقر و آزاد کردن برادر خود است را بازی می‌کند. دوربین روی دست بردارن سفدی و موسیقی دلهره‌آور فیلم و انتخاب رنگ‌های گرم به مهیج شدن فیلم کمک کرده است.



نیز است را بازداشت می‌کند. این در حالی است که چهره کانی را بارها به عنوان سارق بانک در رسانه‌ها نشان داده‌اند.

شخصیت «ری» که کانی او را اشتباهی به جای برادرش نجات می‌دهد نیز هوشمندانه انتخاب شده است. به طور کلی در فیلم، پلیس چهره خوبی ندارد. پلیس تضمین‌کننده امنیت مردم در فیلم نیست و بالعکس بیشتر نقش تثبیت اجتماعی نظام حاکمه را بازی می‌کند. چهره پلیس در فیلم خشن به تصویر کشیده شده است. حتی صحنه‌ای که از پلیس در تلویزیون پخش می‌شود نیز خشن است. در صحنه‌ای که کانی با دختر سیاهپوست در حال تماشای تلویزیون است، پلیس به اشتباه چاقویی را درون دست زنی فرو می‌کند. در صحنه زندان رفتار آنان با زندانی‌ها خشن است. ری که به تازگی بدون هیچ پولی از زندان آزاد شده، بقای حیاتش را در کار خلاف می‌بیند و پس از چند ساعت دو بار تحت تعقیب پلیس قرار می‌گیرد. اما او نمی‌خواهد به زندان باز گردد. مطالعات و تحقیقات نشان می‌دهد خود زندان برای بسیاری از زندانیان به دلیل تجربیات منفی که از محیط زندان کسب می‌کنند، بسیار مخرب و ناامیدکننده است. در بیشتر مواقع افرادی که مرتکب جرم می‌شوند و به زندان می‌روند از حیث کار، تحصیل، تشکیل خانواده و... فرصت‌های جبران‌ناپذیر را از دست می‌دهند. این افراد به طور معمول از طریق خانواده، دوستان، نهادهای رسمی و غیررسمی و... طرد می‌شوند. شخصیت «ری» به این نوع افراد نزدیکتر است. از طرفی، تجربه بد زندان موجب شده که او نخواهد مجدداً به زندان باز گردد و از جهت دیگر پس از آزادی از زندان و رها شدن در جامعه کاری به جز خلاف جلوی پای خود نمی‌بیند. او در آخر افتادن از برج را به زندان رفتن ترجیح می‌دهد.

در آخر نیز با دستگیر کانی، نیک آزاد می‌شود و نقش احمقی را بازی می‌کند که نظام سلطه از او می‌خواهد. فیلم «وقات خوش» به تعبیر «بونوئل» اسیر عفونت احساس بازی نمی‌شود. بونوئل معتقد بود سینمای کلاسیک منطق‌روایی و نزاکت بورژوازی را ترجیح داده و قابلیت خود برای خلق هنری شورشگر، برهم زننده و نامشروع که می‌بایست ناهوشیار نویسی جهان را به تصویر بکشد را از دست داده است. اما فیلم «وقات خوش» به این دسته از فیلم‌ها تعلق ندارد و با اینکه دارای ضعف‌های فیلم‌نامه‌ای است، فیلمی است که باید دیده شود؛ چرا که دردهای اجتماعی را به زیبایی فریاد می‌زند و به جامعه متعهد است.

وجه مشخصه شهرنشینی سرمایه‌داری، ناموزونی و نابرابری است. ثروتمندانی که با خرید قسمتی از شهر صاحب آن می‌شوند و کسانی که پول کافی برای اجاره و یا خرید خانه در مرکزی که بورژوازی زندگی می‌کند را ندارند مجبور به خرید یا اجاره خانه در جای دیگری از شهر هستند. این پدیده آنقدر تکرار می‌شود تا کسانی که توان اجاره خانه ندارند مجبور می‌شوند به حاشیه شهرها پناه بیاورند و یا بی‌خانمان شوند. این مهم از ناکامی‌های خط‌مشی شهری قلمداد می‌شود. حاشیه‌نشینی از پیامدهای توسعه ناهمسو و بدریخت در نظام شهرنشینی سرمایه‌داری است. زمانی که حاشیه‌نشینی در نظام نابرابر سرمایه‌داری خود را ناتوان از بهبود موقعیت اقتصادی - اجتماعی خویش احساس می‌کنند، نوعی محرومیت در آنها به وجود آمده و آنها را به ارتکاب جرائم اجتماعی وادار می‌شوند. در فیلم «پروژه فلوریدا» مادر برای حفظ بچه خود مجبور به ارتکاب جرم می‌شود و در فیلم «وقات خوش» کانی برای نجات خانواده خود از فقر دست به سرقت از بانک می‌زند.

در جایی از فیلم، نیک که در زندان به سر می‌برد در حالی که عصبی و گریان است به مادر خود می‌گوید: «اون پول مال ما بود. کانی قرار بود با اون پول برای ما یک مزرعه بگیره که توی جنگل زندگی کنیم و قرار بود هر کاری می‌خوام انجام بدم. تو منو دوست نداری، کانی عاشق منه، اون این کارو به خاطر ما انجام داد.» کانی به برادر خود نیک که کم‌هوش است احترام می‌گذارد و برای آزادی او دست به هر کاری می‌زند. این فیلم عشق عمیق میان دو برادر را روایت می‌کند که با وجود معلول بودن نیک، برادرش کانی همراهی او را در سرقت عامل موفقیتش می‌داند. در ابتدا هدف کانی از سرقت از بانک مهاجرت به همراه برادرش است اما پس از دستگیری برادر معلول ذهنی خود هدفش آزادی او از زندان است. از اینجا به بعد فیلم در ۲۴ ساعت نفسگیر دنبال می‌شود.

از طرف دیگر، باید به این نکته نیز اشاره کرد که فیلم دیدگاهی انتقادی به نژادپرستی نیز دارد که در چند سکانس به آن پرداخته شده است. مانند صحنه دستگیری دختر نوجوان سیاهپوست و یا سکانس سرقت بانک، کانی و نیک از ماسکی استفاده کرده‌اند که شبیه سیاهپوستان است؛ چرا که به باور عمومی، سرقت و قتل عموماً توسط سیاهپوستان انجام می‌شود. همچنین در سکانس دیگری که کانی مأمور امنیتی شهر بازی را تکت می‌زند و لباس او را بر تن می‌کند، پلیس بدون هیچ بازجویی فرد سیاهپوست که همکار آنان

حاشیه نشینی و توسعه نامتوازن

حاشیه‌نشینی از پیامدهای توسعه ناهمسو و بدریخت در نظام شهرنشینی سرمایه‌داری است. زمانی که حاشیه‌نشینی در نظام نابرابر سرمایه‌داری ناتوان از بهبود موقعیت اقتصادی - اجتماعی خویش احساس می‌کنند، نوعی محرومیت در آنها به وجود می‌آید که آنها به ارتکاب جرائمی اجتماعی وادار می‌شوند.

مروری بر فیلم «در محوشدگی»

هشدار برای ظ

علی محمدی



روزنامه نگار

آخرین ساخته «فاتح آکین» اثری جنایی است. این فیلمساز ترک در آخرین اثر خود به قتل‌های نئونازی‌ها در آلمان پرداخته و ضمن بیان دغدغه‌های فیلم‌های پیشین خود مانند «بیگانگی» و «عدم تعلق به جغرافیای زیستی انسان»، ظهور دوباره فاشیسم در جامعه سرمایه‌داری جدید را هشدار می‌دهد.

فیلم «در محوشدگی» که موفق به دریافت جایزه «گلدن گلاب» بهترین فیلم خارجی زبان در سال ۲۰۱۸ شد، روایتگر زندگی «کاتیا» (با بازی تحسین برانگیز دایان کروگر) است که در یک بمب‌گذاری توسط نئونازی‌ها شوهر و فرزند خود را از دست می‌دهد و در پی انتقام گرفتن از قاتلان خانواده خود است. این فیلم گسترش اشکال فاشیستی را در جامعه سرمایه‌داری نشان و هشدار می‌دهد. «فاتح آکین» با اینکه در آلمان به دنیا آمده اما همواره شخصیت‌هایش بین آلمان و ترکیه در گذر هستند و به بازگشت به ریشه‌ها تاکید می‌کند. باید به بازی تحسین برانگیز «دیان کروگر» نیز اشاره کرد. او به خوبی نقش شخصیتی را بازی می‌کند که در کشمکش با خانواده، دولت، دوستان، جامعه و خود است. اهدای جایزه بهترین بازیگر زن در جشنواره کن براننده این بازیگر است. فیلم سرشار از لحظات درناک است. این در حالی است که فیلم از ابتدا این لحظات درناک را هشدار می‌دهد. در همان ابتدای فیلم، فرزند «کاتیا» در حال تصادف با یک ماشین است که کاتیا او را نجات می‌دهد. دو چرخه‌ای بدون قفل و زنجیر کنار دفتر شوهر کاتیا است و او به صاحب دو چرخه هشدار می‌دهد که آن را قفل کند، غافل از اینکه همین دو چرخه عامل انفجار است. کاتیا نقش سامورایی نیمه کاره‌ای را روی بدن خود تنو کرده که استعاره‌ای است از انتقام که در آخر فیلم اجرایی می‌شود. در ادامه هشدارها به ثمر می‌نشینند و او فرزند و شوهر خود را از دست می‌دهد. شاخص‌ترین صحنه تکان‌دهنده فیلم صحنه‌ای است که کاتیا با دفتر مخروبه شوهرش مواجه می‌شود و به او خبر می‌دهند که یک مرد و کودک در این انفجار کشته شده‌اند. صحنه غم‌انگیز دیگر صحنه‌ای است که در دادگاه به تشریح بدن پسرش می‌پردازند. این درام جنایی غم‌انگیز نشان می‌دهد در یک ساختار فاشیستی سرمایه‌داری که تمامی ابزارهای ایدئولوژیک سعی در رفع اتهام از گروه نئوناز یسم دارد که به صورت قانونی فعالیت می‌کنند.

فیلم تا حدودی بر ضد گفتمان اروپامحوری ساخته شده است. اروپامحوری پس‌مانده ایدئولوژی‌ای محسوب می‌شود که در

گفتمان استعمار گرایان، امپریالیست‌ها و نژادپرستان است. تفکر اروپامحوری نوعی نگاه تقدیر گرایانه و برتری طلبی به غرب دارد. این گفتمان جهان را به دو قسمت غرب و مابقی جهان تقسیم می‌کند. در تفکر بازرس و شبکه‌های اجتماعی در ابتدای فیلم، قاتل فیلم شوهر کاتیا است؛ چرا که او گرد اهل ترکیه است، باور عمومی بر این اعتقاد است که چون او گرد محسوب می‌شود، پس قاتل نیز است. یا نگاه عدالت‌باورانه‌ای که به اروپا وجود دارد، در این فیلم زیر سوال می‌رود. به اعتقاد «ابرت استم»، سینما روابط قدرت اجتماعی را به ثبت ساختار پیش‌زمینه، پس‌زمینه، گفتار روی تصویر، بیرون تصویر و سکوت تبدیل می‌کند. در هنگام سخن گفتن از تصویر یک گروه اجتماعی، باید سوالات دقیقی درباره خود تصاویر مطرح کنیم. به عنوان نمونه، باز نمود گروه‌های اجتماعی متفاوت چه فضایی را از هر نما به خود اختصاص می‌دهد؟ از نمای دور استفاده شده یا نمای نزدیک؟ این گروه اجتماعی چه مقدار از فضای فیلم را اشغال کرده‌اند؟ آیا شخصیت‌های فعالی در فیلم هستند یا صرفاً اشکال تزینی در فیلم محسوب می‌شوند؟ همذات‌پنداری مخاطب با کدام گروه اجتماعی است؟ حالات جسمی شخصیت‌ها، نورپردازی، قاب‌بندی و طراحی صحنه فیلم چگونه گروه اجتماعی را به نمایش می‌گذارد؟

با طرح این سوالات می‌توان هم بر گفتمان ضداروپایی فیلم تاکید و هم نگاه فیلمساز را مشخص کرد. رنگ‌های استفاده شده در فیلم بیشتر رنگ‌های سیاه و سفید و سرد است. اگر نگاهی به صحنه‌های دادگاه و صحنه خودکشی کاتیا در حمام بیندازیم متوجه این رویکرد فیلمساز می‌شویم. همچنین از رنگ آبی نیز در این فیلم استفاده شده که به فضا سازی سرد فیلم کمک کرده است. رنگ سیاهی که کاتیا پوشیده نشان‌دهنده عذاب بودن اوست. رنگ سفید بر تن شخصیت ترور یسم فیلم نشان‌دهنده این است که او تبرئه می‌شود. چهره‌های سرد و بدون دیا لوگ ناسیونالیست‌ها به فضا سازی فیلم کمک کرده است. بی‌توجهی فیلمساز به نئونازی‌ها و همراهی نکردن او با آنها یا به تعبیر بهتر صدا ندادن به این گروه اجتماعی از ضعف‌های فیلم محسوب می‌شود و از طرف دیگر می‌توان آن را نوعی نگاه تنفر انگیز فیلمساز به این گروه اجتماعی دانست. همذات‌پنداری مخاطب با گروه اجتماعی است که به آنها ظلم شده و نه با گروه اجتماعی ستمگر. شاید برای همین فاتح آکین به نئونازی‌ها نپرداخته است. نگاه آکین به دادگاه نمایشی

در محوشدگی
کارگردان: فاتح آکین

وردوباره فاشیسم

فاشیسم و مخدوش شدن آزادی

در غیاب یک بدیل در نظام سرمایه‌داری فاشیستی، این نظام همچون خون در رگ نظام اقتدارطلب جریان خواهد گرفت و همان مفهوم آزادی که این نظام مدام از طریق رسانه‌های جمعی آن را فریاد می‌زند نیز روز به روز در حال مخدوش شدن است

می‌آید. مرگ خانواده کاتیا و تولد یک فرزند و یا صحنه‌ای که کاتیا در حال خودکشی است و گوشی موبایلش زنگ می‌خورد و بازرس به او خبر می‌دهد که قاتلان خانواده‌اش را پیدا کرده‌اند و او دست از خودکشی می‌کشد، در اینجا تضادی بین مرگ و زندگی در جریان است که در آخر نیز با منفجر شدن بمب کنار ساحل و مرگ کاتیا این تضاد معنادار همچنان در فیلم جریان دارد. تضاد دیگر در فصل عدالت رخ می‌دهد. در این فصل، قاتلان خانواده‌اش تبرئه می‌شوند. در فصل آخر، شوهر و فرزند کاتیا برای شنا کردن به دریا می‌روند اما کاتیا در ساحل می‌ماند، در آخر فیلم با مرگ کاتیا در کنار دریا گویی فیلمساز به صورت استعاری خواسته است بازگشت کاتیا به خانواده خود را بازگو کند. فیلم یادآور فیلم‌های «۲۱ گرم» و «آبی» است. در هر دو فیلم، دو شخصیت زن خانواده خود را از دست می‌دهند. در فیلم ۲۱ گرم زن همانند کاتیا در پی انتقام است. تتو سامورایی بر بدن شخصیت اصلی داستان یادآور فیلم «گوست‌داگ: روش سامورایی» اثر «جیم جارموش» است. در این فیلم در یکی از نماهای فیلم این عبارت نقش می‌بندد: «اگر قرار باشد سر یک سامورایی ناگهانی قطع شود، او باید بتواند یک کار دیگر را هم با موفقیت به انجام رساند، اگر انسان به شیعی انتقام‌جو بدل شود و از خود اراده نشان دهد، حتی اگر سرش را جدا کنند باز هم نخواهد مرد. زمانی که انسان تصمیم به قتل کسی می‌گیرد، حتی اگر حرکت مستقیم به سوی هدف، کار بسیار دشواری باشد نباید به این بیندیشد که هدف را دور بزند. طریقت سامورایی راهی است برخاسته از جدیت و فوریت و بهترین روش، حمله مستقیم به سوی هدف است.» گویی کامل کردن نقش سامورایی بر بدن کاتیا استعاره‌ای از انتقام گرفتن و طریقه سامورایی‌ها است. در آخر، دوربین گویی روح کاتیا است که به پرواز درآمده و او با این انتقام‌رهایی پیدا کرده؛ چرا که جامعه فاشیستی سرمایه‌داری نتوانست انتقام او را بگیرد و عدالت را اجرا کند و او خود با قربانی کردن خویش انتقام خانواده‌اش را می‌گیرد. تجدیدحیات خطرناک جنبش‌های سیاسی از جنس فاشیستی (فاشیسم، نفوفاشیسم، پسفاشیسم) هشدار است که فیلمساز به مخاطبان خود می‌دهد. جملاتی که آکین در پایان‌بندی فیلم به آنها اشاره می‌کند، کاملاً نیت او را از ساخت چنین فیلمی بر ملا می‌سازد.

که خبری از رسانه‌های پرسروصدا و جنجالی در آن نیست، نگاه بدبینانه‌ای است. نماهایی که از رییس دادگاه گرفته شده بیشتر نماهای دور است تا فاصله ما به عنوان مخاطب با تک‌تک اعضای دادگاه حفظ شود تا بیشتر عدالتی که در فیلم مطرح است زیر سوال رود. تمامی شواهد دادگاه علیه دختر و پسر متهم فیلم است، حتی شهادت پدر علیه پسرش نیز آنها را متهم نمی‌کند و مواد مخدری که کاتیا هنگام تسکین دردهایش پس از مرگ عزیزانش مصرف کرده و یا گرد بودن «نوری» شوهر کاتیا و قاچاقچی بودن او در گذشته بهانه‌ای برای دادگاه می‌شود تا قاتلان رهایی پیدا کنند. صاحب‌نظران مارکسیست، فاشیست را بالاترین مرحله از نظام سرمایه‌داری در برهنه‌ترین شکل خشونت‌آمیز آن می‌دانند. فاشیست چهره عمیق فاسد نظام جهانی سرمایه‌داری است. در غیاب یک بدیل در نظام سرمایه‌داری فاشیستی، این نظام همچون خون در رگ نظام اقتدارطلب جریان خواهد گرفت و همان مفهوم آزادی که این نظام مدام از طریق رسانه‌های جمعی آن را فریاد می‌زند نیز روز به روز در حال مخدوش شدن است. عدالت و آزادی هر دو شعارهای پوپولیستی بودند که همواره نظام‌های سرمایه‌داری اروپایی و آمریکایی آن را سر داده‌اند. اما کاتیا در این فیلم از اجرای عدالت ناامید است؛ چرا که همانند لباس‌های سیاه قاضی دادگاه این نظام درون سیاهی دارد که در پی تثبیت حکومت اقلیت بر اکثریت به خطرناک‌ترین وجه آن است. وقتی کاتیا در دادگاه نمی‌تواند متهمان این حادثه را محکوم کند، تصمیم می‌گیرد تا خود شخصا عدالت را اجرا کند. اما باز نمود گروه‌های اجتماعی متفاوت چه فضایی را از هر نمابه خود اختصاص می‌دهد؟ نئونازی‌ها در فیلم چهره سردی دارند که کمتر از نمای نزدیک آنها را می‌بینیم و اگر به آنها نیز نزدیک می‌شویم بیشتر برای تنفر از این اشخاص است.

فیلم در سه فصل با عنوان‌های «خانواده، عدالت و دریا» روایت می‌شود. شروع هر فصل با فیلم‌های خصوصی خانواده کاتیا از ازدواجش با نوری، درست کردن ماشین اسباب‌بازی پسرش و تفریح کنار ساحل را شامل می‌شود. داستان دو فصل ابتدایی در تناقض با عنوان آن پیش می‌رود. در فصل خانواده، کاتیا خانواده خود را از دست می‌دهد، در طول فیلم شاهد تضاد بین مرگ و زندگی هستیم. در فصل خانواده، دوست کاتیا صاحب فرزند می‌شود و در پایان فصل تضادی بین مرگ و زندگی به وجود

نگاهی به فیلم جشن دلتنگی

روایت تنهایی انسان معاصر

محمد صدر الغروی



روزنامه نگار

فیلم «جشن دلتنگی» درباره دنیای مجازی است. این فیلم نشان می‌دهد محیط مجازی باعث می‌شود رابطه‌ها کمرنگ شوند یا از بین بروند. بر این اساس جشن دلتنگی، فیلمی با سوژه‌ای امروزی است و انتخاب این سوژه نشان می‌دهد کارگردان دغدغه‌های همگام با جامعه دارد.

«جشن دلتنگی» روایت سه خانواده است که به صورت موازی به آنها پرداخته شده است. فیلم پوریا آذربایجانی با تصویری کاملاً نمادین از جسمی مستغرق در دریا آغاز می‌شود. لحن فیلم به طور خاص تأکید دارد ما همه در دریای بیکران تحولات دنیای مجازی دست‌وپا می‌زنیم و در حال غرق شدن هستیم. با اولین کات، فیلم به دنبال اولین شخصیت داستان به صفحه اینستاگرام می‌رود و همین‌جا، مرز واقعیت و تصویر مجازی را مشهود می‌سازد.

فیلم جشن دلتنگی توانسته زندگی تحت تأثیر فضای مجازی را به چالش بکشد. فیلمنامه به روش دایره‌ای نگاشته شده و از اجزای دقیقی تشکیل یافته است. بدین ترتیب فیلمنامه‌نویس چند خرده پیرنگ را به موازات هم جلو می‌برد. پیرنگ‌هایی که هر کدام داستان مستقلی را روایت می‌کنند. بنابراین، فیلم روایتی اپیزودیک دارد و شخصیت‌های خویش را از شرایط اجتماعی و سنین و مشکلات مختلف انتخاب کرده است. فیلمنامه‌هایی از این دست، از نوعی پارادوکس خوشایند در روایت داستانی‌شان بهره می‌برند. پارادوکسی که در ذات خود چندلایه و چندوجهی است؛ ساختار ریتمیک، شخصیت‌پردازی و بهره‌گیری از فرم مثلث و استفاده از دو شخصیت برای هر قطعه و در انتها تقابل و تضاد پیرامون یک حادثه مشترک.

آذربایجانی در «جشن دلتنگی» برای اثرگذاری بیشتر و انتقال پیامش، روایت را در ساختار شبکه‌ای میان کاراکترها بسط می‌دهد. داستان در مورد چند شخصیت متمایز با داستان‌هایی متفاوت از قشرها و طبقات اجتماعی گوناگون است که برای ادامه دل‌خوشی‌های خود در زندگی تنگ و تاریک و افسرده‌ای که دارند، به فضای مجازی و بخصوص اینستاگرام روی می‌آورند.

یکی از این شخصیت‌ها، «جهان» نام دارد که به گفته خودش سه‌ونیم میلیون دنبال‌کننده دارد و برای رفتن از ایران به دنبال دریافت وجوهی برای تبلیغ در صفحه خود است. او در عین حال بعد از همه تلاش‌هایی که برای جمع کردن این میزان از «توجه» انجام داده، در آخرین خبر اعلام کرده که خودکشی کرده است. جهان به دنبال مهاجرت به کشور ایتالیاست برای پیگیری رابطه عاشقانه خود که سال‌ها پیش رها شده است. در عین حال او در اولین صحنه‌های فیلم در

۸

جشن دلتنگی

• کارگردان:

پوریا آذربایجانی

• نویسنده:

مونا سر توه، پوریا آذربایجانی

• بازیگران:

پانتها پناهی‌ها، پریوش نظریه

مینا ساداتی، بابک حمیدیان

• سال ساخت: ۱۳۹۶

حال بررسی پروفایل شخص دیگری است.

«سارا» یک والیبالیست است که در صفحه مجازی خود تصویری را ارائه می‌دهد که دلش می‌خواهد؛ تصویری دور از واقعیت. فیلمساز با هوشمندی و با استفاده از فرم درست، مشکل اصلی سارا را به صورت قطره‌چکانی به مخاطب نشان می‌دهد. فیلم در همین دقایق مخاطب را غافلگیر می‌کند و به تشریح مرز واقعیت و تصویر مجازی زندگی آدم‌ها دست می‌زند. مرزی که تا پایان جذابیت خود را حفظ می‌کند.

دیگر شخصیت ماجرا «افسانه» است و خانواده او. این بخش از داستان فیلم در کنار پرداختن به ماجرای دستپخت اینستاگرامی «افسانه بانو»، کشمکش‌های او با همسرش و در خلال آن یک خرده داستان روابط پدر و دختری را هم تعریف می‌کند.

دو شخصیت دیگر یعنی «لاله» که باردار است و شوهرش که در ماه‌رویهایی را دور از خانه و در عسلویه کار می‌کند، ابعاد داستانی دیگر فیلم را تشکیل می‌دهند. این دو، بچه‌دار شدن‌شان هم از چشم‌وهم‌چشمی اینستاگرامی سرچشمه می‌گیرند اما مهمترین نکته داستان آنها، تحولی است که برای‌شان رخ می‌دهد؛ زمانی که زن و شوهر قول می‌دهند برای ساعاتی هم که شده از گوشی خود استفاده نکنند.

یکی از بهترین بخش‌های فیلم «جشن دلتنگی»، فیلمبرداری علیرضا زرین‌دست است. قاب‌های فیلم و توشات‌های میانه داستان جشن دلتنگی میان بابک حمیدیان و مینا ساداتی، توانسته به خوبی روابط عاطفی یک زوج را به تصویر کشد. نکته مهم دیگر در «جشن دلتنگی» این است که فیلم به تلخی فیلم‌های نئورئالیستی اجتماعی این روزهای سینمای ایران نیست و تابش امید در آن به چشم می‌آید. در نهایت «جشن دلتنگی» شرح حال امروز ماست و آدم‌ها با منطقی آینه‌وار خود را در آن خواهند دید. فیلم به خوبی نشان می‌دهد برخی افراد چگونه دنیای مجازی را برای خود واقعی کرده‌اند. دقیقاً فیلم از جایی شروع می‌شود که عکس‌های پرزرق‌وبرق گرفته می‌شوند و روی صفحه‌های مجازی قرار می‌گیرند و مخاطبان با دیدن آن عکس حسرت زندگی دیگران را می‌خورند؛ چرخه‌ای تمام‌نشده‌ای از بهبودگی... در این وضعیت هر کدام از ما با دیدن یک قاب گزینش شده و دستکاری شده از زندگی دیگران، دنیایی را در ذهن خود می‌سازیم که زمین تا آسمان با واقعیت تفاوت دارد و در این میان، حسرت‌وار، شروع به تلاش برای رسیدن به آن مدینه فاضله تعریف شده‌ای می‌کنیم که در پس قاب‌ها و باز هم در همین قاب‌ها خلاصه می‌شود. اینجاست که مرز واقعیت و خیال گم می‌شود و آدم‌های واقعی هم مجازی می‌شوند.



نگاهی به فیلم خجالت نکش مامی توانیم!

محمد صدر الغروی



روزنامه نگار

نکش» با یکی از ثابت‌ترین و مهمترین الگوهای ایجاد کمدی روبه‌رو هستیم؛ به تعویق انداختن رخداد. این ایده کلی ایجاد کمدی در کل فیلم جاری است و شرایط پیرامون همین الگو شکل می‌گیرد. فیلمنامه به‌رغم ژانر کمدی‌اش بر زیربنای نسبتاً منطقی‌ای بنا شده است. مضمون فیلم، موضوعی است که سال‌ها دغدغه مسئولان بوده و طی سال‌های بعد از انقلاب، در هر دوره به شیوه‌های مختلف به آن پرداخته شده است. بر این اساس، افزایش یا کاهش جمعیت با سیاست و منطق مدیران هر دوره، تعبیری متفاوت داشته که تاکنون در سینما به عنوان سوژه اصلی یک فیلمنامه به آن پرداخته نشده و در واقع از نظر سوژه، انتخاب کارگردان هوشمندانه به نظر می‌رسد. از سوی دیگر، استفاده از اسامی و شعارهای دولتی در این فیلم و پرداخت طنزگونه به آن می‌تواند مخاطب را جذب خود کند. بدین ترتیب «خجالت نکش» به موازات تاریخ ایران در طی ۲۰ سال گذشته پیش می‌رود؛ از زمانی که «فرزند کمتر، زندگی بهتر» مکرر تبلیغ می‌شد تا ۸ سال قبل که به ازای تولد هر کودک، وعده‌های یک سکه بهار آزادی داده شد. این شروع و پایان نشانگر دغدغه اصلی کارگردان در به نمایش گذاشتن تناقض دولتها پیرامون یک سیاست راهبردی در طی بازه زمانی حدود ۲۰ ساله است. تأکید بیش از حد کارگردان بر روی عبارت «مامی توانیم» از سخنرانی رییس جمهوری سابق ایران و تکرار مداوم آن به وسیله کاراکتر اصلی داستان «قنبر» (با بازی «احمد مهرانفر») نمونه‌ای از نقد کارگردان به سیاست‌های متناقض در زمان‌های مختلف است. در نهایت «خجالت نکش» را می‌توان فیلمی بی‌تکلف و پرمغز آن هم در دورانی دانست که فیلم‌های شبه‌روشنفکری و پرمدعا وجه غالب این روزهای سینمای ایران هستند.

۸

خجالت نکش

- کارگردان: رضا مقصودی
- نویسنده: افرا جورابلو، رضا مقصودی
- بازیگران: شبنم مقدمی، احمد مهرانفر، شهره لرستانی، لیندا کیانی، سام درخشانی، الناز حبیبی
- سال ساخت: ۱۳۹۶

۱۱

«خجالت نکش» فیلمی است کمدی که گرایش به طعنه زدن با کنایه‌های سیاسی به مساله رشد جمعیت دارد. چنانکه موضوع اصلی فیلم حول محور دیالوگ «مامی توانیم» که از زبان رییس جمهور دوره‌های نهم و دهم بارها شنیده شده می‌چرخد و شخصیت «قنبر» به دفعات در طول فیلم از آن استفاده می‌کند.

صنم (همسر قنبر) با قنبر برای بچه‌دار شدن مخالف است، اما در نهایت با تکیه به شعار «مامی توانیم» صنم بچه‌دار می‌شود و آنها تصمیم می‌گیرند این موضوع را پنهان کنند و این پنهان کاری وضعیتی کمیک به همراه دارد. در «خجالت نکش» ما با یک زوج متفاوت روبه‌رو هستیم؛ یک مرد بی‌خیال و یک زن مدبر که بار کمدی فیلم را بر دوش می‌کشند. قنبر و صنم روستاییانی هستند که پس از اعمال سیاست‌های کنترل جمعیت در دهه ۷۰ از آوردن فرزند جدید خودداری می‌کنند، اما آنها با تغییر این سیاست‌ها در دوران دولت‌های نهم و دهم و در آستانه سالمندی به فکر فرزندآوری می‌افتند. داستان از محدوده زمانی سال ۱۳۷۰ با صدای محمدرضا حیاتی، گوینده خبر، در رادیوی ماشین قنبر آغاز می‌شود. زمان فیلم حدود ۲۰ سال قبل است و قانون تنظیم خانواده به منظور جلوگیری از رشد بی‌رویه جمعیت با شعار «فرزند کمتر، زندگی بهتر» به تصویب رسیده است. فیلم تا دهه هشتاد و سخنرانی‌های رییس جمهور وقت ادامه می‌یابد. بر این اساس، قنبر تحت تأثیر پیام رادیو تصمیم می‌گیرد عملی انجام دهد تا خود را عقیم کند و دیگر بچه‌دار نشود ولی بعد از گذشت ۲۰ سال و تحت تأثیر پیام رییس جمهور وقت، تصمیم می‌گیرد که بچه‌دار شود. بدین ترتیب موضوع سیاست‌های دولت در قبال تنظیم خانواده و تحت تأثیر بودن قنبر ماجراها را در این فیلم رقم می‌زند. مکان فیلم هم روستایی در شمال ایران به نام هیبت‌آباد است که کارگردان با بهره‌گیری از لوکیشن آن نقبی به خرافه‌های باقی مانده در جامعه فئودالی می‌زند. فیلم «خجالت نکش» کمدی شریفی است؛ شریف بدان جهت که به سمت و سوی لودگی نمی‌رود و داستان سالمی را روایت می‌کند و این خود اتفاق خوبی در سینمای ایران است. فیلم شروع به موقعی دارد، روان پیش می‌رود و رویدادهایش متناسب و به اندازه‌اند و نقطه پایانش نیز خوب و به موقع است. فیلم ریتم خوبی دارد، پرکشش است و سعی می‌کند در چارچوب قواعد ژانری خود قرار گیرد و از اسلوب‌های گونه خود پیروی کند. همچنین فیلم در طراحی رویدادها و داستانک‌ها دست به تکرار نمی‌زند و موقعیت‌های کمیک‌اش مخاطب را به خنده می‌اندازند. با اینکه کمدی در سینمای ایران مسیری رو به فقیرا در پیش گرفته اما «خجالت نکش» فیلمی است که برای خنداندن مخاطبش دست به هر عمل و قیحه‌ای نمی‌زند. «خجالت نکش» درست به اندازه لوکیشن‌هایش بی‌ادعاست. اولین ساخته مقصودی، یک کمدی روستایی قابل احترام است که وراى سادگی آن، طنزی شیرین جریان دارد. از نکته‌های قابل تامل در فیلم اینک در «خجالت





راه حل

قلمرو فراه

مروری بر مستند به پاخیز

پلازا، مدفن کارگران نساجی

کیوان مهتدی



منتقد فیلم

گروه مستندسازی «رین بو کالکتیو» پیوندهای جدیدی میان فعالیت اجتماعی و تولید سینمایی خلق کرده و چندین کمپین اجتماعی، مستندهای گزارشی از چهار گوشه جهان از آفریقا تا فلسطین و عراق، نتیجه یک دهه فعالیت این گروه است. یکی از مهمترین پروژه‌های این گروه به وضعیت کارگران صنعت پوشاک در بنگلادش مربوط می‌شود.

اوضاع نابه‌سامان کارگرانی که مشهورترین برندهای پوشاک را در بنگلادش تولید می‌کنند، پس از فاجعه «رانا پلازا» مورد توجه افکار عمومی قرار گرفت. ساختمان ۸ طبقه رانا پلازا در داکا پایتخت بنگلادش قرار داشت و شامل چندین کارگاه پوشاک، آپارتمان‌های مسکونی، چند مغازه و یک بانک می‌شد. یک روز قبل از فاجعه، هشدار ناامنی ساختمان و احتمال ریزش آن اعلام شده بود اما صاحبان کارگاه‌های پوشاک از تعطیل کردن کارگاه‌ها خودداری کردند و به این ترتیب مرگبارترین حادثه صنعتی در حوزه پوشاک و ریزش یک ساختمان به وقوع پیوست که جان بیش از هزار و ۱۰۰ نفر را گرفت.

پس از این فاجعه، کمپین‌های متعددی برای تغییر وضعیت کارگران صنعت پوشاک تشکیل شد که بسیاری از آنها به مصرف‌کنندگان اروپایی و آمریکایی یادآوری می‌کردند که خرید آنها از برندهای جهانی به معنای مشارکت ضمنی در شرایط ناامنی است که جان هزاران کارگر را تهدید می‌کند. گروه «رین بو» نیز در این فرایند نقش موثری داشت که از کمپین‌های کمک به قربانیان، تافشار به تولیدکنندگان بزرگ را شامل می‌شد. به علاوه، بسیاری از تصاویر رانا پلازا که در حرکت‌های اعتراضی به نمایش درمی‌آمد، توسط همین گروه تهیه شده بود.

بر خلاف اغلب فعالان اجتماعی و رسانه‌ای که پس از فاجعه توجه‌شان به شرایط این کارگران جلب شده بود، گروه «رین بو» از سال‌ها قبل ارتباطی مستمر با کارگران پوشاک و اتحادیه‌های کارگری بنگلادش داشت. این گروه، مستندسازی را فراتر از دغدغه‌های زیبایی‌شناختی، محمل مناسبی برای پیشبرد اهداف اجتماعی می‌داند و در همین راستا تا حدودی با زبان رسمی مستندسازی و رسانه‌های بزرگ همراهی می‌کند. مثلاً در سال ۲۰۱۰ مستندی به نام «چرخ کار» برای شبکه الجزیره تولید کردند که زندگی سه زن کارگر بنگلادشی را به موازات مقاومت روسا در برابر هر شکلی از تشکّل مستقل کارگری به تصویر می‌کشد. این مستند با کمک شبکه توزیع میلیونی الجزیره توانست برای اولین بار افکار عمومی را متوجه هزینه‌های انسانی

صنعت مد سازد.

از سال ۲۰۱۰، این گروه به طور مستمر از زندگی و شرایط کار زنان بنگلادشی در صنعت پوشاک فیلمبرداری کرد. این فرایند تا فاجعه رانا پلازا و پس از آن نیز ادامه داشت. پس از ۵ سال زندگی و مقاومت در کنار این زنان، فیلم «یودیتا! (به پاخیز!)» ساخته شد؛ روایتی مستقیم از جنگ‌های روزمره و چندلایه زنان در بنگلادش که هر از گاهی با یک فاجعه (مانند آتش‌سوزی، فروپاشی ساختمان و...) ابعاد جدیدی پیدا می‌کند. اولین نکته‌ای که در وضعیت کارگران صنایع پوشاک بنگلادش به چشم می‌آید، پیوند شرایط ناامن و اسفبار کاری با مساله زنان است. زنان به شکل ساختاری در وضعیت آسیب‌پذیرتری قرار دارند و به همین خاطر به شیوه‌های گوناگون مورد استثمار واقع می‌شوند. حداقل دستمزد این زنان حدود ۹ دلار در ماه بود و در صورت اعتراض، علاوه بر اخراج، آنها با خطر برخورد فیزیکی نیز مواجه بودند. به علاوه، کار بازتولیدی یا همان مراقبت از خانه و فرزندان کماکان بر دوش زنان قرار داشت که برخی از مادر خود کمک می‌گرفتند. برخی از این زنان تنها زمان حضورشان در خانه بین ۱۰ تا ۱۱ شب و باقی زندگی‌شان را مشغول کار در کارگاه‌های تولیدی بودند. افزون بر اینها، بعد از هر فاجعه‌ای، ضربه‌ای جدید به خانواده‌ها زده می‌شد و ممکن بود سرپرستی چند فرزند دیگر نیز به عهده خانواده‌ای با یک سرپرست زن قرار گیرد. فیلم همزمان رشد و تأثیر مثبت اتحادیه‌های کارگری را دنبال می‌کند. فعالان کارگری ابتدا تلاش می‌کنند مسائل کارگران را از طریق صاحبان کارگاه‌ها پیگیری کنند، اما در صورت بی‌پاسخ ماندن تقاضاها، به سراغ سهامداران اصلی می‌روند. از طرف دیگر، اعتراض خیابانی هماهنگ و مسالمت‌آمیز نیز بخش مهمی از مبارزه آنها را تشکیل می‌دهد. در بنگلادش مناسبات کار به قدری منعطف است که کارفرما هیچ پاسخگویی در برابر نیروی کار خود ندارد و اگر هم از جانب آنها احساس خطر کند، به راحتی کارگاه را تعطیل و سرمایه‌اش را به جای دیگری منتقل می‌کند. بنابراین، بخشی از مبارزه زنان بنگلادشی شامل تسخیر کارگاه‌ها برای باز نگه داشتن آنها می‌شد.

در پایان فیلم، حقوق زنان به نزدیک ۷۰ دلار در ماه افزایش یافته و تشکّل‌های مستقل کارگران صنعت پوشاک تأثیر و نظارت بیشتری بر شرایط کاری دارند. اما این مبارزات مستمر تنها پس از بروز یک فاجعه به بار نشست و یک قدم نزدیک شدن به مطالبات حداقلی کارگران، بهایی به سنگینی زندگی صدها نفر در پی داشته است.

۸

به پاخیز!

- تولید: رین بو کالکتیو
- سال ساخت: ۲۰۰۵

مصرف‌هویت‌بخش در شهر پسامدرن

محمد صدراغروی



روزنامه‌نگار

آنگونه که اظهار می‌شود با آسودگی همراه نیست و مسائل و مشکلات خاص خود را دارد، به‌ویژه بر شیوه‌ای متمرکز است که در آن مصرف‌کننده مصرف‌گرایی را به روش زندگی مبدل می‌سازد. با توجه به رشد فزاینده شهرنشینی در ایران که طبق آخرین آمارها به بالای ۷۰ درصد رسیده، مقولاتی همچون مصرف شهری اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند. امروزه در بسیاری از شهرهای بزرگ ایران شاهد مراکز بزرگ خرید و حتی هایپرمارکت‌هایی هستیم که با برخی مراکز بزرگ خرید در کشورهای توسعه‌یافته برابری می‌کنند. در شماری از مراکز خرید شهری در تهران، برندهایی وجود دارد که در شهرهای پسامدرن امروزی نیز نمونه آنها یافت می‌شود؛ بنابراین پرداختن به مصرف شهری در قالب تالیف، ترجمه، طرح پژوهشی و نظایر اینها می‌تواند چشم‌اندازهای مناسبی را پیش روی پژوهشگران، برنامه‌ریزان و کلیه علاقه‌مندان به مسائل شهری در ایران قرار دهد. این کتاب دو بخش اصلی با نام «مصرف» و «مصرف و شهر» دارد و در زیربخش‌های آن از فصل تشکیل شده است. همه فصول کتاب، چه به شکل جداگانه و چه در کلیت آن، دیدگاه‌های نظری مهمی در تبیین نظری شهرهای امروزی ارائه می‌دهد که روزبه‌روز مصرف‌گراتر می‌شوند.

کتاب حاضر می‌کوشد نشان دهد فقط با پیدایش تفکر اجتماعی مدرن است که «شهر» جایگاه تحلیلی ویژه‌ای در آثار اندیشمندان اجتماعی پیدا می‌کند. تا پیش از این دوران که در زمینه مطالعه شهر می‌توان آن را دوره پیش از ظهور جامعه‌شناسی کلاسیک نامید، اندیشیدن درباره شهر تحت تسلط دو نوع نگاه بود؛ نگاه اول متأثر از متفکران یونانی به‌ویژه افلاطون و ارسطو بود که نوعی نظریه آرمانشهری را در خود داشتند. چنین رویکردی به شهر در دوره‌های بعدی نیز همچنان حضور داشت و کسانی چون سنت‌اگوستین (شهر خدا)، توماس کامپانلا (شهر آفتاب)، توماس مور (اتوپیا)، فرانسیس بیکن (آتلانتیس نوین) در حوزه تمدنی غرب و نیز فارابی (مدینه فاضله) در حوزه تمدنی اسلام مروج تفکر آرمانشهری بودند. این کتاب نشان می‌دهد نگاه دوم عمدتاً توصیفی-تاریخی بود که در آثار جغرافیدانان و سفرنامه‌نویسان که به‌ویژه در حوزه تمدنی اسلامی می‌زیستند، نمود پیدا می‌کرد تا اینکه در دوران مدرن و خاصه پس از انقلاب صنعتی که با دگرگونی‌های گسترده در فرم و ساختار شهرها همراه بود، نوع نگاه به شهر نیز عمیقاً تغییر کرد. به‌طور کل این اثر متأثر از آثار مهم نظریه‌پردازان پسامدرنی چون «ژان بودریار» و «زیگموند باومن» است که شهر را به مثابه جایگاهی برای مصرف تلقی می‌کردند.

کتاب «جامعه مصرفی و شهر پسامدرن»، شهر را جایگاه مصرف می‌داند و شهروندان را همچون خریدارانی می‌بیند که از طریق به نمایش گذاشتن کالاهای خریداری شده، در تلاش هستند تا حسی از هویت را خلق کنند.

شهر و مسائل مرتبط با آن از دهه ۷۰ به این سو و با ظهور اندیشه‌های پسامدرن همگام با نقد مکتب شیکاگو پیش رفت. بر اساس دیدگاه اندیشمندان پسامدرن، در جامعه مصرفی افراد هویت چه کسی بودن خویش را از طریق آنچه مصرف می‌کنند، تولید و یا «جعل» می‌کنند. این روند تا مرحله تبدیل شهرها به بازارهای بزرگ در زمان کنونی ادامه یافته و بدین ترتیب بازار به تمامی نقاط شهر سرایت کرده است. کلارک در تبیین روابط میان مصرف و شهر، نگاه عمیقی به الزامات مصرف‌گرایی برای شهر دارد.

این کتاب تحول جامعه امروزی غربی و انواع متفاوت مصرف را تبیین می‌کند. کلارک معتقد است هسته اصلی زندگی شهری، مصرف‌گرایی است. او از شهر لاس وگاس و کازینوهای آن به عنوان الگویی تمام و کمال برای جامعه مصرفی یاد می‌کند. او در تبیین این دیدگاه معتقد است مفهوم جامعه مصرفی که از طریق مثال کازینو تشریح شد، ارتباط مناسبی با مفهوم جامعه پسامدرن دارد، اما فقط تا آنجایی که این موضوع در حکم نوعی از هم‌گسستگی جامعه مدرن در شکل پسانسانی آن درک شود. کتاب از شهر قرن نوزدهمی که مخصوص در آثار «انگلس و بنیامین» مورد توصیف و تحلیل قرار گرفته، به عنوان نمود مدرنیته یاد می‌کند. بر این اساس شهر اغواگر مدرن در جایگاه اولیه تولید و همزمان، جایگاه اولیه نوعی کشمکش، بحران و خشونت قرار می‌گیرد. نویسنده از هایپرمارکت به عنوان الگویی برای پسا شهر یاد می‌کند؛ فضایی که در آن اشیاء دیگر یک واقعیت خاص ندارند و آنچه در درجه اول اهمیت قرار دارد شماره سریال کالاها، چینش جذاب و دایره‌وار آنهاست و معتقد است که اینها الگوهای آینده روابط اجتماعی هستند. در این رابطه نابرابری‌های اجتماعی که پیرامون مصرف ساختار یافته‌اند، مورد توجه ویژه قرار می‌گیرد. نویسنده در رابطه با جامعه شهری و مصرف خصوصی و عمومی به این نتیجه می‌رسد که مصرف نقشی مستقل در قشربندی جامعه ایفا می‌کند. چنانکه ما دو جهان در قطب‌های مخالف داریم که به شکلی فزاینده بی‌اطلاع از یکدیگرند. همچنین نویسنده به شیوه‌ای می‌پردازد که در آن تمایز میان مصرف عمومی و خصوصی به واسطه مناسبات تحریف شده میان بازار و دولت مبهم مانده و اینکه چگونه این مساله به شیوه‌ای متناقض به تشدید و پنهان ساختن تقسیم‌بندی رایج جامعه مصرفی کمک کرده است. به عقیده کلارک، زندگی در یک جامعه مصرفی

جامعه مصرفی و شهر پسامدرن

- نویسنده: دیوید کلارک
- ترجمه: حمید پورنگ
- نشر: علمی و فرهنگی
- سال انتشار: ۱۳۹۶
- تعداد صفحات: ۴۵۶ صفحه
- قیمت: ۲۸ هزار تومان



کتاب‌های ماه

V

امپریالیسم جدید

- نویسنده: دیوید هاروی
- مترجم: حسین رحمتی
- نشر: اختران
- قیمت: ۱۹ هزار تومان
- تعداد صفحات: ۲۱۳ صفحه



V

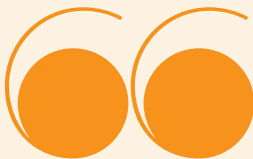
همبستگی اجتماعی و نابرابری

- آسیب‌های اجتماعی و نابرابری (دوره ۲ جلدی)
- نویسنده: میرطاهر موسوی
- نشر: آگاه
- قیمت: ۱۲۰ هزار تومان
- تعداد صفحات: ۱۰۶۶ صفحه



کتاب «امپریالیسم جدید» که در سال ۲۰۰۳ منتشر شد یکی از مهمترین متون در تبیین امپریالیسم معاصر به شمار می‌رود. هاروی در این کتاب وضعیت کنونی سرمایه‌داری جهانی و نقش امپریالیسم جدید در آن را از منظر تاریخی و جغرافیایی بررسی می‌کند. کتاب «امپریالیسم جدید» در ۵ فصل تالیف شده است. عناوین فصول آن شامل فصل اول: همه چیز در مورد نفت، فصل دوم: قدرت آمریکا چگونه افزایش یافت؟ فصل سوم: بردگی سرمایه، فصل چهارم: انباشت از راه سلب مالکیت و فصل پنجم: موافقت با زور است. هاروی معتقد است امپریالیسم از نوع سرمایه‌داری از بطن رابطه دیالکتیکی میان منطق‌های سرزمینی و سرمایه‌داری قدرت سرچشمه می‌گیرد. انباشت بی‌پایان سرمایه به علت نیاز به انباشت بی‌پایان قدرت سیاسی/ نظامی بحران‌های دوره‌ای را در چارچوب منطق سرزمینی به وجود می‌آورد. وقتی کنترل سیاسی در چارچوب منطق سرزمینی تغییر می‌کند، جریان‌های سرمایه نیز برای سازگاری با آن باید تغییر کند. به باور هاروی، با توسل به نوعی دیالکتیک دوگانه یعنی دیالکتیک منطق‌های سرزمینی و سرمایه‌داری قدرت و همچنین دیالکتیک روابط داخلی و خارجی دولت سرمایه‌داری می‌شود در به وجود آوردن یک چارچوب تفسیری مستحکم برای شکل‌های مشخص سرمایه‌داری امپریالیسم پیش رفت. هاروی مساله چرخش پسین در شکل امپریالیسم ایالات متحده از نئولیبرال به نئومحافظه کار را از این منظر تبیین می‌کند. بنا به دیدگاه هاروی، دولت نئولیبرال معمولاً می‌کوشد دور مشاعات حصار بکشد، خصوصی‌سازی کند و چارچوبی را برای بازارهای باز سرمایه و کالا به وجود آورد. این دولت باید فرمانبرداری نیروی کار را حفظ کند و به فضای خوب کسب و کار پر و بال دهد. اگر دولتی نتواند یا نخواهد چنین کند با این خطر مواجه می‌شود که در زمره دولت‌های یاغی قرار گیرد. در نتیجه، شکل‌های مشخص نئولیبرال امپریالیسم رشد کردند. بنا بر نظر هاروی، در این رابطه دستور کار محافظه‌کاری متفاوت از دستور کار نئولیبرالیسم است؛ چرا که به نظر می‌رسد نئومحافظه کاران به چیزی کمتر از برنامه‌ای برای سلطه کامل بر جهان متعهد نیستند. چنانکه ایالات متحده هم‌زمان با اشغال عراق، اصلاحات داخلی احتمالی در عربستان سعودی و نوعی کرنش سوری به یک موقعیت راهبردی و کلیدی در گستره اوراسیا که از قضا مرکز تولید نفت است دست خواهد یافت، نفتی که در حال حاضر (دست کم برای ۵۰ سال آینده نیز اینچنین خواهد بود) نه فقط به اقتصاد جهانی بلکه به هر ماشین جنگی بزرگی سوخت می‌رساند. این می‌تواند سلطه جهانی مستمر ایالات متحده را برای ۵۰ سال آینده تضمین کند. بنابراین، ایالات متحده از هژمونی مبتنی بر اجماع دست کشیده و بیشتر و بیشتر به سلطه به مدد زور متوسل می‌شود.

کتاب «همبستگی اجتماعی و نابرابری و آسیب‌های اجتماعی و نابرابری»، دوره ۲ جلدی دومین گزارش وضعیت اجتماعی ایران ۱۳۹۶-۱۳۸۸ است. اولین گزارش دوره سال‌های ۸۰ تا ۸۸ را مورد بررسی قرار داده است. این کتاب و گزارش درج شده در آن در چهار محور نابرابری و فقر، نابرابری و همبستگی اجتماعی و سرمایه اجتماعی، نابرابری و آسیب‌های اجتماعی و سازوکارهای تولید فقر و نابرابری تهیه شده است. کارگروه اول با عنوان «نابرابری و فقر» شامل ۱۰ مقاله است که به مسائل نابرابری اقتصادی، قومیت‌ها، آموزش و منطقه می‌پردازد. بخش دوم با عنوان «نابرابری، همبستگی اجتماعی و سرمایه اجتماعی» شامل ۳ مقاله است. بخش سوم با عنوان «نابرابری و آسیب‌های اجتماعی» شامل ۱۰ مقاله است که به مسائل بازنشستگان، زنان و کودکان کار، نابرابری و جرم، حاشیه‌نشینی، تخریب محیط زیست، طلاق و سلامت می‌پردازد. آخرین بخش با عنوان «سازوکارهای تولید فقر و نابرابری» شامل ۶ مقاله به مسائل اقتصاد سیاسی، اقتصاد غیررسمی، سیاست‌های کلان اقتصادی و جهانی شدن اقتصاد می‌پردازد. نویسندگان مقالات این گزارش جمعی از استادان و فعالان حوزه علوم اجتماعی، آموزش عالی، اقتصاد، توانبخشی و جغرافیا هستند که از آن جمله می‌توان به حسین راغفر، فرشاد مومنی، فرشید یزدانی، مروئه وامقی، فاطمه جواهری، میترا عظیمی، پرویز صداقت و علی دینی ترکمانی اشاره کرد. به عقیده مولف کتاب، برنامه‌های مداخله به منظور مهار و کاهش مسائل و مشکلات اجتماعی در شرایط فقدان شناخت دقیق و بی‌طرفانه و جامع، ناممکن خواهد بود. بنابراین و در این چارچوب، گزارش دوم تلاش دارد به هفت پرسش کلی بپردازد: ۱- وضعیت جامعه ایران از حیث تولید و انباشت و تصویر نابرابری‌ها چگونه است؟ ۲- مسائل و آسیب‌های اجتماعی تولید شده در سپهر نابرابری‌های موجود چگونه است؟ ۳- این مسائل چگونه به سیاست‌های کلی توسعه و تغییرات اجتماعی مربوط می‌شوند؟ ۴- کدام یک از بخش‌های جامعه در معرض تهدید بیشتری قرار دارند؟ ۵- چگونه موقعیت فرودستی و آسیب‌پذیری گروه‌های مختلف اجتماعی باز تولید می‌شود؟ سازوکارهای این باز تولید چیست؟ ۶- در وضع موجود جامعه ایران در کنار آسیب‌ها و تهدیدات، فرصت‌ها و قابلیت‌ها کدامند؟ ۷- توصیه‌ها و تجویزهای حاصله از تدوین گزارش وضعیت چیست؟ با توجه به گفت‌وگوهای طولانی و منظم صورت گرفته در شورای سیاست‌گذاری و کمیته علمی این گزارش و درک و تحلیل شرایط موجود در تدوین گزارش دوم وضعیت اجتماعی بی‌عدالتی، نابرابری و جهت‌گیری به سوی کاهش نابرابری در این کتاب به عنوان



کتاب «همبستگی اجتماعی و نابرابری و آسیب‌های اجتماعی و نابرابری»، دوره ۲ جلدی دومین گزارش وضعیت اجتماعی ایران ۱۳۹۶-۱۳۸۸ است و گزارش درج شده در آن در چهار محور نابرابری و فقر، نابرابری و همبستگی اجتماعی و سرمایه اجتماعی، نابرابری و آسیب‌های اجتماعی و سازوکارهای تولید فقر و نابرابری تدوین شده است

▼

دموکراسی علیه دولت: مارکس و لحظه ماکیاوین
• نویسنده: میگوئل اینسور
• مترجم: فواد حبیبی - آمین کرمی
• نشر: ققنوس
• قیمت: ۲۱ هزار تومان
• تعداد صفحات: ۲۹۶ صفحه



دموکراسی نهفته در اثر اینسور از تفکر ماکیاوولی ریشه می‌گیرد و از طریق «خوانشی دگراندیشانه» از مارکس بسط و توسعه پیدا می‌کند و با وارسی تکانه‌های دموکراتیکی پالایش می‌یابد. در نهایت اینسور دموکراسی را همچون برخی روایت‌های رادیکال از آن، فراپندگی در حال رشد و نمو نمی‌داند که دولت را رو به سوی زوال هدایت می‌کند بلکه او با شناسایی و فعال‌سازی مجدد لحظه‌ای ماکیاوولی در مارکس، دموکراسی را به قسمی پی‌افکندن طوفانی و شورشی فضایی از تضاد و تعارض مربوط می‌داند که مبتنی است بر ایستاری رزمنده علیه دولت.

کتاب «با مرور ادبیات بومی و جهانی مطالعات کلاس درس» تلاش کرده تصویری از مسائل مطالعات کلاس درس ارائه دهد. این کتاب دربردارنده ۲ بخش و ۸ فصل است. در قسمت درآمد، نویسنده به اهمیت و ضرورت پژوهش جامعه‌شناختی کلاس درس دانشگاهی اشاره کرده است. مهمترین مضامین اجتماعی فرهنگی در مطالعات مزبور عبارتند از: کلاس‌داری بد اساتید، سکوت انفعالی دانشجویان در کلاس، ارجحیت کلاس مبتنی بر نمره تا یادگیری، غیبت فیزیکی و ذهنی از کلاس، اهمیت بحث گفت‌وگوی انتقادی در کلاس و... بر این اساس بخش اول این اثر به بازخوانی تجربه‌های تاریخی کلاس درس با نگاه تاریخ اجتماعی اختصاص داده شده است. در این بخش که در ۸ فصل تنظیم شده موضوعاتی همچون تجربه غرب مسیحی، تجربه شرق ایرانی، تجربه شرق اسلامی، «پیشاکلاس» و تجربه عصر قاجاریه، «شبه کلاس»، «نیمه کلاس» و تجربه عصر پهلوی و نهایتاً «ضد کلاس» و تجربه دوران جمهوری اسلامی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. به گفته نجاتی حسینی، علاوه بر بازخوانی مفصل تاریخی اجتماعی که از وضعیت کلاس درس در تمدن‌های غربی، مسیحی و ایرانی - اسلامی داشتیم و نیز گذشته از کاوش مستند تاریخ اجتماعی کلاس درس در ایران معاصر - از قاجاریه تا پهلوی و دوران جمهوری اسلامی - باید به نقطه ارسامیدسی پژوهش حاضر که فهم کیفی تجربه زیسته دانشجویان و استادان از کلاس درس دانشگاهی است نیز اشاراتی داشته باشیم. برای فهم تجربه‌های زیسته این کنشگران اصلی رویه‌ها و تکنیک‌های مطالعات اسنادی، مصاحبه‌های کیفی، نشست‌های تخصصی و مصاحبه‌های جمعی را برگزیدیم و توانستیم به مدد آنها داده‌های غنی دست اول در مورد دو نوع تجربه زیسته از فرم محتوای کلاس درس در دوران جمهوری اسلامی را به دست دهیم؛ تجربه زیسته دانشجویان و تجربه دوزیسته استادان. تجربه زیسته دانشجویان نسبت به کلاس درس توأم است با عدم رضایت از کلاس، شکل نگرش فتن ایده‌های نو در کلاس، نبودن همیاری فکری در کلاس، فقدان بحث و گفت‌وگوی علمی با

مفهوم مرکزی مورد توجه قرار گرفت که از جمله علل مهم توضیح‌دهنده آسیب‌ها و مسائل اجتماعی است. در این پژوهش‌ها چند نکته که می‌تواند به تشدید بیشتر آسیب‌های اجتماعی در سطح کلان بینجامد، دسته‌بندی شده است: - رشد نابرابری‌های اقتصادی و تشدید فاصله بین گروه‌های اجتماعی فقیر و غنی - قطبی شدن شهر - ناکارآمدی فزاینده نظام آموزش پیش‌دانشگاهی و دانشگاهی - رشد حاشیه‌های اجتماعی اعم از بیکاران، تهیدستان شهری و روستایی و... مشکلاتی مثل بحران محیط‌زیست، ناکارایی و پایین بودن بهره‌وری ملی، تضعیف بنیان‌های تولیدی جامعه و... نیز جزو مسائل مهم در بازتولید نابرابری است.

میگوئل اینسور در عناوینی چون بوتوپای دولت عقلانی، فراست سیاسی، از نقطه عطف سال ۱۸۴۳ تا نقادی سیاست، فرضیه خوانش، چهار خصیصه دموکراسی راستین و دموکراسی راستین و مدرنیته مطالب خود را ارائه داده است. اینسور در کتاب حاضر سعی در تبیین معنا و محدوده دموکراسی به مثابه نیرویی دارد که به هیچ‌وجه نه با نظام نمایندگی قدر مشترکی دارد و نه حتی با نسخه‌های تضادآمیزی که درون محدوده دولت در پی حل‌وفصل مسائل هستند. اینسور در کتاب برای تأکید بر ضرورت و اهمیت تداوم مبارزه دموکراسی، بر اهمیت مسائل نهاد انگشت می‌گذارد و به آن نقش تعیین‌کننده در جنبش پویای دموکراسی می‌بخشد. او برای تمامی قوانین، نهاد و سازمان‌هایی که امکان پایداری و تداوم را برای دموکراسی شورشی فراهم سازند اهمیت بسیاری قائل است. لزوم صیانت از نیروی زنده دموکراسی، اینسور را یاری می‌دهد تا نشان دهد برخلاف انتقادات علیه تر «دموکراسی شورشی» وی، دموکراسی هیچ‌گونه منافات ذاتی و ناگزیری با نهاد ندارد. دموکراسی شورشی نه تنها الزاماً با نهاد مشکلی ندارد بلکه آغوش خویش را به روی هر نهادی می‌گشاید که برای آن امکان حیاتی ماندگارتر را بیرون از شکل دولت امکان‌پذیر سازد. بنابر آنچه در مقدمه کتاب آمده، دموکراسی علیه دولت با نفی تمایزاتی چون گسست معرفت‌شناختی میان مارکس جوان و پیر مدعی وجود بعدی است کمتر بحث شده اما ماندگار در تمامی آثار مارکس: قسمی «لحظه ماکیاوین» که برمی‌گردد به تعیین‌کنندگی امر سیاسی نزد مارکس و تبعیت وی از تضاد و تقابل درون‌ماندگاری که ماکیاوولی در اساس هر شهر بشری‌ای تشخیص می‌دهد. تضادی درونی، همیشگی و آغازین که لوفور از آن به «شقاق آغازین امر اجتماعی» تعبیر می‌کند. چنین نگرشی مارکس را در کنار ماکیاوولی قرار می‌دهد که بر دو میل طبع بنیادین شهر بشری انگشت می‌گذارد؛ «میل بزرگان به سلطه و میل عامه مردم به تن‌ندادن به سلطه یا میل به رهایی».

▼

تبارشناسی کلاس درس در ایران: تجربه‌های تاریخی و تجربه‌های زیسته
• نویسنده: سید محمود نجاتی حسینی
• ناشر: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم
• قیمت: ۱۳ هزار تومان
• تعداد صفحات: ۲۲۶ صفحه





راه حل

قلمرو فراه

۷

نظریه‌های توسعه؛ اختلاف‌ها، استدلال‌ها، راهکارها

- نویسنده: ریچارد پیت - الین هارت ویک
- مترجم: مهدی رضایی
- انتشارات: وزارت امور خارجه
- قیمت: ۲۲ هزار تومان
- تعداد صفحات: ۳۳۶ صفحه



۷

زایش سرمایه‌داری از چشم‌انداز سده بیستم و یکم

- نویسنده: هنری هلر
- مترجم: حسن مرتضوی
- انتشارات: ثالث
- قیمت: ۴۰ هزار تومان
- تعداد صفحات: ۴۰۸ صفحه



هم‌کلاسی‌ها و... تجربه آنان نسبت به استاد نیز همراه است با عدم احترام متقابل بین استاد و دانشجو، عدم رضایت از شیوه تدریس استاد، راهنمایی نشدن از سوی استاد برای کار جمعی کلاسی و... در نهایت پژوهش حاضر نشان می‌دهد: «آموزش عالی، علم‌ورزی، کردار دانشگاهی در دوره جمهوری اسلامی با یک رخداد جامعه‌شناختی قابل تأمل مواجه شده و منظور درس‌زدایی از درس، کلاس‌زدایی از کلاس، دانش‌جوزدایی از دانشجو، استاذ‌زدایی از استاد و علم‌زدایی از علم است.»

کتاب «نظریه‌های توسعه»، مجموعه برگردانی از جدیدترین کتاب ریچارد پیت و الین هارت ویک با همین عنوان است که در سال ۱۵۲۰ انتشارات گیل فورد پرس آن را منتشر کرده است. نویسندگان این مجموعه سعی کرده‌اند تا مباحث تئوریک از جمله نظریه‌ها و رویکردهای مختلف آکادمیک به موضوع توسعه اقتصادی و سیاسی و چپستی مفهوم توسعه در این نظریه‌ها را با مروری بر تاریخ عمده‌ترین تئوری‌های توسعه از زمان تأسیس اولین مکاتب اقتصادی و سیاسی در چارچوب اقتصاد سیاسی جهانی مورد اشاره قرار دهند. در این مسیر مطالعاتی، نویسندگان نقاط عزیمت جامعه جهانی در زمینه اقتصاد سیاسی را در ۴ قرن اخیر مورد توجه قرار داده و بر چارچوب مفهومی اقتصاد سیاسی جهانی و متغیرهای کلان و سیستماتیک تحولات مرتبط با توسعه و نظریه‌های متناظر بر این مفاهیم در طول این دوره تأکید کرده‌اند. نویسندگان در این اثر تلاش کرده‌اند مفهوم توسعه را ذیل دو جریان اصلی و غیراصولی مرتبط با مطالعات توسعه مورد مطالعه قرار دهند. بر اساس دیدگاه مولفان، در حال حاضر، جریان‌های اصلی مطالعات توسعه تحت عنوان «نگرش‌های مسلط در برابر نگرش‌های انتقادی» قرار دارند و نوعی جدال نظری بین این دو رویکرد کلان در خصوص مفاهیم و مصادیق توسعه وجود دارد. مطابق این دیدگاه، جریان لیبرالیسم و مرکانتیلیسم و انشعابات آنها در زمره جریان‌های مسلط و جریان فکری مارکسیسم و رادیکالیسم در زمره جریان‌های انتقادی قرار دارند. نویسندگان کتاب، خود به جریان فکری رادیکال و دیدگاه‌های انتقادی گرایش دارند و معتقدند هنوز پس از گذشت ۵ قرن از استعمار اروپایی موضوع مهم مورد بررسی در اقتصاد سیاسی جهانی همچنان رابطه میان سیاست و اقتصاد در سطح کلان است و ثروت و فقر دو مفهوم محوری و قانونی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل به شمار می‌روند. به طور کلی رشته مطالعاتی اقتصاد سیاسی جهانی به دلیل تمرکز بر فهم و تبیین مسائل محسوس و عینی در عرصه اقتصاد و سیاست جهانی بخصوص نحوه تعامل و ارتباط میان عوامل و متغیرهای داخلی و بین‌المللی توسعه و چگونگی تأثیر آن بر ساخت سیاست و اقتصاد، رویکردی

است که توانایی قابل توجهی در تبیین و تحلیل مسائل مختلف بین‌المللی دارد. به طور مثال این رویکرد به ما کمک می‌کند تا سیر تاریخی تغییر و تحولات در نظام بین‌المللی امروز را بهتر مطالعه کنیم و بخصوص تأثیر متغیرهای بین‌المللی از جمله نظام سرمایه‌داری جهانی، جهانی شدن و زمامداری جهانی و پیامدهای آنها بر تحولات توسعه‌ای در کشورهای مختلف را بهتر درک کنیم.

کتاب «زایش سرمایه‌داری» زمینه بحث گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری است. این کتاب تكملة‌ای است برای نتیجه‌گیری از بحثی که ۷۰ سال میان نظریه‌پردازان جریان داشته است. این بحث به هیچ‌وجه از جنس مجادلات آکادمیک فارغ از مشکلات و مسائل دنیای امروز نیست بلکه دقیقاً پرسشی که راهنمای آن است، همان معضلی که انسان امروزی با آن دست‌وپنجه نرم می‌کند؛ جامعه انسانی به کدام سو در حرکت است؟ تداوم ابدی سرمایه‌داری با فراز و نشیب‌های موقت یا رکودی پایان‌ناپذیر و سقوط به قهقرا یا غیره و غیره. به این پرسش‌ها هرگز نمی‌توان بدون داشتن ابزارهای مناسب مفهومی، پاسخ داد؛ چراکه در دریایی از داده‌های خام غرق خواهیم شد، اما برای درک زمان کنونی و عمل مؤثر در چارچوب آن، شناخت گذشته بیش از پیش لازم است. در این روند، بررسی تاریخ گذار و توسعه سرمایه‌داری و تأثیر آن بر سراسر جهان و پیش‌بینی روند آتی حرکت سرمایه‌داری نقشی تعیین‌کننده دارد. هنری هلر در کتاب حاضر، دیدگاه اروپامدارانه بخش‌بزرگی از سنت تاریخ‌نویسی غربی را آشکار می‌کند. سنتی که نه‌فقط بقیه جهان را نادیده یا دست‌کم می‌گیرد و در نتیجه تاریخش را نادرست تفسیر می‌کند، بلکه برداشت‌ها و دوره‌های تاریخی‌ای را تحمیل می‌کند که سبب می‌شود درک ما از آسیا به‌شدت به بیراهه رود و در این میان برداشت‌های بنیادی اروپایی از مکان و زمان و دوره‌بندی بر بقیه جهان تحمیل می‌شوند. اما هلر با وجود اذعان به سلطه چنین سنتی از کوشش‌هایی نیز یاد می‌کند که با تفسیری غیراروپامدارانه، تاریخ جهان را پژوهش می‌کنند. چنین تفسیرهایی بر زایش اروپایی سرمایه‌داری و بالقوه‌گی اقتصادی شیوه تولید سرمایه‌داری تأکید می‌کنند اما اهمیت سرمایه‌داری را نه در پیوند با گذشته‌اش یا با فرهنگ یا سیاست غرب، بلکه در فرافتن از خاستگاه‌های اروپایی‌اش می‌دانند. بدین ترتیب سرمایه‌داری جهان را در بر می‌گیرد، ضمن آنکه مراکز جدیدی برای انباشت می‌یابد و در همان حال در بحبوحه بحرانی با پیامدی نامعین قرار دارد. از سوی دیگر، سرمایه‌داری شیوه ذاتی ثبات و ناپایداری است. در نهایت این دیدگاه نقش تعیین‌کننده استعمار و امپریالیسم به‌پشتوانه دولت را در کسب موفقیت سرمایه‌داری غربی و سد کردن توسعه آن در جاهای دیگر به رسمیت می‌شناسد.